

نقش حضرت زینب (س) در تداوم و ماندگاری اسلام

فاطمه فردوسی

چکیده:

در این تحقیق نقش حضرت زینب (س) در تداوم و ماندگاری اسلام در حدّ توان محقق بررسی و شناخته می شود. شخصیتی که بامبارزات و تاثیرات خود در مسیر حرکت این دین الهی در شرایطی آنرا از گزند نابودی و تزلزل حفظ کرده است که در صورت نبود این تاثیر تصوّر باقی ماندن اسلام محمّدی (ص) نیز ناممکن می نمود؛ و با توجه به ویژگی های خاصّ حضرت زینب (س) و برای باقی ماندن حقایق ارزشمند و درس آموز که موجب تداوم حیات فضیلتهاست مخصوصاً برای زنان جامعه اسلامی، بررسی نقش این الگوی نمونه از میان الگوهای تأثیرگذار دیگر در مسیر حرکت اسلام ضروری به نظر می رسد.

در این تحقیق از روش توصیفی، برای بررسی شخصیت زینب (س) به صورت موردی استفاده شده است و از آنجاکه الگویی اثرگذار در زنان مسلمان امرواست، کاربردی می باشد. این مجموعه به روش کتابخانه ای، با استفاده از منابع تاریخی مختلف جمع آوری شده است.

در این تحقیق سعی می شود تا به سؤالاتی از قبیل: زینب کیست؟ نقش او به عنوان یک زن مسلمان در مسیر حرکت اسلام چیست؟ اسلام قبل و بعد از تأثیر او در چه مرحله ای قرار داشت؟ و ... پاسخ داده شود.

در شرایطی که باطل در جامعه، بزرگ و عظیم و حق، کوچک شمرده شده بود، ولی زمان امام حسین (ع) علیه سیاهی و تاریکی باطل قیام کرد و در برابر ظالمان و فاسدان تاریخ ایستاد. دستگاه حاکم با قدرت ناشی از جور خود این نور را خاموش کرد و اگر پیام رسانی چون زینب (س) نبود شاید بتوان به یقین گفت که فریاد حق طلبی حسین (ع) و ندای اسلام در همان سرزمین کربلا مدفون می شد.

زینب (س) به عنوان شخصیت دوّم واقعه کربلا و فریادگر بزرگ عاشورا، با صبر و تحمل بی مانند خود، در اوج عفت و تقوا و استقامت توانست، رسالت خود را به بهترین شکل انجام دهد و از مکتب اسلام و ولایت حقّ امامان علیهم السلام دفاع کند.

مقدمه:

در نشیب و فراز تاریخ، نسلها پدید آمده و فانی می شوند، ولی آنچه از آنها باقی می ماند حقایق ارزشمند و درس آموز است که تجلّی آنها در چهره مردان و زنان نمونه است؛ که مطالعه تاریخ حیات آنها سبب درس آموزی ها، تعظیم ها و تجلیل ها و بهره گیری از فیوضات معنوی آنان است. باید بزرگانی چون فاطمه و زینب سلام الله علیهما را که ارزش کار و تلاش آنها جاودانه است، شناخت و به دیگران شناساند تا مردم آماده نیک رفتاری شوند و از این طریق حیات نیکی ها باقی بماند تا در عصری که شناخت صحیح از نادرست، دشوار است، برای ایجاد انگیزه تلاش در راه دین الهی، این الگوهای تأثیرگذار چراغ راه گردند.

در این مجموعه، ابتداء به بررسی تاریخ اسلام بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) تا واقعه عاشورا پرداخته شده است؛ پس از رحلت پیامبر (ص)، مسئله رهبری جامعه با ترفندهای برخی از خواص و بی‌اعتنایی عوام به سفارش‌های رسول خدا (ص) در مسئله جانشینی، از مسیر اصلی خود منحرف شد و نظام خلافت بوجود آمد که محصول آن، نظام‌های اموی و عباسی و ... شد که قرن‌ها بر جامعه اسلامی حکمرانی کردند.

در قسمت دیگر از این تحقیق، شخصیت زینب (س) به عنوان بانوی نمونه اسلام مورد بررسی قرار گرفته است که طی آن، زن به عنوان عنصری تأثیرگذار در جامعه و حیات دینی و اجتماعی بشر معرفی شده است. زینب (س) به عنوان یک زن نمونه، در حالی که در مقام نیابت معصوم قرار دارد بدون آنکه خود از مقام خاص عصمت برخوردار باشد، در برهه‌ای حساس از تاریخ اسلام، تأثیری عظیم در حفظ ارکان این دین الهی داشته است. شخصیتی که در خاندان رسالت و در خانواده ولایت چشم به جهان گشود و در مکتبی پر نور و تحت تربیت مادری ارزشمند مانند زهرا (س) و پدری بزرگوار چون علی (ع) پرورش یافت و پس از گذر ایام زندگی آنها، همواره در حمایت برادران خود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از منبع سرشار معارف اسلامی و حقایق دین الهی بهره برد تا از او شخصیتی ساخته شد که جهانی را در عمق معرفت و حرکت خود متحیر ساخت.

در قسمت دیگر این تحقیق به بررسی جریانات اجتماعی دوران زینب (س) تا واقعه عاشورا پرداخته شد که از منظر این مطالب، حرکت زینب (س) به همراهی حسین علیه السلام برای برپایی حق و محافظت از اسلام محمدی و نابود ساختن بنیان باطل، بررسی گردید.

در قسمت پایانی این مجموعه، آغاز مسئولیت او و نقش و تأثیر این شخصیت بزرگ در جریان این قیام و نهضت عظیم مورد دقت و تحقیق قرار گرفت تا معلوم گردد که افشاگری و تلاش‌های بی‌دریغ او، چگونه کاخ ظلم را بر سر ظالمان ویران کرد و پیام نهضت حسین (ع) را تا قیامت زنده و پایدار ساخت.

در مجموع، این تحقیق شامل کلیات تحقیق و ۴ بخش می‌شود که عنوان بخش‌ها عبارتند از:

۱- نگاه اجمالی به تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر (ص).

۲- زینب (س)، بانوی نمونه اسلام.

۳- جریانات اجتماعی دوران زندگی زینب (س).

۴- آغاز مسئولیت.

بخش نخست: نگاه اجمالی به تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر (ص)

حفظ شجره طویه دین و ساختن شخصیت انسان، تارسیدن به مقام قرب و خلیفه الهی، وجه مشخصه اسوه‌های تأثیرگذار شریعت است.

حرکت و فعالیت مستمر امامان شیعه از سال ۱۱ هجرت آغاز شد و تا ۲۵۰ سال ادامه یافت. در این زمان دراز، اسوه هایی بایک هدف و یک جهت در تاریخ آشکار شدند. اگر زندگی، تاریخ و سیره فرد آنان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، به خوبی می توان انسانی را فرض کرد که ۲۵۰ سال زندگی کرده و در موقعیت های آسان و دشوار در مسیر حراست از ارزش های الهی و تبیین دین و زندگی شرافت مندانه گام برداشته است.

برای بررسی تأثیر شخصیتی چون زینب (س) لازم است ابتدای جریان اجتماعی و سیاسی دوران پس از رحلت پیامبر (ص) تا زمان نقش آفرینی این بانوی بزرگ، مورد بررسی مختصر قرار گیرد.

- رحلت پیامبر اکرم (ص): پیامبر اکرم (ص) در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری در سن ۶۳ سالگی پس از بیعت مردم با ابوبکر، در خانه خودش یعنی همان جا که رحلت فرموده بوده خاک سپردند.^۱

برای بعضی از نومسلمانان و احتمالاً عده ای از مسلمانان با سابقه، مرگ پیامبر (ص) باورکردنی نبود؛ به چشم خود دیدند که مردی به نام خدا برخاست، عربستان پراکنده، پریشان، وحشت زده که تا آن تاریخ هیچگاه وحدت و تمرکز به خود ندیده بود متحد ساخت، قبیله های گوناگون و دشمن یکدیگر را که جزکشتن و غارت بردن برهم هنری نداشتند یکی کرد. حکومتی بر اساس دین پدید آورد. جنگ وجدال داخلی را در آن سرزمین ازمیان برد. مردم را باهم مهربان و برادر نمود و خلاصه کارهایی کرد که هیچ کس پیش از او نکرده بود.

اندیشه دینی که از زبان پیامبر مطرح شد برخلاف زندگی قبیله ای که تربیت افراد را در چهارچوب های محدود شکل می داد، افراد را فراتر از محدودیت های قومی تربیت کرد.

پیامبر (ص) از طریق ایجاد روحیه اخوت میان مسلمانان، همدلی به وجود آورد و به مرور زمان طرح نظام نوین اجتماعی دینی را پایه ریزی کرد.

پیروی کورکورانه از آباء و اجداد را گمراهی خواند و شخصیت مسلمانان را مستقل از خاندان و طایفه شکل داد. تبعیض نژادی را محکوم کرد و حکم ناحق را باطل و افتخارات جاهلی را ناروا شمرد.

خداوند پیامبر (ص) را "ولی" یعنی متصدی خدمت برادرانه و سرپرستی مشفقانه قرارداد. رویه حکومت آن حضرت در ایجاد قسط و بسط عدالت را ملاطفت و برپایه منافع عمومی اعلام کرد و از اصل مشورت در مشارکت دادن مردم در امور سیاسی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی بهره گرفت.

تعالیم قرآن، مردم را به خدا توجه داد و او را حاضر و ناظر بر احوال آنها معرفی کرد و مردم را دعوت به پارسایی نمود. پیامبر (ص) بر اساس آموزه های الهی به مسلمانان آموخت که علاوه بر دفاع از جان و مال و ناموس و دین و میهن خود، موظفند به دفاع از ستم زدگانی برخیزند که در سایر کشورها به تنهایی از عهده دفاع بر نمی آیند و از مسلمانان استمداد می کنند.

^۱ . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۱۱۸۹ و ۱۱۹۸.

از آغاز تا پایان عمرش میان رفتار و گفتارش تضادی دیده نشد و دشمنانش نیز او را راستگو و امین شناختند؛ حکومتی بر اساس عدل بنیان نهاد. در میان محرومان ظهور کرد و از آنها مردمی مورد احترام جهانیان ساخت. درسراپرده اندیشه سیاسی اش یرتو لا اِلهَ اِلَّا اللهُ* تجلی داشت و در تمام رفتار سیاسی اش فلاح و رستگاری انسانها هدف بود.

تاریخ نویسان نوشته اند که عمر همینکه خبر مرگ پیامبر (ص) را شنید گفت: "سخنی دروغ

است. او نمرده و نزد خدا رفته است و بزودی باز خواهد گشت هرکس بگوید پیامبر (ص) مرده او را

خواهم کشت". لیکن ابوبکر خود را به او رساند و آیه قرآن را که می گوید: "إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ"^۲ را برای او خواند. او را از این عقیده و ابراز آن باز داشت.^۳

بزودی مسلمانان متوجه شدند که با حقیقت تلخی روبرو گردیده اند، پیغمبر (ص) نزد خدا رفته و دیگر در میان آنها نیست.

با رحلت ایشان و منقطع شدن وحی، اختلاف نظرها و به دنبال آن منازعات اعتقادی آشکار شد. برخی از این اختلافها مانند اینکه آیا پیامبر (ص) رحلت فرموده یا همچون حضرت عیسی (ع) به آسمان رفته است و اختلاف بر سر مکان دفن پیامبر (ص) به زودی رفع شد و همه پذیرفتند که ایشان از دنیا رفته و باید در مدینه دفن شود. اما پاره ای اختلافات، عمیقتر از این بود که با سادگی حل شود و از این رو باعث پیدایش مسایل گوناگون گردید و امت اسلامی را با پالشیهای متعددی مواجه کرد.

- جریان سقیفه و مسئله رهبری:

بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) چالش ها و اختلاف نظرهایی درباره مسئله رهبری امت و جانشینی پیامبر به وجود آمد. در حالی که اگر مدعیان اسلام و مسلمانی در آن زمان، شناخت و معرفت درستی نسبت به دین اسلام داشتند و با تعمق بیشتری به دستورات آن توجه می کردند هیچگاه این مشکلات و چالش ها به وجود نمی آمد و مسیر رشد و فراگیری این دین بزرگ به تأخیر نمی افتاد.

اسلام به عنوان دین کامل و یویا، با برنامه ای استوار و سازنده برای تمام افراد بشر از آغاز تا پایان جهان، به طور حتم برای مقاطع مختلف خود برنامه هایی از جانب خداوند متعال دارد.

امامیه برای باور است که محتوای شریعت اسلام در کتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) تبلور یافته، این دومنبع تار و ز قیامت معتبر خواهد ماند. این گروه در مسئله جانشینی معتقد است که چون وسعت و دقت شریعت اسلام اهمیت و ارزش دادن پیامبر اسلام به این امر و قدرت تدبیر و درستی نظر رسول خدا (ص) تردیدناپذیر است، هرگز قابل تصور نیست که حضرت، رحلت فرماید و کسی را جانشین خود نسازد. افزون بر این زوایای گوناگون زندگی و روش اجتماعی پیامبر (ص)، مؤید این است که از ابتدای بعثت تا رحلت، تأکیدهایی فراوانی داشته است.

^۲ . قرآن کریم، سوره زمر، آیه ۳۰.

^۳ . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۱۱۹۸ - ۱۱۸۹ سید جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، ص ۸۷ و ۸۸.

پیامبراکرم (ص) طی ۲۳ سال رسالت خود، درمقاطع مختلف با مضامین گوناگون به دستور الهی، جانشین پس از خود را معرفی فرمود که مهمترین آنها که مورد تأیید شیعه و سنی است مساله غدیرخم می باشد که در این کلام، مجال بحث واثبات آن نیست.

در روزهای آخر عمر شریف پیامبر (ص) در داخل مدینه از شواهدی که تاریخ گزارش کرده چنین بر می آید که حوادثی در حال شکل گیری بوده و عده ای فرصت طلب منتظر رحلت پیامبر (ص) بوده اند تا به شکلی حاکمیت را بدست گیرند. اینان متشکل و یا غیر متشکل حرکاتی از خود نشان دادند که قصد درونی آنها را افشاء کرد. در سال ده هجری، پیامبر (ص) دستور دادند تا مسلمین همگی اعم از مهاجر و انصار به فرماندهی اسامه بن زید برای جنگ با رومیان عازم جنگ و جهاد شوند.

آنچه تاریخ به طور قطع گزارش کرده، اخلاقی است که افرادی نا معلوم (؟) در حرکت سپاه ایجاد کرده و با بهانه هایی همچون " جوان بودن اسامه " ازحرکت آن خودداری کردند تاجائیکه پیامبر (ص) باتنی بیمار به مسجد آمده وپاسخ دادن به بهانه های آنها، لعنت بر کسانی کرد که از رفتن تخلف کنند.^۴

ازجمله کسانی که پیامبر (ص) تصریح کرده بود تاداخل سپاه اسامه باشند، ابوبکر و عمر بوده است. از امام (ع) نقل شده که فرستادن آنها به خارج از مدینه برای تثبیت امامت بوده است.^۵

اینان حتی با اصرار پیامبر (ص)، اگرچه از شهر خارج شدند اما مدام در بین شهر و لشکرگاه رفت و آمد کردند تا پیامبر (ص) رحلت کرد و تنها پس از رحلت پیامبر (ص) ویس از تحقق یافتن خواسته های آنها بود که اصرار کردند سپاه هرچه زودتر باید اعزام شود.^۶

وجود گروه های مختلف در مدینه از انصار، مهاجرین قریش و سایر اقوام ووجود انگیزه ء قبیله ای و حتی ترس ازسلطه یکدیگر، وضعیت سیاسی مدینه را بحرانی تر کرده و روحیه فرصت طلبی وتجاوز ازدستورات پیامبر (ص) رادر آنها گسترش داده بود.

انصار، یاران فداکاری برای پیامبر (ص) بودند اما درعین حال از قریش نسبت به خود وحشت داشتند، زیرا قریش در هر حال انصار را قاتلین خویشان خود می دانست و طبیعی بود که انصار از آنها و حاکمیتشان وحشت داشتند. لذا آنها بدون اینکه تأمل کافی درباره واقعیت امر کرده وابتدا از علی (ع) حمایت کنند نابخردانه دست به تشکیل " سقیفه " زدند و تصمیم گرفتند تا سعد بن عباد، رئیس قبیلهء خزرج را به ریاست برگزینند. در همین حال خبر به عمر رسید، او ابوبکر و ابوعبیده جراح را برداشته و به سقیفه آمد بدون آن که کسی دیگری از اصحاب رسول خدا (ص) را که آن موقع در خانه پیامبر مشغول مراسم غسل آن حضرت بودند خبر کند!

^۴ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ماجرای سپاه اسامه- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۵۵.

^۵ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، محمد جواد نجفی ص ۱۷۳.

^۶ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۱۲۱۲-۱۲۰۹ سید هاشم رسولی محلاتی، تاریخ اسلام، ج ۱، صص ۱۸۳ و ۴۸۴ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۵۵.

کسانی که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند به گفتگو پرداختند؛ خبر این گفتگو را خلیفه دوم بعدها ضمن خطبه ای در مدینه بازگو کرد. سپس از شنیدن این سخن که بیعت با ابوبکر از روی دوراندیشی و تدبیر نبوده است در پی توضیح و پاسخ برآمد و گفت: "پس از رحلت رسول خدا (ص) که انصار با سعد بن عبادۀ در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند. من و ابوبکر و ابوعبیده به آنجا رفتیم.

سخنران سقیفه ضمن سخنانی گفت: ما انصار لشکر منسجم اسلام هستیم و شما ای قریش، گروهی از ما و اقلیتی در میان مائید. من خواستم سخن بگویم، اما ابوبکر مانع شد و گفت: البته آنچه شما انصار درباره خود می گوئید، درست است ولی در عرب، این امر را جز برای قریش

نمی شناسند. آنان از نظر نسب و اصالت خانوادگی برترین عرب شمرده می شوند. من پیشنهاد می کنم با عمر یا ابوعبیده بیعت کنیم. سخنگوی انصار اعتراض کرد و در نهایت گفت: امیری از ما و امیری از شما باشد. من (عمر) پاسخ دادم: دو شمشیر در یک غلاف جای نخواهد گرفت.

آنگاه دست ابوبکر را گرفته، با او بیعت کردم. پس انصار با او بیعت کردند. ما بیعت داشتیم از آن جمع جدا شویم و آنان بادیگری بیعت کنند و ما مجبور شویم ناخواسته با او بیعت کنیم یا با مخالفت خود فساد پدید آوریم. البته بیعت با ابوبکر ناگهانی و بدون دوراندیشی بود اما خدا شر آنرا برطرف کرد.^۷

فردای آن روز ابوبکر به مسجد پیغمبر (ص) آمد. عمر خطبه ای در فضیلت ابوبکر و سبقت او در اسلام و یاری او از دین و همراهیش با پیامبر از مکه به مدینه خواند و از مردم خواست تا با او بیعت کنند. مردم نیز جز عده ای از انصار و خویشاوندان پیغمبر (ص) در آن مجلس، بیعت با او را پذیرفتند و ابوبکر رسماً به خلافت رسید.^۸

علی (ع) پس از پیامبر اسلام (ص) شایسته ترین فرد برای اداره امور جامعه بود و در حوزه اسلام بجز پیامبر اکرم (ص) هیچ کس از نظر فضیلت، تقوا، بینش فقهی، قضایی، جهاد، و کوشش در راه خدا و سایر صفات عالی انسانی به پایه علی (ع) نمی رسید. به دلیل همین شایستگی ها، آن حضرت بارها به دستور خدا و توسط پیامبر (ص) به عنوان رهبر آینده مسلمانان معرفی شده بود از این نظر انتظار می رفت که پس از درگذشت پیامبر (ص)، بلافاصله علی (ع) زمام امور را به دست گیرد و رهبری مسلمین را ادامه دهد. اما عملاً چنین نشد و مسیر خلافت اسلامی پس از رحلت پیامبر (ص) منحرف گردید و علی (ع) از صحنه سیاست و مرکز تصمیم گیری در اداره امور جامعه اسلامی به دور ماند.

علی (ع) این انحراف را تحمل نکرد و سکوت در برابر آنرا نراوا شمرد و، بارها با استدلال ها و احتجاج های متین خود خلیفه و هواداران او را مورد انتقاد و اعتراض قرار داد ولی مرور ایام و مسیر حوادث نشان داد که این گونه اعتراض ها چندان تأثیری ندارد و خلیفه و هوادارانش در حفظ و ادامه قدرت خود مصرند.

^۷ . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۱۳۳۰-۱۳۲۸ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۱۲۰۸-۱۱۹۹ محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۶۳ و ۱۶۴ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۵۵ سید هاشم رسولی محلاتی، تاریخ اسلام، ج ۱، صص ۲۳۶-۲۳۰ سید جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، صص ۸۸-۹۳.

^۸ . سید جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، صص ۸۸-۹۳.

در این هنگام علی (ع) بر سردوراهی حسّاس و سرنوشت سازی قرار گرفت؛ یا می بایست به کمک رجال خاندان رسالت و علاقه مندان راستین خویش که حکومت جدید را مشروع و قانونی نمی دانستند بپا خیزد و با توسّل به قدرت، خلافت و حکومت را قبضه کند و یا آنکه وضع موجود را تحمّل کرده و در حدّ امکان به حل مشکلات مسلمانان و انجام وظایف خود بپردازد. علی (ع) با ارزیابی اوضاع و احوال جامعه اسلامی به این نتیجه رسید که اگر اصرار به قبضه کردن حکومت و حفظ مقام و موقعیت رهبری خود نماید، وضعی پیش می آید که زحمات پیامبر اسلام (ص) و خون های پاکی که در راه این هدف و برای آبیاری نهال اسلام ریخته شده است، به هدر می رود.

- خلافت ابوبکر:

ابوبکر بن ابی قحافه از طایفه بنی تیم از جمله طوایف قریش است. چنانچه از گفتار ابوسفیان در هنگام به خلافت رسیدن ابوبکر استفاده می شود این طایفه در جاهلیت در پایین ترین رتبه در میان طوایف قریش قرار داشته است. ابوسفیان گفت: **مأبال هذا الأمر في أقلّ قریش قلّة وأذلّها ذلّة.**^۹

ابوبکر، اولین شخصی است که پس از رسول خدا (ص) بر مسند خلافت تکیه زد. وی از سوی گروهی از صحابه در محلی به نام سقیفه بنی ساعده به خلافت برگزیده شد و بیش از دو سال بر مسلمانان حکومت کرد. در دوران خلافت ابوبکر آیین نوپای اسلام رواج بیشتری یافت و با حرکت صفوف مجاهدین به مرزهای شرق و شمال و محاصره شهر دمشق از سوی آنان، زمینه های گسترش جغرافیای جهان اسلام فراهم شد.

نظام خلافت در دوران ابوبکر با چالش هایی نیز روبرو بود که از آن جمله باید به بحران مشروعیت این نظام اشاره کرد. مخالفت گروهی از بزرگان صحابه و عدم بیعت اهل بیت پیامبر (ص) که در رأس آنان امیر المؤمنین علی (ع) قرار داشت مشروعیت نظام خلافت و حاکمیت شخص ابوبکر را به شکل جدّی زیر سؤال برده بود.

منابع شیعه و سنی نشان می دهد، علی بن ابیطالب (ع)، مهمترین مرد خاندان پیامبر (ص) و یاران نزدیک وی و خاندان هاشم، از تصمیم سقیفه نشینان آگاه نبودند. آنها وقتی این موضوع را شنیدند که، ابوبکر با موقعیت تثبیت شده، همراه حامیانش به مسجد پیامبر (ص) آمد.

شاید در این لحظات بود که علی (ع) و گروهی از حامیان او در خانه فاطمه (س) گرد آمدند و درباره آنچه باید انجام شود به گفتگو پرداختند. ابوبکر و عمر با آگاهی کامل از حقّانیت علی (ع)، در حالی که از واکنش جدّی او و پیروانش بیمناک بودند، آنان را به بیعت در مسجد فرا خواندند؛ ولی آنها سرباز زدند.

گروهی مسلّح خانه علی (ع) را محاصره کردند که اگر علی (ع) و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند، آنرا به آتش خواهند کشید.^{۱۰}

علی (ع) کوشید با مطرح کردن حقّ خویش اعتراض خود را آشکار سازد. اما بزودی خشونت و شدّت آشکار شد. شمشیرها از نیام برآمد و عمر و گروهش کوشیدند از در خانه فاطمه (س) گذشته و به درون خانه نفوذ کنند. فاطمه (س)

^۹ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، صص ۲۷۵-۲۷۳.

^{۱۰} محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، مترجم ابوالقاسم پاینده، ص ۴۴۴.

خشمگین در برابرشان ایستاد و بالحنی ملامت آمیز آنها را مجبور کرد تا بدون بدست آوردن بیعت علی (ع) خانه را ترک کنند.^{۱۱} با آنکه فشارها همه جانبه بود و شعله های خشم مردان خلیفه، مسلمانان معترض را تهدید می کرد، علی (ع) تن به سازش نداد و تا هنگامی که اساس دین را در معرض خطر ندید، بر این موضع خویش استوار ماند. مصالح امت اسلامی ایجاب میکرد که امام علی (ع) نتواند مخالفت خویش را ابراز کند. البته علت سکوت آن حضرت را می توان در اوضاع اجتماعی - سیاسی و شکل گیری قیام های داخلی در شبه جزیره، وجود قدرت های بزرگ خارجی، چون ایران و روم و همچنین خوف از ترور دانست که به خاطر حفظ اسلام، انجام گرفت.

امام علی (ع) در خطبه شقشقیه رمز انتخاب مدارا و سکوت را چنین بیان می فرماید: " ... من جامه خلافت را راها ساختم و دامن خود را از آن دریچیدم و کنار رفتم؛ درحالی که درکار خود اندیشه می کردم که آیا دست تنها وبدون یاور به پاخواسته و حق خود و مردم را مطالبه نمایم و یا آنکه در محیط پر خفقان و ظلم که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و پژمرده و مردان مؤمن را تاواپسین دم حیات به رنج و سختی واداشته، صبر نمایم؟ سرانجام دیدم، صبر کردن خردمندانه تر است؛ پس شکیبایی ورزیدم؛ ولی بسان کسی می ماندم که خار در چشم و استخوان در گلو دارد، باچشم خود دیدم که میراثم را به تاراج می برند."^{۱۲}

علاوه بر این در حوزه مرکزی جهان اسلام، گروهی از قبایل عرب دست به شورش زده و با گرایش مجدد به آئین جاهلیت، یا گرد آمدن پیرامون اشخاصی که ادعای پیامبری داشتند و یا با عدم پرداخت زکات، مشکلاتی را برای مسلمین پدید آوردند. خلیفه در برخورد با اولین چالش، سیاست سکوت و برخورد های زیرکانه و گاه خشونت آمیز را در پیش گرفت و در نهایت با منزوی کردن مخالفان، اذهان عمومی را از توجه جدی به بحران مذکور بازداشت. وی همچنین با اعزام بخشی از سپاهیان اسلام به مناطق آشوب زده و برپایی نبردهایی که در تاریخ به جنگ رده مشهور است، به مقابله با چالش دوم پرداخت و شورشیان را سرکوب نمود.^{۱۳}

ابوبکر بعد از دو سال و اندی که بر مسند خلافت قرار داشت در سن ۶۳ سالگی در گذشت. او قبل از مرگش، عمر را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی کرد و با وجود مخالفت های اطرافیانش با این مسئله به خاطر تند خوئی و بد اخلاقی عمر، او را به عنوان خلیفه انتخاب کرد و مخالفان را با این توجیه که "وقتی بر مسند خلافت قرار گیرد آرام خواهد گرفت" آرام کرد، ابوبکر در دوران خلافت خود نیز عمر را بر مسند قضاوت قرار داد اما یک سال گذشت و کسی برای دادخواهی نزد او نیامد.

ابوبکر در مقابل مخالفت های متعدد عده ای از مسلمانان به دلیل انتخاب عمر به عنوان خلیفه بعدی، ایشان را با این بیان خاموش کرد که اوّلًا باید خلیفه بعد از خود را معرفی کند که در محضر الهی مورد سؤال واقع نشود که امت اسلامی را به چه حال رها کرده است و ثانیاً عمر را بهترین کسان برای خلافت و حکومت بر بندگان خدا می دانست.^{۱۴} (!)

^{۱۱} . محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

^{۱۲} . سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳، مترجم: محمد دشتی.

^{۱۳} ۱- علی اصغر نسرستی، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

^{۱۴} ۲- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۱۵۶۳-۱۵۷۲- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم سید حسین روحانی، صص ۱۳۲۰-۱۳۲۳.

با کمی دقت به دغدغه‌ها و نگرانی‌های خلیفه اول مبنی بر اینکه جامعه اسلامی هیچ زمانی بدون رهبر باقی نماند و سعی او بر اینکه بهترین افراد بعد از خود را معرفی کند این نکته را در ذهن انسان به وجود می‌آورد که چگونه است که یک خلیفه که خود را جانشین پیامبر خدا (ص) می‌داند این نگرانی‌ها را داشته است اما پیامبر اکرم (ص) از این مسئله چشم پوشی کرده و آن را مسکوت گذارده است. مگر نه این است که رسول گرامی اسلام (ص) بنا به تصریح آیات الهی در قرآن کریم، دلسوزترین افراد برای مسلمانان و امت خویش است؟ پس چگونه می‌شود که امر مهم خلافت و رهبری جامعه بعد از خود را فراموش کرده باشد و به اهمیت آن پی نبرده باشد؟

اگر بیان ضرورت و الزام تداوم رهبری جامعه، توسط رسول خدا (ص) در واقعه غدیر خم و امثال آن در جاهای مختلف و انتخاب کسی که از جانب خدا تعیین شده بود و معرفی آن به مردم به عنوان امام و رهبر جامعه مورد قبول و پذیرش واقع نمی‌شود، پس به طریق اولی انتخاب خلیفه بعد توسط خلیفه اول نیز نباید پذیرفته باشد. زیرا سزاوار نیست که دلسوزی و راهنمایی خلیفه اول مقبول باشد ولی دلسوزی و هدایت و فرمان رسول خدا (ص) که هیچ کلامی از جانب خود نمی‌زند و هر چه می‌گوید وحی الهی است پذیرفته نباشد؟

- خلافت عمر:

عمر بن خطاب در سال ۱۳ هجری با وصیت ابوبکر زمامدار مسلمانان شد. وی نخستین خلیفه است که "امیرالمؤمنین" خوانده شد. هر چند در دوره خلافت و پیش از آن از ثروتمندان قریش شناخته می‌شد، شیوه اشرافی پیش نگرفت؛ به تن پوشهای گرانبها و گرد آوری طلا و نقره دلبستگی نداشت و کارگزارانی را که چنین نبودند، توبیخ می‌کرد.

با این همه، به اتفاق مورخان تند خو و سخت گیر بود و در رسیدگی به کار عامه مبالغه‌ای افراط آمیز داشت. او خود اعتراف می‌کرد که مردم از تندیش وحشت بسیار دارند.

وضع مقررات درباره اهل ذمه، قرار دادن دیوان و دفتر برای مالیات و بیت المال، ایجاد پایگاه‌های نظامی، تسخیر سراسر جزیره العرب، بیرون آوردن شام و مصر از دست امپراطوری روم و فتح ایران از دستاوردهای خلافت ده ساله او شمرده می‌شود.^{۱۶۱۵}

برخی معتقدند این فتوحات، آشکارا از ارزش مکتب فکری و تربیتی اسلام می‌کاست. زیرا قرآن به روشنی بیان می‌کند که هدف بعثت پیامبران، گسترش عدالت اجتماعی و تربیت معنوی مردم است نه تأسیس امپراطوری قیصری و کسرابی، استثمار، برده‌گیری عمومی و بدست آوردن غنائم بی‌کران جنگی.

مردمی که برای نفوذ اسلام به اعماق روحشان و تربیت صحیح و یافتن شخصیت انسانی اسلامی آماده به نظر می‌رسیدند، هنوز بسم الله نیاموخته بودند که در گرداب جنگ‌ها فرو افتادند، در غنیمت‌ها و ثمرات مادی و پیروزی‌ها غرق شدند و معنویت اندکی را که تازه در پناه دین آموخته بودند به طوفان کام‌جویی‌ها و خوشگذرانی‌ها سپردند.

^{۱۵} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۰۲۶-۲۰۴۶ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۱۳۲۳-۱۵۵۷ محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۴۵-۱۴۲.
^{۱۶} جمعی از نویسندگان، پایان‌نامه‌ها، اجلد، [بی‌نا] - [بی‌جا] - [بی‌جا]، چاپ: ۱.

سیره نبوی نشان می دهد که حضرت (ص) در تمام دوران ۱۳ ساله مکه به هیچ کس اجازه جهاد و حتی دفاع نداد تا آنجا که واقعاً مسلمانان به تنگ آمدند و گروهی با اجازه آن حضرت راه حبشه، در پیش گرفتند. مسلمانان، هنگامی که به جهاد می رفتند، می دانستند برای چه هدفی می جنگند. تعبیر امام علی (ع) درباره آنان چنین است:

"سربازان اسلام بصیرت ها و اندیشه های روشن خود را بر شمشیرهای خود حمل می کردند."^{۱۷}

شمشیرها و انسانهای آموزش یافته، توانستند رسالت خود را نیک به انجام رسانند؛ پدیده ای که متأسفانه در دوران خلفا از یاد رفت. در این دوره، همگام با گشودن دروازه های اسلام به روی انبوه مردم کشورهای مغلوب، فرهنگ اسلامی به آنها آموزش داده نشد. بدین ترتیب، قدرت و نفوذ حکومت مرکزی بسیار گسترش یافت و سربازان اسلام فزونی پذیرفت؛ ولی از مسلمانان مؤمن و پرهیزکار چندان خبری نبود.

یکی از مشکلات و زیانهای تازه اسلام آوردگان آن بود که اینان مورد سوء استفاده اشخاص مغرض قرار گرفتند و به نام اسلام و قرآن به جنگ قرآن ناطق گسیل شدند. این سوء استفاده به وسیله خلفای بنی امیه و بنی عباس ادامه یافت و نو اسلام ها به ابزار کار آمد قدرتمندان برای تأمین منافع شخصی تبدیل شدند.

این جریانها باعث شد که بسیاری از صحابه در سایه مقام یا ثروت به فساد گراییدند. جنگهای صفین و نهروان مولود این پدیده است.

عمر بیش از ده سال بر جامعه اسلامی حکومت کرد. در دوران خلافت عمر قدرت سیاسی و نظامی مسلمین شکوفاتر شد و با فتح ایران، دمشق، حمص، بعلبک، انطاکیه، بیت المقدس و مصر جغرافیای جهان اسلام به سرعت توسعه یافت. امام علی (ع) در زمان خلافت عمر، مشاور امین و کارآمد حکومت بود و برای گره گشایی و حل معضلات فکری و مدیریتی نظام، گامهایی اساسی برداشت؛ به همین دلیل، خلیفه همواره از نقش هدایت گرانه امام (ع) تجلیل نمود و رهنمودهای ایشان را بر نظرات دیگر صحابه مقدم می داشت؛ البته با این وجود، مخالفت خاموش امام با اصل حکومت، یکی از چالشهای نظام خلافت در زمان عمر به شمار می آید؛ ضمن اینکه شکل انتخاب خلیفه دوم که با نحوه گزینش خلیفه اول متفاوت بود بحران مشروعیت نظام خلافت را جدی تر می کرد.

در این دوران همچنین فاصله گرفتن از سنتهای اصیل نبوی و بی توجهی به اصل شایسته سالاری و انتخاب افرادی چون فرزند ابو سفیان برای یک منصب مهم حکومتی و رواج نابرابری های غیر عادلانه بین اقشار و نژادهای گوناگون مسلمین، ازجمله عرب و عجم و رواج برخی بدعتها، کارکرد نظام خلافت را زیر سؤال برده بود.

عمر بدعتهای فراوانی بوجود آورد، از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد: وی در نماز میت چهار تکبیر گفت در حالی که قبل از آن این چنین نبود، در ماه رمضان نماز شب را به جماعت خواند و به ولایات نوشت و دستور داد که آنها هم این گونه عمل کنند، دو امام جماعت برای مردم قرار داد که یکی با زنان نماز می خواند و دیگری با مردان، وی دیوان تشکیل داد و نام قبایل را در آن نوشت و با مرتبه بندی آنها مقرری معین کرد.^{۱۸}

^{۱۷} . و حملوا بصائرهم علی اسیاقهم (سید رضی، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، خطبه ۱۵۰)
^{۱۸} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۰۴۶-۲۰۲۶.

عمر پس از ده سال خلافت، توسط فردی به نام ابولؤلؤ که غلام مغیره بن شعبه بود زخمی شد؛ او پس از جراحی که از شمشیر این غلام ایرانی خورد و مطمئن شد که راه بازگشتی ندارد تصمیم گرفت که از میان جمعی از مهاجرین تعدادی را انتخاب کرده تا آنها با رأی گیری در میان خود یک نفر را برگزینند. این شش نفر عبارت بودند از: علی ابن ابیطالب (ع)، عثمان ابن عفان، عبدالرحمان بن عوف، طلحة بن عبدالله، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص.

ترکیب شورا از مهاجرین خود یک نکته جالب بود و مهمتر از آن ترکیب قبلیه ای آن بود که به نظر عده از محققین راه را برای خلافت عثمان هموار می کرد.^{۱۹}

از ابتدا روشن بود که کار خلافت یا به علی (ع) خواهد رسید و یا به عثمان؛ و در این میان موضع عثمان به خاطر محبوبیتی که نزد قریش داشت قوی تر از علی (ع) بود. زیرا او چنین موقعیتی را در میان قریش نداشت. قطب راوندی نقل می کند: ابن عباس به علی (ع) گفت: عمر جریان شورا را به گونه ای ترتیب داده که عثمان به خلافت برسد، تو از ابتدا داخل این شورا نرو. علی (ع) فرمود: این را می دانم اما چون خلیفه با قرار دادن من در شورا، اهلیت مرا برای این امر پذیرفته داخل می شوم تا کلام سابق عمر را که می گفت: مردم راضی نمی شوند که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد، نقض کنم.^{۲۰}

عبدالرحمان بن عوف خود آن موقعیت را نداشت که خلافت را برای خود بگذارد و شاید نمی خواست، از طرف دیگر با موقعیتی که علی (ع) در میان مردم داشت بی بهانه نمی شد که خلافت را از او منصرف کند لذا شرطی را عنوان کرد که همه می دانستند علی (ع) نخواهد پذیرفت؛ او ابتدا سراغ علی (ع) آمد و گفت: من خلافت را به تو واگذار می کنم به شرط آنکه علاوه بر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) به سیره ابوبکر و عمر در میان مردم رفتار کنی؛ اما امام نپذیرفت.

عدم همکاری علی (ع) در طی مدت پس از رحلت پیامبر (ص) با خلفا و عدم شرکت او در فتوحات، همه ثابت کرده بود که او حاضر نیست تن به چنین سخنی بدهد. اما ابن عوف این شرط را مطرح کرد تا به این بهانه خلافت را به عثمان واگذار کند. لذا امیرالمومنین (ع) به ابن عوف چنین گفت: قرآن و سنت پیامبر (ص) احتیاج به احدی (مثل شیخین) ندارد تو می کوشی تا خلافت را از من دور کنی. و باز به او گفت: این اولین روزی نیست که شما در آن علیه ما اقدام می کنید. به خدا تو خلافت را به عثمان نداده ای جز بدان مقصود که روزی خلافت به تو بازگردد.

بنابراین عثمان باید انتخاب می شد تا زمینه برای خلافت خود ابن عوف فراهم شود و خلافت به بنی هاشم منتقل نشود؛ عثمان باید خلیفه می شد تا به قول ویل دورانت: از ضعف او استفاده کرده و بر او تسلط داشته باشند.^{۲۱} لذا خود علی (ع) فرمود که آنها ترسیدند اگر مرا برگزینند در این میان چیزی نصیب آنها نشود.^{۲۲} علی (ع) با اکراه و اجبار با عثمان بیعت کرد.

^{۱۹} ۲- سید جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، صص ۱۲۹-۱۱۸ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، صص ۳۴۹-۳۲۷.

^{۲۰} ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲- عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۷۹، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۴۶ تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۴: به نقل از رسول جعفریان، تاریخ اسلام، ج ۲، صص ۳۲۷-۳۴۹.

^{۲۱} تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۶۱، به نقل از: همان.

^{۲۲} مجید جریر طبری، تاریخ طبری، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۲۷۹ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۳۷.

- خلافت عثمان:

دوران خلافت عثمان، دوران تثبیت و حفاظت از دستاوردهایی به شمار می رفت که طی سالها فداکاری و مجاهدت لشکر اسلام بدست آمده بود. در این دوران همچنین نظم و آرامش حاکم بر مناطق تازه فتح شده به مسلمانان امکان داد تا عقاید و ارزش های نوین مکتب رادر این مناطق ترویج کرده و پایه های فرهنگی نظام اسلامی رامستحکم سازند.

همچنین سرازیر شدن سیل غنائم و وجوهات ازسرتاسر جهان پهناور اسلام به خزانه بیت المال، پشتوانه های مالی نظام خلافت را به شدت تقویت کرد و زمینه های ایجاد یک تحول اساسی در وضعیت معیشتی مسلمانان حجاز و عراق رافراهم آورد اما متأسفانه مدیریت ضعیف، منفعت طلبی فامیل گرایی و بذل و بخشش های بی حساب و کتاب خلیفه سوّم به برخی از اطرافیان، مانع از آن شد که امکانات بدست آمده به طور مطلوب مورد استفاده قرار گیرد.

بنابراین به جای اصلاح وضعیت اقتصادی عموم مسلمین، اشرافی گری در جامعه اسلامی رواج یافت و گروه معدود و تازه ای از سرمایه داران که در کمترین زمان به مال و قدرت دست یافته بودند در میان مسلمانان پدیدار شدند.

عثمان که حدود ۷۰ سال داشت بزودی عمل به سیره دو خلیفه پیشین را که سبب اصلی پیروزی اش به شمار می آمد فراموش کرد. به هرحال بر همه روشن بود که عثمان توانایی عمر را در کنترل اوضاع ندارد و این شرطی را که پذیرفت یک نوع مکر برای گرفتن امر خلافت بود، بعدها آنقدر مشی او نسبت به گذشته تغییر کرد که خود عبدالرحمان بن عوف که سبب خلافت او بود با او درگیر شده و حتی به دستور عثمان کتک خورد و در حالیکه حاضر نبود با عثمان صحبت کند مرد.^{۲۳}

او بر خلاف شیخین به خوش نشینی و تجملات علاقه، فراوان داشت؛ برای خود خانه خوب ساخت و رخت و کالای بسیار فراهم آورد. در دوستی و رعایت خاطر خویشان بی اختیار بود و میدان را برای تاخت و تاز آنها باز گذاشت.

ثروت هنگفت بدست آمده از فتوحات بی هیچ تدبیر خرد پسند و برنامه مناسبی در جهت ساختن کاخها و تجملات فرعونى به مصرف رسید و اطرافیان و بستگان خلیفه در خوش گذرانی فرو رفتند.

عثمان با آنکه پذیرفته بود که عاملان عمر را از سرکار بر ندارد، طولی نکشید که همه آنها را از کار برکنار کرد و خویشاوندان خود را به جای آنها قرار داد. در بین این روی کار آمدگان کسانی بودند که تقوای مالی یا تقوای سیاسی یا تقوای دینی و یا هر سه آنها رانداشتند.

دردوره خلافت عثمان کار، رنگ دیگری به خود گرفت، از یک سو مردم ۲۰ سال ازدوره پیامبر (ص) و سادگی عصر ابوبکر دور شده بودند. از سوی دیگر سخت گیری عمر در کار قریش وجود نداشت و از همه مهمتر اینکه حکومت که در چنان دوره ها کاری پر زحمت بود و تصدی آن قصد قربت و تحمل رنج می خواست، به شغلی پرمایه و درآمد و منصبی با جلال و شکوه مبدل گشته بود، که خواهان بسیاری در پی آن بودند.

^{۲۳} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۷۵ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۴۸.

عثمان نه تنها در توزیع بیت المال، بلکه درگزینش کارگزاران حکومت نیز بسیار غیر عادلانه رفتار می کرد و همه مناصب مهم اجتماعی رابه بنی امیه که در دشمنی بااسلام سابقه ای فراوان داشتند می سپرد؛ حتی کسانی از این خاندان برسرکار گماشته شدند که مشکلات زیادی داشتند؛ ازجمله حکم بن ابی العاص که تبعیدشده رسول خدا (ص) بود وشیخین اورا باز نگردانده بودند، به مدینه فرا خوانده شد و برای جمع آوری صدقات بنی خزاعه به کار گماشته شد.

دراین دوران نکته منفی دیگر، برخورد بسیار خشن دستگاه حکومت با برخی از صحابه مشهور پیامبر (ص) مانند ابوذر غفاری واین مسعود بود که جرم عدالت خواهی واصلح طلبی این افراد صورت گرفت.

در زمان خلافت عثمان، ابوذر غفاری در شام زندگی می کرد و مدام با حمایتهای خود از فقرا و تحریک کردن آنها علیه ثروتمندان زر اندوز و ظلم معاویه، معاویه را به خشم می آورد تا اینکه شکایت این وضعیت را به عثمان کرد و عثمان دستور داد که او را راهی ریزه ساخت و او در همان سرزمین در گذشت.

امام علی (ع) دردوران عثمان نیز تلاش می کرد تا همچنان به مشاوره وخیرخواعی خلیفه ادامه دهد اما نابسامانی اوضاع حکومت وبی اعتمادی شخص خلیفه، به اهل بیت پیامبر (ص)، ایفای این نقش را برای امام دشوار می کرد.

نکوهش ها چه درمدینه وچه در خارج از مدینه آغازشد وبالاخره این رفتارهای ناصواب عثمان، مردم آزرده را ناخشنودتر ساخت و مقدمات شورش را آماده کرد. بخشش مالهای کلان به این وآن سبب شد که خشم محرومان برانگیخته شود وراه اعتراض باز گردد. بالاخره قضای الهی فرود آمد و خلیفه مسلمانان بدست شورشیان مسلمان کشته شد.^{۲۴}

مجموعه اعمال و خطاهای پیدا و پنهان خلیفه و کار گزارانش باعث شد که حتی مداخله علی (ع) و دیگر بی طرفان نیز سودمند نیفتد و عثمان که با اعمال خود، تکمیل کننده حرکت به سوی حاکمیت کامل بنی امیه بود، بدست مردم معترض، از میان برداشته شد.

- خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام:

درسال ۳۶ هجری عثمان به دنبال فساد مالی واداری، تصرف های غیرمجاز وصددرصد غیرمشروع از بیت المال وهمچنین گماشتن افراد نالایق بنی امیه وخویشان خود دررأس مناصب دولتی وبالاخره برآثر کنارزدن افراد شایسته اعم از مهاجران وانصار، وسپردن مقدرات امت اسلامی به دست بنی امیه، خشم مردم را برانگیخت وچون به اعتراض ها ودرخواست های مکرر ومشروع مسلمانان در مورد تغییر استانداران وفرمانداران فاسد ترتیب اثر نداد، سرانجام شورش و انقلاب برضد حکومت وی بوجود آمد و منجر به قتل او گردید.

همین که خشم عمومی از خلافت عثمان فرونشست وشورشیان از کار خود فراغت یافتند، مردم مدینه متوجه شدند که حوزه مسلمانی، بی سرپرست مانده است و باید خلیفه ای برای مردم تعیین شود. چندتن از یاران پیامبر (ص) و

^{۲۴} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۲۵۸- ۲۲۴۸ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سیدحسین روحانی، صص ۱۶۴۶- ۱۶۴۹ سید جعفر شهیدی، تحلیلی ازتاریخ اسلام بخش ۱، صص ۱۲۹- ۱۱۸ علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی اسلام، صص ۱۹۷ ۱۹۹.

مسلمانان با سابقه مانند طلحه و زبیر که سؤدای ریاست در سر داشتند. اما شورشیان که سر رشته کارها بدست آنان بود با زمامداری اینان موافق نبود. نظر اکثریت قریب به اتفاق آنان و بسیاری از مردم مدینه (مهاجر و انصار) به علی (ع) بود.

به هر حال مردم با علی (ع) برای خلافت بیعت کردند و امام مسلمین تعیین شد. اما از روز خلافت نخستین وی، مسلم شد که او مرد سازش نیست. او می خواست اسلام را به سادگی عصر پیامبر (ص) برگرداند و این چیزی بود که ثروتمندان حجاز هرگز آنرا نمی خواستند؛ و چون علی (ع) در تقسیم بیت المال همه را به یک چشم نگریست و موجودی را به همه یکسان داد، رفتار او در نظر مردمی که ربع قرن با روشی خاص خو گرفته بودند خوشایند نیامد.^{۲۵}

در این بحث باید دو نکته مورد بررسی قرار گیرد: ۱- علت انتخاب علی (ع) توسط مردم ۲- علت عدم پذیرش امام در وهله اول.

نکته اول: یک شورش عمومی علیه عثمان به خاطر جریمهای زیادی که مرتکب شده بود، امید کسانی را که در فکر بوده و امیدوار بودند تا پس از او با کمک او بر سر کار آیند قطع کرد، اگر عثمان شدت خود را در انجام کارهای خلاف کم می کرد طبیعی بود که او به راحتی بتواند همچون خلیفه دوم در ادامه راه خود کسی را که خود مایل است بر سر کار آورد. اما شورشی که رهبری آن به دست عده ای از صحابه پیامبر (ص) و تابعین آنها رخ داد آنها را متوجه ساخت که هنوز نیروهای مؤمنی وجود دارند که می توانند کمک کنند تا اسلام راه صحیح خود را طی کند.

بالاخره مردم با هجوم به خانه علی (ع) خلافت را به او تسلیم کردند چرا که به نظر آنها تنها علی (ع) بود که می توانست اتفاق و وحدت را به جامعه بازگرداند.

نکته دوم: جامعه ای که امام در آن زمان در آن زندگی می کرد یک جامعه اسلامی، به معنی اصلی کلمه نبود بلکه با عنوان اسلامی، تبدیل به یک جامعه جاهلی شده بود. معیارهای حاکم بر مردم بیشتر در جهت کسب مال و غنائم و زمین و ... بوده و اشراف زدگی جاهلی باز از نو سر بلند کرده بود. منتها این دفعه برای کسانی که این دین و دعوت جدید ابتدائاً آنها را شخصیت داده بود. لذا امام با شناختی که از این جامعه دارد چنین پیش بینی می کند که این جامعه به صورت یک مجتمع، قابلیت تربیت را به صورت جمعی ندارد. مطلب دیگر این که چرا امام ابتدائاً تن به پذیرفتن خلافت نمی دهد، احتمالاً دلیل آن این است که امام روحیه مردم را می شناسد و به عادت آنها با شیوه های خلفای قبل آگاه است و احتمال می دهد با سختگیری او نوای مخالفت سر دهند لذا در آغاز نمی پذیرد، تا آنها اصرار کرده و با پا فشاری خود بر این موضع تعهد درونی خود را حتی در صورت عدم رضایت خود نسبت به بعضی از اعمال امام، اعلام کنند. بعد از آن امام (ع) وقتی مخالفت آنها را با خود می دید به آنها گفت: به خدا من در رسیدن به خلافت و ولایت تمایلی نداشتم این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید.^{۲۶}

^{۲۵} . جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، ص ۱۳۲ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سیدحسین روحانی، صص ۱۷۵۰- ۱۷۳۹ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶ مترجم: ابوالقاسم پالینده، ص ۲۶۸۱ به بعد سید هاشم رسولی محلاتی، تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.

^{۲۶} . سید رضی، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص ۳۲۲.

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) بر سر کار آمد مسائلی در حدّ گسترده به عنوان یک مانع و مشکل بر سر راه به وجود آمد و او را که قصد احیای دوران پیامبر (ص) را داشت مواجه با زحمات فراوانی کرد که بالاخره او را به زانو در آورده و در محراب عبادت پس از چهار سال و اندی به شهادت رساند. بخشی از مشکلات آن روزگار عبارت است از:

۱. عدالت اقتصادی:

خلیفه دوّم، دیوان را بر اساس سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبیله ای قرار داده بود. در حالی که در زمان پیامبر (ص) چنین نبود این وضعیت، با بخشش های عثمان فاصله غنی و فقیر را غیر قابل تحمل کرد. خمس غنائم، مالیات و جزیه سرزمینهای فتح شده که به همه مردم تعلق داشت تنها در اختیار افراد و گروههای خاصی قرار گرفت. امام علی (ع) در سخنرانی نخست خود، سیاست مالی بر گرفته از سیره پیامبر (ص) را مطرح کرد؛ برتری مهاجر و انصار بر دیگران را معنوی خواند و فرمود: هر که دعوت خدا را و رسول او را بپذیرد و به قبله مسلمانان نماز گزارد، از تمامی حقوق بهره مند می شود و حدود اسلام درباره همه اجراء خواهد شد. مخالفت ها از همین جا آغاز شد و امام (ع) در برابر اصحاب معترض به این روش که به سنت عمر استناد می کردند فرمود: آیا روش و سنت پیامبر (ص) شایسته پیروی است یا روش عمر؟^{۲۷}

۲. عدالت اجتماعی:

یکی از آثار فتوحات، اختلالات نژادهای مختلف بود. موالی یا اسیران آزاد شده از اعراب پایین تر شمرده می شدند و از حقوق کمتر برخوردار بودند. جامعه، برتری عرب بر موالی را اصلی مسلم می پنداشت. این امر برای روحیه عدالت خواهانه امام (ع) مشکلی مهم بود. او از نظر دینی، هیچ دلیلی بر درستی این تبعیض نمی دید. در حالی که عمر فرمان داده بود بردگان عرب را از بیت المال آزاد کنند، امام (ع) هیچ تفاوتی میان آنان نمی گذاشت و هنگام تقسیم اموال می فرمود: حضرت آدم نه غلام به دنیا آورد و نه کنیز، بندگان خدا همه آزادند ... اکنون مالی نزد من است و من میان سفید و سیاه فرقی نخواهم گذاشت. او در پاسخ به اعتراض گروهی از اعراب فرمود: من در قرآن برتری عرب بر عجم را ندیده ام.^{۲۸}

۳. انحرافات و بدعتها:

انحرافات دینی و بدعتها مهم ترین مشکل حکومت امام علی (ع) بود. نا آگاهی جامعه از دین و نبودن برنامه منسجم در جهت روشن گری مردم، ابعاد این دشواری را پیچیده تر می ساخت. بسیاری از سخنان پیامبر (ص) متروک شده بود. برخی از موارد، قوانین ویژه جلوگیری از نقل و نگارش حدیث، راه رسوخ شبهه ها و کج اندیشی ها را به جامعه گشوده بود تا آنجا که امام (ع) در نامه ای به مالک فرمود: این دین، اسیر دست شروران بود، هوسها و دنیای خود را از آن طلب می کردند.^{۲۹}

۴. فساد اجتماعی، رفاه گرایی و تضعیف ارزشهای دینی:

^{۲۷} . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴ و نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۲۹ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۴۲-۳۷ به نقل از: محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۷۱-۱۶۹.

^{۲۸} . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴۱، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۱۰۶.

^{۲۹} . سید رضی، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، نامه ۵۳ و خطبه ۱۸، ۸۸ و ۱۲۳.

وقتی خلیفه سوّم به رفاه گرایی شدید روی آورد، مردم نیز چنین روحیه ای یافتند و به تدریج جامعه با مشکل روبرو شد. امام (ع) در یکی از خطبه های خود جامعه عصر خلافت خویش را چون جامعه جاهلی معرفی کرده، یادآوری می کند که این جامعه باید غربال شود؛ آنان که پیش افتاده اند، بازگردانده شوند و کسانی که واپس مانده اند، پیش برده شوند.

او در جایی دیگر می فرماید: شما در زمانی به سر می برید که گوینده حق اندک است؛ زبان در گفتن سخن راست ناتوان است؛ طرفداران، خوار و مردم به نافرمانی گرفتارند، جوان جامعه بدخو و پیرش گنهکار است؛ دانشور مردم دور و قاری آنها سودجو است؛ نه خردشان سالمند را حرمت می نهد و نه توانگرشان مستمند را یاری می کند.^{۳۰}

موضع امام (ع) و تلاشهای ایشان برای اصلاح این مشکل در دو جنبه است: یکی اصلاح همراه با آرامش و دیگری اصلاح همراه با جنگ و درگیری علیه مفسدین.

اما در قسمت اوّل، از جمله کارهای امام (ع) در از بین بردن مفاسد، سخنرانی ها، خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار گسترده ای است که در تحریک مردم بر تقوا و نفی دنیا طلبی ایراد شده است؛ تلاش دیگر امام در این رابطه این بود که تصمیم به از بین بردن عناصری گرفت که جامعه را آلوده ساخته و مکتب را بازیچه دست خود کرده و جز نابودی اصل اسلام قصدی نداشتند. از کارهای دیگر امام (ع) ترسیم اسلام حقیقی و سنت پیامبر (ص) در عمل خویش بود؛ حضرت سعی می کرد سیره پیامبر را به طور دقیق انجام دهد حضرت علی (ع) برای جلوگیری از انحرافات، زمینه اعراب گذاری قرآن را فراهم کرد و با وجود مخالفت خلفای گذشته و دیگران برای حفظ سنت پیامبر (ص) خود به نقل از احادیث اقدام فرمود.

و اما قسمت دوّم از تلاشهای امام (ع) برای اصلاح مفاسد داخلی، برخورد نظامی بود که در ظرف چهار سال و چند ماه خلافت امام (ع) رخ داد؛ جنگهایی که بال سه گروه پیمان شکنان (جنگ جمل)، ظالمین (جنگ صفین، قاسطین شام) و از دین خارج شدگان (خوارج نهروان) صورت گرفت و امام (ع) فرمود که از جانب پیامبر (ص) به جنگ با این گروهها وعده داده شده است.

نبرد با ناکثین (پیمان شکنان) از این جهت رخ داد که طلحه و زبیر که با علی (ع) بیعت کرده بودند، تقاضای فرمانروایی بصره و کوفه را داشتند ولی امام (ع) با درخواست آنان موافقت نکرد. آنان سرانجام مخفیانه مدینه را به عزم مکه ترک کردند و در آنجا با استفاده از بیت المال غارت شده توسط امویان، ارتشی تشکیل دادند همراه عایشه، همسر پیامبر (ص) و با سوء استفاده از موقعیت و حرمت او رهسپار بصره شدند و آنجا را تصرف کردند و دست به کشتار مسلمانان زدند.

علی (ع) مدینه را به عزم سرکوبی آنان ترک گفت و در نزدیکی بصره نبرد شدیدی رخ داد که با پیروزی علی (ع) و شکست ناکثین پایان یافت. بعد از پایان جنگ علی (ع) عایشه را همراه با برادرش محمد بن ابوبکر با احترام به مدینه بازگرداند. عایشه در این جنگ سوار بر شتر بود و به همین دلیل این جنگ، جمل نام گرفت.^{۳۱}

^{۳۰}. همان، خطبه ۱۶، ۱۹۲ و ۲۳۳.

^{۳۱}. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم سید حسین روحانی، صص ۱۸۳۵ - ۱۷۵۸ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری ج ۶، صص ۲۴۶۵ - ۲۳۲۷.

معاویه مدت‌ها قبل از خلافت علی (ع)، مقدمات خلافت را برای خود در شام تهیه دیده بود. وقتی امام (ع) به خلافت رسید، فرمان عزل او را صادر کرد و یک لحظه نیز با ابقای او بر حکومت شام موافقت نکرد. نتیجه این اختلاف آن شد که سپاه عراق و شام در سرزمینی به نام صفین به نبرد پرداختند و می رفت که سپاه علی (ع) پیروز شود، اما معاویه با نیرنگ خاصی در میان سربازان علی (ع) اختلاف و شورش پدید آورد. سرانجام پس از اصرار زیاد از جانب علی (ع)، امام (ع) ناچار تن به حکمیت ابوموسی اشعری و عمروعاص داد که آنان درباره مصالح اسلام و مسلمین مطالعه کنند و نظر خود را اعلام دارند.

فشار روی امیرالمؤمنین (ع) جهت پذیرفتن مسئله حکمیت به پایه ای رسید که اگر نمی پذیرفت، شاید رشته حیات او گسسته می شد و مسلمانان با بحران شدیدی روبرو می شدند. پس از فرا رسیدن موعدی که قرار بود حکمین نظر خود را ابراز دارند، عمروعاص، ابوموسی را فریب داد و این امر نقشه موزیانه معاویه را بر همگان آشکار ساخت. پس از ماجرای حکمیت تعدادی از مسلمانان که قبلاً با حضرت علی (ع) همراه بودند و آنان بودند که حکمیت را بر امام تحمیل کردند، برضد ایشان خروج کردند و امام (ع) رابه خاطر قبول حکمیت مورد انتقاد قرار دادند.

مارقین، همان گروهی بودند که علی (ع) را وادار به پذیرش حکمیت کردند، ولی پس از اندکی از کار خود پشیمان شده و خواستار نقض عهد از جانب امام (ع) شدند؛ اما علی (ع) کسی نبود که پیمان خود را بشکند و نقض عهد نماید، لذا اینان که همان خوارج می باشند در برابر علی (ع) دست به صف آرای زدن و در نهروان با علی (ع) به جنگ پرداختند. حضرت علی (ع) در این نبرد پیروز گشت ولی کینه ها در دلها نهفته ماند و ریشه آنها از جامعه کنده نشد.^{۳۲}

وبالآخره علی (ع) پس از سالها تلاش و تحمل شاید سختی ها در نوزده رمضان سال چهل هجری با ضرب شمشیر عبدالرحمان بن ملجم مرادی در محراب عبادت ضربه خورد و بعد از دو روز به شهادت رسید.

اوازیاقی مانده های گروه خوارج بود و بادوتن ازدوستان و همراهان خویش، قرارگذاشته بود که هریک از آنها در آن شب علی بن ابی طالب (ع)، معاویه بن ابی سفیان و عمروعاص را به قتل برسانند اما از این میان تنها ابن ملجم موفق به انجام مأموریت خود شد.^{۳۳}

- خلافت حسن بن علی علیه السلام:

با شهادت علی (ع)، مردم کوفه که می دانستند تأخیر آنها دربیعت کردن با خلیفه بعد باعث می شود تا مجبور شوند گردن به حکم و حکومت معاویه بنهند، باحسن بن علی (ع) به عنوان خلیفه بیعت کردند. مردم هرچند باتحریک عبدالله بن عباس، اما با میل و اراده خود با امام حسن (ع) بیعت نمودند. آنچه که امام حسن (ع) در قبال بیعت مردم متعهد شد، عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود؛ گروهی از مردم می خواستند این شرط را بر امام (ع) تحمیل کنند که لازم است

^{۳۲} . همان.

^{۳۳} . رسول جعفریان، تاریخ اسلام، ج ۲، صص ۵۳۹- ۴۳۹ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۲۰۰۸- ۱۹۹۷ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۶۹۷- ۲۶۸۱ سید جعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، ص ۱۳۴.

ضمن این شرط، جنگ با ملحدین قرار داده شود اما، امام (ع) نپذیرفت و در مقابل فرمود: "با آنها بیعت می کنم به شرط آنکه با هر کس جنگیدم بجنگند و با هر کس به مسالمت برخورد کردم آنها نیز چنین کنند."^{۳۴}

پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع)، عراق به شدت ضعیف گردیده بود؛ البته گسترش تفرقه ها و اختلافات داخلی به ویژه در پی جنگ نهروان، از قبل زمینه این ناتوانی را فراهم ساخته بود. معاویه تصمیم داشت قبل از آنکه عراق یکپارچه شود به سراغ آن برود و بدین گونه حاکمیت خود را بر سرزمین های مسلمان نشین، استحکام بخشد؛ از این رو بی درنگ سپاهی ترتیب داد.

امام حسن (ع) این خبر را به مردم ابلاغ کرد و از آنها دعوت نمود تا در غالب سپاهی نیرومند در مقابل معاویه و لشگر او بایستند. قبل از جنگ، امام حسن (ع) نامه ای به معاویه نوشت و او را دعوت به آرامش و رعایت تقوا و قبول خلافت خویش کرد. اما معاویه در پاسخ بالحن تند و مغرورانه ای دعوت امام (ع) را رد کرد.^{۳۵}

وقتی پاسخ نامه به امام (ع) رسید، حضرت تصمیم قطعی برای برپایی جنگ را گرفت. اما بعد از اعلام های فراوان برای جمع آوری مردم برای جنگ با معاویه، با بی مهری مسلمانان و سستی فرماندهان لشگرش مواجه شد؛ اما بالاخره سپاهی تشکیل شد.

وقتی امام (ع) برای جنگ آماده شد و خیمه گاه لشگر را زد بعد از مدت کوتاهی خبر خیانت ها و کارشکنی های سپاه خود را پی در پی شنید؛ به ایشان خبر دادند که فرماندهان لشگر او به طمع مقام و ثروت، به معاویه پیوسته اند و عده ای از آنها به معاویه نامه نوشته و به او قول داده اند که حسن بن علی (ع) را به او تسلیم کنند و یا او را به قتل برسانند؛ امام حسن (ع) وقتی از این جریانات باخبر شدند مردم را جمع کرده و درباره تصمیم خویش مبنی بر ترک جنگ سخن گفتند. وقتی آنها از تصمیم امام (ع) مطلع شدند، در بین خود همانجا به حضرت حکم تکفیر داده و به خیمه گاه او حمله کردند و تمام آن را غارت نمودند و حتی سجاده از زیر پای ایشان کشیده و عبای او را از دوشش برداشتند و به آن حضرت، تعرض کرده و ایشان را زخمی کردند.^{۳۶}

در این زمان به جز عده کمی که از شیعیان حضرت (ع) و پدر گرامیش بودند کسی در اطراف ایشان نبود این افراد از امام حسن (ع) محافظت کردند تا ایشان را به جای امنی رساندند.

با وجود این جریانات و شرایط بود که امام حسن (ع) مجبور شدند با قرار دادن شرایطی که هیچگاه از جانب معاویه اجراء نشد، پیشنهاد صلح با او را بپذیرد. امام (ع) با شرایطی که یارانش داشتند و خیانتی که به او کرده بودند چاره دیگری جز صلح نداشت و وضعیت اصحابش، چنین معنایی را ایجاب می کرد.

امام حسن (ع) برای حفظ ارکان اسلام صلح با معاویه را پذیرفت و معاویه هم صلح نامه امام (ع) را با شرایط آن امضاء کرد. حساس ترین بخش زندگی امام حسن (ع) که از گذشته دور تاکنون مورد پرسش و گفتگوی فراوان واقع شده و گاه موجب خرده گیری دوستان کوته بین و دشمنان مغرض گردیده است، ماجرای کناره گیری اجباری وی از خلافت است؛

^{۳۴} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۱۸۸ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۰۱۵.

^{۳۵} . رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، صص ۷۳-۷۲.

^{۳۶} ۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، صص ۳۵۶-۳۴۹.

به ویژه وقتی عملکرد وی در برابر معاویه و جهاد امام حسین (ع) علیه یزید و حوادث پس از آن مقایسه می شود، این پرسش در کنار پرسشهای دیگر، به صورت حادثری مطرح می شود.

در تحلیل و بررسی عملکرد امام حسن (ع) باید گفت: اوضاع نامساعد و عوامل گوناگون، موقعیتی پدید آورد که صلح، به عنوان یک مسئله ضروری بر امام تحمیل شود؛ به گونه ای که هر خردمندی در آن موقعیت قرار می گرفت، چاره ای جز مسالت نداشت. از نظر سیاست خارجی ترکیب جبهه مسلمانان چنان بود که فرو رفتن در جنگ داخلی دستاوردهایی جز زیان نداشت؛ زیرا امپراطوری روم شرقی که شکست هایی سخت از اسلام خورده بود، همواره در پی فرصت می گشت تا ضربه ای بر اسلام وارد سازد و شکست های پیشین خود را جبران کند. صف آرای سپاه امام حسن (ع) و معاویه در مقابل هم می توانست فرصت انتقام را در اختیار رومیان قرار دهد.^{۳۷}

از نظر سیاست داخلی، فقدان جبهه نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران ناپذیر می نمایاند. با آنکه بعد از شهادت امام علی (ع) بسیاری از مردم کوفه با امام حسن (ع) بیعت کرده، پیمان وفاداری و سربازی بسته بودند؛ اما واقعیت کوفه چیزی جز گوناگونی گرایشها، تشتت آراء و آشکار شدن کینه ها میان مردم نبود. توجه به هسته اصلی تشکیل دهنده سپاه امام (ع) ماهیت عینی و واقعی آن را بهتر می نمایاند. سپاه امام (ع) از چند گروه پدید آمده بود:

۱. شیعیان:

عناصر شیعی سپاه امام حسن (ع)، اخلاص و صمیمیت خود را به اهل بیت در مراحل مختلف ثابت کرده بود. بی گمان اگر این گروه مخلص از دسیسه های همشهریان خود مصون می ماند برای مقابله به خطرهای شام کافی و شایسته بود؛ زیرا آمادگی و شور و نشاط به قدری در آن وجود داشت که برای هیچ کس قابل انکار نبود.

۲. باند اموی:

به گواهی اسناد تاریخی، در این باند عناصری نیرومند وجود داشتند که از طرفداران بسیار بهره می بردند و در پدید آوردن یأس تزلزل در سپاه تأثیری به سزا داشتند. این گروه، در کنار شایعه پراکنی، توطئه و ایجاد نفاق، پنهانی با شام پیوند برقرار ساخته، مراتب فرمانبری و همراهی خود را به معاویه اعلام کرده بودند.^{۳۸}

۳. سایر گروهها:

خوارج، شگاکان، سودجویان، قبیله گرایان و ... گروههایی هستند که در این قسم جای دارند. اینان نوعاً به سبب دشمنی با معاویه در سپاه امام حسن (ع) شرکت داشته و در تردید به سر می بردند. در نظر آنان شخصیت بزرگی مانند امام حسن (ع) چندان بر معاویه ترجیح نداشت و تنها به منافع مادی خود می اندیشیدند و از روی تعصب قومی و به پیروی از رئیس قبیله خود در جنگ حضور می یافتند.^{۳۹}

^{۳۷} . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۲ به بعد.

^{۳۸} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۱۷۰ به بعد سید هاشم رسولی محلاتی، تاریخ اسلام، ج ۲، صص ۲۹۹-۲۹۳.

^{۳۹} . شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن (ع)، پرشکوه ترین نرزش قهرمانانه تاریخ، مترجم: سید علی خامنه ای، صص ۱۰۵-۱۰۰.

در کنار سپاهی با این ترکیب که در تمایلات متضاد فرو رفته بود، فتنه گری ها و تبلیغات رنگارنگ و فریبکارانه معاویه، چنان وضع را نامتعادل و بحرانی می ساخت که حتی فرماندهان بسیاری خوش بین را نیز نگران و نا امید می کرد. بر اساس اسناد تاریخی، هر چند امام حسن (ع) با سامان دادن سپاه و اندیشیدن سیاست های لازم برای جنگ با معاویه آماده شد؛ ولی به سبب عدم هماهنگی، اختلاف سپاهیان و توطئه های معاویه، موقعیت را برای چیرگی بر جبهه باطل منایب نمی دید. در نتیجه با قرار دادن شرایطی با معاویه صلح کرد.^{۴۰}

در حقیقت امام حسن (ع) بدون کمترین تغییر در جهت حرکت، سنگر را تغییر داد و به جای تجهیز سپاه، از تدبیر و نرمش استفاده کرد. متن پیمان صلح در کتب تاریخی، به طور کامل و به ترتیب ذکر نشده است، بلکه هر کدام از مورخان به چند نمونه از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده آن از کتب مختلف می توان صورت تقریباً کاملی از آن را ترسیم نمود. متن پیمان را می توان در ۵ ماده خلاصه کرد:

ماده اول: حسن بن علی (ع) حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار می کند مشروط به آنکه معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (ص) رفتار کند.

ماده دوم: بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (ع) خواهد بود و اگر برای او حادثه ای پیش آید حسین بن علی (ع) زمام امور مسلمانان را در دست می گیرد؛ و نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم: بدعت ناسزاگویی و اهانت نسبت به امیرالمؤمنین (ع) و لحن آن حضرت در حال نماز باید متوقف گردد و از علی (ع) جز به نیکی نباید یاد شود.

ماده چهارم: مبلغ ۵ میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است از موضوع تسلیم حکومت به معاویه مستثنی است و باید زیر نظر امام مجتبی (ع) مصرف شود.

ماده پنجم: معاویه تعهد می کند که تمام مردم، از سکنه شام و عراق و حجاز و هر نژادی که باشند، از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آنها صرف نظر کند و احدی از آنها را به سبب فعالیت های گذشته شان بر ضد حکومت معاویه تحت تعقیب قرار ندهد، و مخصوصاً اهل عراق را به خاطر کینه های گذشته آزار نکند.

علاوه بر این معاویه تمام یاران علی (ع) را، در هر کجا که هستند، امان می دهد که هیچ یک از آنها را نیازارد و جان و مال و ناموس شیعیان و پیروان علی (ع) در امان باشند و به هیچ وجه تحت تعقیب قرار نگیرند و کوچکترین ناراحتی برای آنها ایجاد نشود، حق هر کسی به وی برسد و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان علی (ع) است از آنها پس گرفته نشود.

نیز نباید هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (ع) و برادرش حسین بن علی (ع) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (ص) بشود و نباید در هیچ نقطه ای موجبات خوف و ترس آنها را فراهم سازد.

^{۴۰} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، مترجم ابوالقاسم پاینده، صص ۳۷۱۳ - ۳۷۲۰ - عزالدین ابن عثیر، تاریخ کامل ج ۵، مترجم سید حسین روحانی صص ۲۰۱۹ - ۲۰۲۳.

در پایان پیمان، معاویه اکیداً تعهد کرد که تمام موارد آنرا محترم شمرده، دقیقاً به مورد اجرا بگذارد. او خدا را بر این مسئله گواه گرفت و تمام بزرگان و رجال شام نیز گواهی دادند.

در برابر صلح امام حسن (ع)، مسلمانان و اطرافیان او برخوردهای متفاوتی داشتند؛ عده ای از آنان او را خوار کننده مسلمانان می خواندند و مدام حضرت را مورد سرزنش خود قرار می دادند. معاویه بعد از صلح با حسن (ع) به کوفه وارد شد و مردم با او بیعت کردند. دوران خلافت امام حسن (ع) پنج ماه و نیم بود.

بعد از واگذاری خلافت به معاویه در حالیکه امام حسن (ع) در حال بازگشت به مدینه بود، خارجیان، علیه معاویه شورش کردند. معاویه به حسن (ع) نامه نوشت که برگردد و با خارجیان بجنگد اما حسن (ع) بازنگشت و در جواب فرمود که اگر قرار باشد با کسی بجنگم تو سزاوارتر از هر کسی هستی.^{۴۱}

ده سال از خلافت و امارت معاویه می گذشت که تصمیم گرفت برای یزید از مردم بیعت بگیرد و برای این کار لازم بود تا ابتدا امام حسن (ع) را از سر راه بردارد (زیرا یکی از شرطهای صلح آنها این بود که معاویه برای خود جانشینی انتخاب نکند) به همین دلیل با تطمیع جعده، همسر امام حسن (ع) و دادن وعده های فراوان به او، او را وادار کردند که امام (ع) را مسموم کند. امام حسن (ع) پس از ده سال امامت، در سال پنجاه هجری به شهادت رسید.^{۴۲}

وقتی حسن بن علی (ع) درگذشت، خواستند او را در کنار قبر پیامبر (ص) دفن کنند اما عایشه و مروان بن حکم و امویان و دنباله روان آنها مانع این کار شدند. حسین (ع) خواست جلوی آنها بایستد اما بخاطر سفارش امام حسن (ع) مبنی بر جلوگیری از آشوب، از این کار منصرف شد و حسن (ع) را در قبرستان بقیع دفن کردند.^{۴۳}

اینک باید به این سؤال پاسخ داد که چرا امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد ولی امام حسین (ع) در برابر حکومت یزید قیام نمود؟ برای پاسخ به این سؤال باید اوضاع و شرایط متفاوت زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید بررسی گردد. یعنی در واقع علت تفاوت رویه دو امام در روش مبارزه از دو جنبه قابل بررسی است:

۱. **مقایسه یاران و دوستان دو امام:** بیعت شکنی کوفیان در برابر امام حسین (ع) پیش از آماده شده وی برای جنگ تحقق یافت. به همین دلیل، وقتی سپاه کوچک و یکپارچه او برای نبرد آماده شد، از شائبه گمانهای دغدغه آفرین بر کنار بود و سپاهی فداکار و دارای هدفهای بزرگ به شمار می آمد در حالیکه در ماجرای امام حسن (ع) سپاه وی عامل ناامیدی حضرت از پیروزی نظامی بود.

آنانکه با امام حسن (ع) بیعت کرده، در اردوگاه حضور یافتند و سپس بیعت شکستند از کسانی که پیش از روبرو شدن با امام حسین (ع) بیعت شکستند، بسی خطرناک تر بودند. تفاوت در دوستان یکی از عوامل تفاوت موقعیت های آن دو امام بزرگ است.

^{۴۱} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۰۲۱.

^{۴۲} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۳۵۶.

^{۴۳} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۷۳۰-۲۷۱۳- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۰۸۵.

۲. **وضع دشمنان دو امام:** دشمن امام حسن (ع)، معاویه و دشمن امام حسین (ع)، یزید بود. برای روشن شدن تفاوت میان این پدر و پسر، گواهی تاریخ که پسر را "کودنی احمق" و پدر را "سیاست بازی تیز بین"، متظاهر و فرصت طلب معرفی کرده است کافی می نماید. معاویه در دوران زمامداری خود با نقشه ها و سیاست های عوام فریبانه، همواره سعی می کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. گرچه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی ساخته و جامعه اسلامی را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی باوجود این تظاهر به دینداری می کرد و نمی گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود.

دنباله جنگ امام حسن (ع) با معاویه به بزرگترین فاجعه و قاطع ترین ضربه ها به اسلام و مسلمانان می انجامید و یا با نابودی همه شیعیان و آخرین سربازی که دل به اسلام اصیل سپرده بود پایان می یافت. اما دشمن امام حسین (ع) چنین نبود و فرجام کارش را چنان نمی دید. او کودکی نازپرورده بود که به هیچ وجه از عهده حل مشکلات، مهار امواج مخالف و به کار بستن نقشه های وسیع بر نمی آمد. آبرو و اعتبار پدر و پسر یکسان نبود بلکه معاویه خود را از مشاهده گران رسول خدا (ص) و نماینده خلفای پیشین در شام می دانست ولی یزید چنان بی اعتبار بود که اخطل شاعر به او گفت: **حقاً که دین تو دین دراز گوش است ...**^{۴۴}

امام حسین (ع) از اشتباهات معاویه مانند هجوم به سرزمین های امن خدا، روش وی در برابر مواد پیمان صلح، مسموم کردن و به شهادت رساندن امام حسن (ع) و یاران صدیق وی و بیعت گرفتن برای یزید بهره برداری کرد و بدین وسیله در برابر افکار عمومی بر قدرت و اصالت خود و انطباق نهضت ضد اموی با موازین اسلامی افزود. او همچنین از لغزشهای "جانشین معاویه" که در شراب و بوزینه و انواع گناه غرق بود، برای دستیابی به هدفش بهره برد.^{۴۵}

امتناع امام حسین (ع) از اجابت دعوت رهبری شیعیان افراطی و ناخشنود از موضع امام حسن (ع) و ادامه سیاست مسالمت آمیز برادر حتی ده سال پس از شهادت امام حسن (ع) بر یگانگی روش و عملکرد این دو امام بزرگوار در آن مقطع زمانی خاص گواهی می دهد.

- خلافت حسین بن علی علیه اسلام:

امامت اباعبدالله (ع) پس از شهادت برادر بزرگوارش به وصیت خود حضرت و تصریح جد و پدرش، ثابت و بر همه افراد لازم بوده که از آن حضرت پیروی کنند هرچند خود آن حضرت بر اثر تقیه و صلحی که با معاویه داشت و باید به آن وفا می کرد از ابراز امامت و دعوت به پیشوایی خود جلوگیری می نمود.^{۴۶}

در زمان امام حسین (ع)، انحراف از اصول و موازین اسلام، که از سقیفه شروع شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، به اوج خود رسید. در آن زمان معاویه که سالها از سوی خلیفه دوّم و سوّم به عنوان استاندار در منطقه شام حکومت کرده و موقعیت خود را تثبیت کرده بود، به نام خلیفه مسلمین سرنوشت و مقدرات کشور اسلامی را در دست گرفته حزب ضد اسلامی اموی را بر امت اسلامی مسلط ساخته بود و به کمک عوامل یغماگر و ستمگر خود مانند زیاد بن ابیه، عمرو بن عاص، سمره بن جندب و ... حکومتی سلطنتی - استبدادی تشکیل داده، چهره اسلام را وارونه ساخته بود.

^{۴۴} . محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۹۵.

^{۴۵} . شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن (ع) پرشکوهترین نرمش قهرمانانه تاریخ، مترجم: سید علی خامنه ای، ص ۵۱۱.

^{۴۶} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۳۷۱.

معاویه از یک سو سیاست فشار اقتصادی و سیاسی را در مورد مسلمانان آزاده و راستین اعمال می کرد و با کشتار و قتل و شکنجه و آزار، و تحمیل فقر و گرسنگی بر آنان، از هرگونه جنبش و اعتراض و مخالفت جلوگیری می کرد و از سوی دیگر با احیای تبعیض های نژادی و رقابت های قبیله ای در میان قبایل، آنها را به جان هم می انداخت و از این رهگذر نیروهای آنان را تضعیف می کرد تا خطری از جانب آنان متوجه حکومت وی نگردد و از سوی سوم به کمک عوامل مزدور خود با جعل حدیث، تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود، افکار عمومی را تخدیر کرده، و به حکومت خود وجهه مشروع و مقبول می بخشید.

این سیاست ضداسلامی، به اضافه عوامل دیگری همچون ترویج فرقه های باطل نظیر: جبریّه و مرجئه که از نظر عقیدتی با معاویه همسو بودند، آثار شوم و مرگباری در جامعه به وجود آورده، سکوت تلخ و ذلت باری را بر جامعه حکمفرما ساخته بود.

دراثر این سیاست شوم، شخصیت جامعه اسلامی مسخ و ارزشها دگرگون شده بود، به طوری که مسلمانان با آنکه می دانستند اسلام هیچ وقت اجازه نمی دهد آنان مطیع زمامداران بیدادگری باشند که بنام دین بر آنها حکومت می کنند، بااین حال بر اثر ضعف و ترس و ناآگاهی، از زمامدار ستمگر پشتیبانی می کردند. بر اثر این سیاست مسلمانان برخلاف منطق قرآن و تعالیم پیامبر (ص)، تبدیل به افرادی ترسو، سازگار و ظاهر ساز گشته بودند.

در آن زمان حکومت اسلامی و مقدرات مردم مسلمان به دست حزب ضد اسلامی و جاهلی بنی امیه افتاده بود. این حزب پس از سالها نبرد با پیامبر (ص) در فتح مکه به ظاهر اسلام آورد، اما کفر و نفاق خود را مخفی کرد و پس از رحلت پیامب (ص)، با قیافه ظاهراً اسلامی به فعالیت زیرزمینی پرداخت و به تدریج در دستگاه حکومت اسلامی نفوذ کرد و کارهای کلیدی را در دست گرفت، تا آنکه پس از شهادت امیرالمؤمنان (ع) با قبضه حکومت توسط معاویه به اوج رسید. گرچه سران و صحنه گردانان اصلی این حزب، مقاصد پلید خود را در جهت ضربه زدن به اسلام از داخل و زنده کردن نظام جاهلیت، پنهان می ساختند، اما هم مطالعه اقدامات و کارهای آنان این معنا را به خوبی نشان می داد، و هم گاهی در مجالسی که گمان می کردند صحبت های آنها به بیرون درز نمی کند، پرده از روی مقاصد خود برمی داشتند چنانکه ابوسفیان که در رأس این حزب قرار داشت، روزی که عثمان (نخستین خلیفه از دودمان بنی امیه) به حکومت رسید و بنی امیه در خانه او اجتماع کردند و در را بستند، گفت: غیر از شما کسی اینجا هست؟ (آن روز ابوسفیان نابینا بود).

گفتند: نه، گفت: اکنون که قدرت و حکومت به دست شما افتاده است آن را همچون گویی به یکدیگر پاس دهید و کوشش کنید که از دودمان بنی امیه بیرون نرود، من سوگند یاد می کنم به آنچه به آن عقیده دارم که نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی هست، نه جهنمی و نه قیامتی!^{۴۷}

معاویه بن ابی سفیان در زمان حکومت خود در یک شب نشینی با مغیره بن شعبه (یکی از استانداران خود) آرزوی خود را مبنی بر نابودی اسلام با وی در میان گذاشت، و این معنا توسط مطرف پسر مغیره فاش شد.

^{۴۷}. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳: به نقل از مهدی پیشوایی، سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، ص ۴۸.

مطرف می گوید: با پدرم در دمشق مهمان معاویه بودیم. پدرم به کاخ، زیاد تردد می کرد و با او به گفتگو می پرداخت و در بازگشت به اقامتگاه، از عقل و درایت او یاد می کرد و وی را می ستود، اما یک شب که از کاخ معاویه برگشت دیدم بسیار اندوهگین و ناراحت است، فهمیدم حادثه ای پیش آمده که موجب ناراحتی او شده است. وقتی علت را پرسیدم گفت پسر! من اکنون از نزد پلیدترین مردم روزگار می آیم. گفتم: مگر چه شده است؟

گفت: امشب با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: اکنون که به مراد خود رسیده ای و حکومت را قبضه کرده ای، چه می شد که در این آخر عمر با مردم با عدالت و نیکی رفتار می کردی و با بنی هاشم این قدر بدرفتاری نمی نمودی چون آنها بالاخره خویشان تو هستند، و بعلاوه اکنون در وضعی نیستند که خطری از ناحیه آنها متوجه حکومت تو گردد؟

معاویه گفت: هیهات! هیهات! ابوبکر خلافت کرد و عدالت گستری نمود و پس از مرگش فقط نامی از او باقی ماند؛ عمر نیز به مدت ده سال خلافت کرد و زحمت ها کشید، پس از مرگش جز نامی از او باقی نماند، سپس برادرمان عثمان که کسی در شرافت نسب به پای او نمی رسید، به حکومت رسید اما به محض آنکه مرد نامش نیز دفن شد. ولی هر روز در جهان اسلام پنج بار به نام این مرد هاشمی فریاد می کنند و می گویند: "أشهد أن محمداً رسول الله"

اکنون با این وضع [که نام آن سه تن مرده و نام محمد (ص) باقی مانده] چه راهی باقی مانده است جز آنکه نام او نیز بمیرد و دفن شود؟

این گفتار معاویه که به روشنی از کفر وی پرده برمی دارد، زمانی که از طریق راویان حدیث به گوش مأمون، خلیفه عباسی رسید، طی بخشنامه ای در سراسر کشور اسلامی دستور داد مردم معاویه را لعن کنند.^{۴۸}

این ها نشان می دهد که حزب اموی چگونه در صدد نابودی اسلام بوده و یک حرکت ارتجاعی را رهبری می کرده است. با وجود اینگونه افکار و اعمال فاسد و شومی که از جانب معاویه صادر می شد امکان هیچگونه قیام و حرکتی در زمان معاویه توسط امام حسین (ع) نبود زیرا به واسطه سیاست های زیرکانه او و افکار شوم و پلیدش جو عمومی جامعه آماده این مسئله نبود؛ علاوه بر این، همه مردم می دانستند امام حسین (ع) نیز همچون برادرش امام حسن (ع) در پیمان صلح با معاویه متعهد شده است و تا وقتی معاویه زنده است و شرطهای پیمان را رعایت می کند، سکوت کرده و به حکومتش گردن می نهد.

هرچند به دلایلی این معاهده می توانست از سوی امام حسین (ع) بی اعتبار معرفی شود ولی بی تردید اگر حسین (ع) علیه معاویه قیام می کرد این معاهده دستاویز تبلیغاتی خوبی برای معاویه قرار می گرفت؛ چنانکه نامه معاویه به امام (ع) و تأکید بر لزوم پابندی به پیمان و ... این مطلب را تأیید می کند.

از سوی دیگر تجربه بسیج عمومی امام حسن (ع) نشان داده بود که اجتماع آن زمان شمشیر جهاد را به آب عافیت شسته است. بی تردید در این اجتماع منطق معاویه که قیام امام حسین (ع) را شورشی نادرست و شیطانی معرفی می کرد، مورد تأیید قرار می گرفت.

^{۴۸} . علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ (شرح حال مأمون): به نقل از همان، ص ۴۹.

یکی دیگر از موانع قیام در دوران معاویه، شخصیت دوگانه وی بود؛ به عقیده بسیاری از صاحب نظران، شیطنیت معاویه و روش خاص او در حل مشکلات، راز مهم عدم قیام امام حسین (ع) در آن زمان است. معاویه به خوبی درک می کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی حکومت می کند، نباید به کارهایی که مردم آن را مبارزه بادین تلقی می کنند یا مشروع جلوه دادن آن مقدور نیست، دست زد.

البته امام حسین (ع) در این دوران از مبارزه دست نکشید و با سخنرانی ها و نامه های افشاگرانه و اعتراض آمیز علیه حکومت در مسیر جهاد گام برداشت.

معاویه در سال ۵۶ هجری، برای یزید از مردم بیعت گرفت که او را جانشین پدرش بشناسند؛ این کار با مخالفت های زیادی از جانب افراد مختلف مواجه شد؛ از جمله مخالفت کنندگان، حسین بن علی (ع) بود که به شدت اعتراض کرد. اما معاویه بدون توجه به مخالفت این افراد جانشینی یزید را در شهرها مستقر کرد و به توصیه عایشه با مخالفان به نرمی و سازش برخورد کرد و در واقع به مخالفت آنها هیچ توجهی نشد.

معاویه بن ابی سفیان در سال ۶۰ هجری بعد از اینکه حدود ۱۹ سال و ۳ ماه بعد از واگذاری خلافت از سوی امام حسن (ع) خلیفه بود در سن ۷۵ سالگی از دنیا رفت. بعد از مرگ او مردم با یزید بیعت کردند و این کار با بسیاری از ناسازگاری ها همراه بود، همه هوش و گفتار و کردار یزید بر این پایه می چرخید که از آن چند نفری که در برابر پدرش مقاومت کرده اند، بیعت بگیرد.^{۴۹}

یزید که در دامن خانواده اموی پرورش یافته بود و با فرهنگ چنین حزبی بزرگ شده بود، به آیین اسلام که می خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، کمترین اعتقادی نداشت. او جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر و فاقد دوراندیشی و احتیاط بود. او فردی بی خرد، بی باک، خوش گذران، عیاش و کوتاه فکر بود.

یزید که پیش از رسیدن به حکومت، اسیر هوسها و پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدرش، ظواهر اسلام را حفظ کند، بلکه در اثر روح بی پروایی و هوس بازی که داشت علناً مقدّسات اسلامی را زیر پا می گذاشت و در راه ارضای شهوات خود از هیچ چیز فروگذار نمی کرد؛ او علناً شراب می خورد و تظاهر به فساد و گناه می کرد، او وقتی در شب نشینی ها و بزم های اشرافی می نشست و به باده گساری می پرداخت، بی باکانه اشعاری بدین مضمون می سرود:

"یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه های مطربان گوش دهید و پیاله های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث و مذاکره علمی و ادبی را کنار بگذارید. نغمه های [هوس انگیز] ساز و آواز، مرا از شنیدن اذان و ندای الله اکبر باز می دارد و من حاضرم حوران بهشتی را [که نسیه است] با خم شراب [که نقد است] عوض کنم. (نقد مال ما و نسیه مال کسانی که به قیامت معتقدند!)"^{۵۰}

و با این وقاحت به مقدّسات اسلامی دهن کجی می کرد.

^{۴۹} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۲۱۴۸-۲۱۳۵ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۲۹۱۶.
^{۵۰} . سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۲۹۱: به نقل از مهدی پیشوایی، سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، صص ۵۲-۵۰.

او صراحتاً موضوع رسالت و نزول وحی بر حضرت رسول (ص) را انکار می کرد و همچون جدّ خود، ابوسفیان همه را پنداری بیش نمی دانست، چنانکه پس از پیروزی ظاهری بر حسین بن علی (ع) ضمن اشعاری گفت: "هاشم با ملک و حکومت بازی کرده است، نه خبری از عالم غیب آمده و نه وحیی نازل شده است."^{۵۱}

دربار یزید مرکز انواع فساد و گناه شده بود. آثار شوم فساد و بی دینی دربار او در جامعه چنان گسترش یافته بود که در دوران حکومت کوتاه مدّت او، حتی محیط مقدّسی همچون مکه و مدینه نیز آلوده شده بود.

حکومت یزید نه تنها آغازگر بدعت رژیم سلطنتی موروثی در اسلام بود، بلکه از نظر بی لیاقتی، شخص وی نیز از نظر امام حسین (ع) نامشروع بود، بنابراین با توجّه به اینکه با مرگ معاویه موانع زمان او برطرف شده بود وقت آن رسیده بود که امام حسین (ع) اعلان مخالفت کند زیرا اگر او با یزید بیعت می کرد، این بیعت بزرگترین حجت بر مشروعیت حکومت او به شمار می آمد. حسین (ع) به اندازه ای که ممکن بود اظهار دعوت کرد و هر وقتی که موقعیت به دست می آورد حقّ الهی خود را برای آنها که بی خبر بودند آشکار می ساخت تا اینکه ظاهراً یارانی پیدا کرد. بعد از این مردم را به جهاد در راه خدا دعوت نمود و خود را برای قتال با دشمنان حق آماده ساخت.^{۵۲}

امام حسین (ع) در اثر فشار دستگاه حکومتی مجبور شد از مدینه به مکه برود. بعد از آنکه نامه های پی در پی مردم کوفه و عراق مبنی بر حمایت از آن حضرت، به دست ایشان رسید با خانواده خود از حرم خدا و رسول به طرف عراق رهسپار گردید تا شیعیان خود را که حضرت را برای نابود کردن دشمنان دعوت کرده بودند یاری کند. امام (ع) پیش از خود، پسرعمویش مسلم بن عقیل را برای دعوت به سوی خدا و جهاد با دشمنان و ارزیابی وضعیت عراق مأمور کرد، مسلم به کوفه وارد شد و مردم کوفه با او به همین عنوان بیعت کردند و ضمانت دادند که او را یاری کنند و از آنچه به صلاح اوست دست بردارند و بالاخره او را مطمئن کرده و عقد بیعت را محکم نمودند.

لیکن طولی نکشید که پیمان شکستند و حضرت مسلم را خوار ساخته و او را به دست دشمنان تسلیم کردند؛ مسلم در میان همان ها که با او بیعت کرده بودند شربت شهادت نوشید و کسی او را یاری نکرد.

پس از شهادت مسلم (ع)، بی وفایان کوفه برای جنگ با حسین (ع) حرکت کردند و اطراف او را محاصره نمودند و از رفتن او به شهرهای دیگر ممانعت کرده و بالاخره چنان اسباب درماندگی او را فراهم ساختند که نه یاری داشت و نه می توانست به طرفی فرار کند و میان او و آب فرات حائل شدند و تشنگی را بر او روا داشتند تا اینکه او را شهید کردند.^{۵۳}

پس از شهادت حسین (ع)، خیمه های او را غارت کرده و زنان و کودکانش را به اسیری بردند.

بخش دوم: زینب (س) بانوی نمونه اسلام

^{۵۱} . عباس قمی، تنمّه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، ج ۲، ص ۴۴: به نقل از همان.

^{۵۲} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۳۷۱.

^{۵۳} . همان محدّثین جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۹۸۸-۲۹۶۳ عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سید حسین روحانی، صص ۲۱۸۵-۲۲۰۶.

در تاریخ اسلام، زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند؛ کمتر مردی به پایه خدیجه (س) برسد و هیچ مردی جز پیغمبر (ص) و علی (ع) به پایه زهرا (س) نمی رسد.

زینب (س) در مسیر انجام وظیفه چون بانویی نمونه، با وجود مواجه شدن با حوادث هولناک که متزلزل کننده قدمها و خم کننده قامتهاست، در برابر آنها شانه خم نکرد و در شأنی که تنها خود او در خور آن بود، آن بار عظیم را به مقصد رساند.

وجود چنین زنان بزرگواری، همان سرّ احکام و آموزه های دین اسلام درباره زن است که او را هم پایه مرد در رسیدن به مقامات بالای انسانی می داند.

۱- زن در اسلام

دیدگاه اسلام که بر اساس فطرت و واقعیت بنا شده است و تمام حقوق فردی و اجتماعی زن را مانند مرد، بر مبنای فطرت او تنظیم کرده است و تنها راهی که به زن کرامت می بخشد و به سعادت او منتهی می شود، راه وحی و انبیاست؛ و بشر باید برای نجات از نابسامانی ها و ناهنجاری ها به وحی روی آورده و به اسلام باز گردد که البته روزی به این مهم واقف خواهد شد و خواهد فهمید که تنها تکیه گاه اصلی او وحی الهی است، نه بافته ها و اوهامات ناشی از هواهای نفسانی انسان.

ادّعی قرآن کریم این است که زن و مرد از نظر خلقت و آفرینش از یک حقیقت هستند زیرا اگرچه انسان، متشکل از روح و بدن است، اما آنچه حقیقت انسان را تشکیل داده و همواره او را به تعالی و کمال یا به سقوط و انحطاط سوق می دهد «روح مجرد» است.

از نظر خلقت، روح، مجرد است و تفاوت در آن راه ندارد و مرد یا زن بودن مطرح نیست. از نظر رشد و کمال انسان هم، چون این تکامل مربوط به روح است زن و مرد یکسان هستند و در رسیدن به فضایل انسانی، زن نیز می تواند همانند مرد به قلّه های ارزشها صعود نماید.

آدم و حوا، اولین مرد و زن نسل بشر فعلی هستند که از یک حقیقت آفریده شده اند. حوا به عنوان اولین زن از همان حقیقتی آفریده شده که آدم به عنوان اولین مرد از آن حقیقت خلق شده است.

علاوه بر بحث یکی بودن خلقت زن و مرد این مطلب حائز اهمیت است که در هیچ فضیلتی از فضایل انسانی نه مرد بودن شرط است و نه زن بودن مانع؛ زیرا حقیقت زن و مرد یکی است و تکامل هم مربوط به روح و حقیقت انسان است و تفاوت های خارج از حقیقت انسان، در این جهت مؤثر نمی باشد.

در اسلام تکامل انسان، با ایمان و عمل صالح پیموده می شود و مرد و زن بی هیچ تفاوتی مکلف هستند.

الف - انسان، خلیفه خدا در زمین

آیین اسلام، انسان و کلّ هستی را در یک نسبت هماهنگ و متناسب می‌نگرد و هیچ کدام را به سود دیگری کنار نمی‌گذارد. امتیاز انسان شناسی قرآن دقیقاً به همین نکته باز می‌گردد که از یک سو انسان را در بهترین و والاترین جایگاه تصویر می‌کند و از آن سو، هویت انسان را تنها در ارتباط با خالق جهان و کلّ نظام هستی دارای معنا و مفهوم می‌داند. انسان، خلیفه خدا و جانشین حق تعالی بر روی زمین است، این ویژگی تنها به انسان داده شده و بدین وسیله او را از کلیه مخلوقات ممتاز کرده است.^{۵۴} آن آا آدمی امانت بزرگ الهی را بر دوش دارد، امانتی که زمین و آسمان از پذیرش آن پرهیز کرده اند و او با آغوش باز پذیرفته است.^{۵۵} اساساً انسان، موجودی دیگر، غیر از سایر موجودات عالم است و در وجود خویش حقیقتی دارد که حتی در سایر جانداران نیز یافت نمی‌شود. انسان همین هستی جمادی و حیات انسانی نیست، او خلقتی دارد که خداوند به آن افتخار کرده و بدان سبب خود را «أحسن الخالقین» خوانده است.^{۵۶}

این خلقت بی نظیر که از آن به روح تعبیر شده است، چنان شرافتی دارد که خداوند متعال آن را به خود نسبت داده [روحی] و سجده فرشتگان بر آدم را لازم شمرده است.^{۵۷} انسان چنان شریف و والا مرتبه است که خداوند هر آنچه در آسمان و زمین است، از خورشید، ماه، دریا و روز و شب، همگی را به تسخیر او در آورده و نعمت های پنهان و آشکار خویش را بر او فرو فرستاده است.^{۵۸} هیچ یک از نیازمندی های انسان را فرو گذار نکرده و هر چه در کمالات، به آن نیازمند بوده پیشاپیش فراهم ساخته است.^{۵۹} بدینسان، عالم در تسخیر آدم قرار گرفته و آدمی را توانی بخشیده است که از این همه؛ در جهت اهداف خویش سود جوید. بنابراین، آنجا که موجودات دیگر تنها در چارچوب قوانین جبری عمل می‌کنند، انسان تنها موجودی است که می‌تواند با آگاهی خویش از قوانین هستی و با اراده و اختیار، شرایط حاکم را در راستای اغراض خویش متحوّل سازد.

با این همه، انسان موجودی بریده و بیگانه از عالم هستی نیست. او آفریده یک حقیقت متعالی است و با دیگر آفریدگان پیوندی نزدیک و استوار دارد. هر چند انسان، دارای توانایی های بسیار است اما او هستی نا محدود نیست؛ بر وجود و رفتار قوانین و سنت های حاکم است و از پذیرش قوانین حاکم گریزی ندارد. هویت حقیقی انسان بدون آن پیوندها و پیوستگی ها و بدون این قوانین و سنت ها، معنا و مفهوم ندارد. در اندیشه اسلامی نظام آفرینش و خلقت انسان و جهان بر یک طرح قبلی و برنامه هدفدار استوار گشته است.^{۶۰} جهان از مبدائی خردمند آفریده شده و به سوی غایتی حکیمانه در حرکت است. هیچ موجودی گراف و بی حساب خلق نشده و کزی در سراسر گیتی راه ندارد.^{۶۱}

بنابراین تنوّع ها و تفاوت ها، نشانه کاستی در کار طبیعت و خلقت نیست، بلکه هر کدام دقیقاً در راستای اهداف حکیمانه آفرینش است.

^{۵۴} . قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۰
^{۵۵} . قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۷۲
^{۵۶} . قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۱۲-۱۴
^{۵۷} . قرآن کریم، سوره حجر، آیه ۲۹
^{۵۸} . قرآن کریم، سوره لقمان، آیه ۲۰
^{۵۹} . قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۳۲-۳۴
^{۶۰} . قرآن کریم، سوره دخان، آیه ۳۸
^{۶۱} . قرآن کریم، سوره ملک، آیه ۳

با پذیرش غایت‌مندی در خلقت، باید قبول کرد که منزلت و ارزشمندی افراد نیز تابع غایت و اهداف حقیقی است. در جهان بینی اسلامی، آدمی موجودی بسیار شریف و بلند مرتبه است که برای غایتی والا یعنی عبودیت و قرب به حق تعالی آفریده شده است.^{۶۲}

هدف از آفرینش انسان، عبودیت و بندگی خالصانه است و یگانه ملاک برتری، میزان قرب و بُعد انسان‌ها نسبت به پروردگار هستی است. همچنین ملاک قرب و بُعد و نشانه هدایت یافتگی بشر عبارت از ایمان، تقوا و عمل صالح است. به این ترتیب، شئون اجتماعی و خانوادگی، مسئولیت‌ها و حقوق متقابل و بالاخره میزان توانمندی‌ها و داشته‌های تکوینی از آنجا که به خودی خود نمایانگر هدایت یافتگی انسان نیست، نمی‌تواند نشانگر ارزش واقعی اشخاص باشد، و از اینجاست که تفاوت مسائل فقهی زن و مرد در اسلام و حقوق آنها، هیچ ارتباطی با شخصیت زن و مرد ندارد بلکه ناظر به کارکرد‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی است.

ب- زن در جاهلیت

در جوامع قدیم هندو چین و روم و جزیره العرب و ... دیدگاهی رواج داشت که اکنون هم رسوبات آن در گوشه و کنار جهان به چشم می‌خورد. بر اساس این بینش تفریطی، زن موجودی است زبون و پلید، در ردیف حیوانات، که مجبور است همواره در خدمت مرد باشد. بر این مبنا طبعاً از هر گونه حقوق فردی و اجتماعی هم محروم بوده حتی حق تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خویش را هم نخواهد داشت؛ زیرا زن، انسان به شمار نمی‌آید تا از حقوق انسانی بهره‌مند باشد.

زن در برخی از این جوامع آنچنان سقوط کرده بود که حیات او هم به میل و اراده مرد وابسته بود. چه بسا در صورت نیاز، زنان را به قتل رسانده و از گوشت آنها تغذیه می‌کردند.^{۶۳}

در نظام جاهلیت زن آنچنان مورد بی‌مهری قرار گرفته بود که حتی وجود او ننگ و عار به شمار می‌رفت و وقتی شخص می‌شنید که همسرش فرزند دختر بدنيا آورده از شدت ناراحتی و غضب صورتش سیاه می‌شد و در فکر چاره‌جویی بر می‌آمد که آیا این ننگ و ذلت را تحمّل کند و یا دختر را زنده به خاک بسپارد و می‌دانیم که زنده به گور کردن دختران روش اعراب جاهلی بود.^{۶۴}

در نظام جاهلیت، به خاطر اینکه وجود دختر را ننگ می‌دانستند، فرزندان دختر را فرزند خود به حساب نمی‌آوردند و تداوم نسل خود را تنها از راه پسری می‌پنداشتند.

قرآن کریم در موارد مختلف پسر و دختر را یکسان قلمداد کرده، با این پندار مبارزه می‌کند و به طور صریح فرزندان دختر را فرزند اطلاق نموده، تا این سنت جاهلی ریشه کن شود.^{۶۵}

^{۶۲} . قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۵۶

^{۶۳} . حبیب الله احمدی، فاطمه (س) الگوی زندگی، ص ۱۶

^{۶۴} . قرآن کریم، سوره نحل، آیه ۵۹ و سوره تکویر، آیه ۹

^{۶۵} . قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۶۱

در این نظام، زن از حق تصمیم‌گیری برای ازدواج خود محروم بود و این پدر یا برادر بود که درباره ازدواج او تصمیم می‌گرفت و او را همانند کالا مبادله می‌کرد و مالک مهریه او می‌شد. قرآن کریم این عمل زشت جاهلی را نهی کرده می‌فرماید: «لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا»^{۶۶}

در نظام تاریک جاهلیت زن از حقوق خانوادگی و معاشرت انسانی هم محروم بود، با او همانند بردگان، بلکه بدتر رفتار می‌شد. زن مالک دسترنج خود نبود و ثمره کار و تلاش او را پدر یا برادر و یا مرد دیگر خانواده تصاحب می‌کرد. او از حق ارث محروم بود و تمام ماترک متوفی را مرد تصاحب می‌کرد.

اینها برخی از سنتهای جاهلی بود که قرآن کریم خط بطلان بر آنها کشید و حقوق و شخصیت زن را احیاء نمود و پیامبر اسلام (ص) همه سنت‌های جاهلی را در تمام زمینه‌ها ریشه کن کرد و فرمود:

«ما من شيء كان في الجاهلية إلا و هو تحت قدمي إلا الأمانة فإنها مادة البر والفاجر»^{۶۷}

تمام سنت‌های جاهلی زیر پای من است جز امانت که باید به صاحب آن برگردد؛ چه اینکه نیکوکار باشد یا فاسق و فاجر.

برای اینکه حفظ امانت از اصول انسانی و بین‌المللی اسلام است و احیای این سنت هم احیای سنت انسانی است نه سنت جاهلی. و هرگز دین که بر اساس فطرت و عقل است، سنت جاهلی را که تکیه گاهی جز جهل ندارد تأیید نخواهد کرد.

ج- زن در قرآن

قرآن کریم، حقیقت هر انسانی را روح دانسته و بدن را، ابزار او می‌داند. وقتی در قرآن مسأله زن و مرد، مطرح می‌شود می‌گوید: این دو را از نظر مرد بودن و زن بودن شناسید بلکه از نظر انسانیت شناسید و حقیقت انسان را روح او تشکیل می‌دهد نه بدن او.

حال در این انسان - اعم از زن و مرد - آنچه مایه ارزشمندی است سلامت معنوی و از بین بردن امراض معنوی است. بارها در خطابه‌های قرآن آمده است که: چه مذکر چه مؤنث ... یعنی بدن، خواه از این صنف باشد خواه از آن صنف، نقشی ندارد یعنی قرآن قصد دارد این مسئله را روشن سازد که بدن، دخالتی در این امور ندارد نه اینکه دخالت دارد و تفاوتی ندارد. قرآن کریم، قائل به عدم تفاوت زن و مرد نیست زیرا یقیناً آن دو با هم تفاوت‌هایی دارند بلکه می‌فرماید زن و مرد بودن دخالتی در اصل انسانیت و روح ندارد.^{۶۷}

خداوند در آیه ۹۷ سوره نحل می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»

^{۶۶} . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۴۰۵
^{۶۷} . عبدالله آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، صص ۹۱- ۷۶

«هر کس کار شایسته انجام دهد - چه زن و چه مرد - و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای حیات می بخشیم.»

یعنی در رسیدن به حیات طیب فقط ۲ چیز نقش دارد یکی: عمل صالح و دیگری: مؤمن بودن روح، خواه بدن مؤنث باشد خواه مذکر.

در میان مکاتب باستان و دانشمندان قدیم، کم نیستند کسانی که زن را در مرتبه انسانی، همتای مرد نمی دانند. دیدگاه اسلام درباره زن را می توان دیدگاهی مترقی و در عین حال متعادل دانست. اسلام زن را همچون مرد انسان می داند که سه ویژگی مهم انسانی یعنی اختیار، مسئولیت پذیری و توان ارتقاء و کمال را داراست و همانند مرد از امکانات رشد و کامیابی^{۶۸} برخوردار است:

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیش و به جانب راستشان روان است [به آنان می گویند]: امروز شما را مژده باد به باغهایی که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است؛ در آنها جاویدانید. این است همان کامیابی بزرگ.»^{۶۹}

اینک در میان زنان کسانی یافت می شوند که قرآن آنان را هم صحبت فرشتگان، مورد توجه انبیاء و مقدم بر بسیاری از پیامبران الهی و کوثری از ناحیه خداوند می داند، خود نمایانگر والایی شخصیت انسانی زن و مراتب کمال اوست.

قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان واز سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم (ع) می گوید: همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم^{۷۰}؛ درباره همه انسانها می گوید خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید.

قرآن کریم در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل صالح مربوط است، خواه از طرف زن باشد یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می کند، از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است؛ اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی نا شایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است، گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننماید.^{۷۱}

وصیت دین اسلام در حق زنان، کمال عزت را برای زن در بر دارد، که آیات متعددی از قرآن کریم و دستورات الهی مؤید این مطلب است. از آن جمله می توان به این آیات و سفارشات اشاره کرد:^{۷۲}

^{۶۸} . قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۳۵ و سوره توبه، آیه ۷۲ و سوره فتح، آیه ۵.

^{۶۹} . قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۱۲.

^{۷۰} . قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱.

^{۷۱} . مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۱۸-۱۱۵.

^{۷۲} - ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۶، ص ۲۸۱.

۱- «وَ عَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: بعد از وضعیت نامناسب و شرایطی که زن در دوران جاهلیت داشت که با او مانند یک حیوان برخورد می کردند، آیات الهی زن را منشأ الفت و محبت معرفی می کند و از مردان می خواهد که با او به حسن معاشرت رفتار کنند.

۲- «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ - وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ»: یعنی ضرر و اذیتی به زنان وارد نیاورید و بر آنها تنگ نگیرید و ایشان را حبس نکنید تا اینکه ناچار شوند از حق خود دست بردارند. در تفسیر از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: گاه می شد، مردی عیال خود را می زد و بر او سخت می گرفت و او را حبس می کرد تا اینکه آن زن فدیّه بدهد (حق خود را ببخشد) و خود را خلاص کند.

۳- «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» یعنی هر گاه زنان شما بچه های شما را شیر می دهند حق مطالبه اجرت را دارند و بر شما واجب است که اجرت آنها را بدهید و زیرا بر زنان واجب نیست که اطفال شما را بدون اجرت شیر بدهند.

۴- مرد حق ندارد که زن خود را ملزم کند تا کارهای خانه را انجام دهد.

۵- برای مردهامستحب است که خادمه ای برای عیال خود بگیرند که زن خانه را کمک کند.

۶- تا وقتی که طفل با مادر مانوس است (و نیاز به مادر دارد) خداوند، حق حضانت او را به مادر می دهد.

۷- نفقه را حق زن قرار داده است اگر چه که خود زن صاحب مال باشد.

۸- زن مالک کلیه اموال خود است که از کسب یا هبه یا ارث بدست می آورد و مرد حق ندارد آن مال را از او بگیرد مگر به اجازه خود زن.

۹- اگر مرد امکان زندگی کردن با زن خود را ندارد باید مهریه او را کامل بپردازد و با نیکویی او را طلاق دهد یعنی حرمت او را نگه دارد.

۱۰- سختی و مشقت جهاد را از دوش زن برداشته است و وجوب آنرا از ایشان ساقط کرده است.

۱۱- «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» دین اسلام زنان با تقوا و عالمه را بر مردان غیر متقی و جاهل برتری داده است.

د- زنان الگو در قرآن

علّت اینکه خداوند در قرآن، کمالاتی را برای زن ذکر می کند برای آن است که هر جا قرآن یک خطری را احساس بکند، بیش از پیش روی آن تکیه می نماید^{۷۳} - مثلاً هنگام ظهور قرآن که توحید در خطر بود و شرک رواج داشت، برای تثبیت توحید و سرکوبی شرک، آیات فراوانی نازل شد. به همین جهت چون در ایام نزول قرآن، حرمت زن محفوظ نبود،

^{۷۳} . عبدالله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، صص ۱۵۱-۱۴۲.

لذا بیش از حدّ توقّع و انتظار بر مسأله حرمت زن تکیه نموده و در تمام شئون برای او سهمی قائل شده و تصریح به یگانگی او با مرد در مقام انسانیت نموده است.

در موقع تعلیم اسماء به حضرت آدم (ع) خداوند می فرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»^{۷۴} سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود.

در تفسیر «کلمات» آمده است که منظور از آن، انوار عترت طاهره است، بدین معنا که انوار عترت طاهره همان علمی است که حضرت آدم (ع) آنرا دریافت کرد و زمینه نجات او پیدا شد؛ و در این میان همانطور که حضرت علی (ع) در آنجا می تابد، حضرت زهرا (س) هم در آنجا می تابد.

پس مراد از لفظ «کلمات» در این آیه شریفه، اسماء الهی است و بارز ترین مصداق اسماء الهی، عترت طاهره اند که در بین آنها فاطمه زهرا (س) می درخشد.^{۷۵}

قرآن کریم در بیان ملکه عفاف هم از مرد مثال می آورد و هم از زن. یوسف صدیق (ع) و حضرت مریم (س) مزایای ارزشی فراوانی داشتند که قرآن نقل می کند اما آنچه مورد توجه است، وجود ملکه عفاف در آنهاست. هم یوسف مبتلا شد و در اثر عفاف نجات یافت و هم مریم امتحان شد و در پرتو عفاف، نجات پیدا کرد. مهم، عکس العمل هر یک از این دو معصوم (ع) است که چگونه بوده است؛ و حتی مقام و مرتبه ای بالاتر از یوسف (ع) را در مریم (س) نشان می دهد زیرا خداوند درباره یوسف (ع) فرمود: اگر برهان خداوند را نمی دید به این قصد بود^{۷۶}، ولی چون برهان خدا را دید، قصد نکرد ولیکن درباره مریم (س) نه تنها درباره خودش، سخن از قصد کردن نیست بلکه فرشته متمثل به انسان را از این قصد نهی می کند.^{۷۷}

و این در حالی است که مریم (س) دست پرورده مرد و تربیت شده پدر نیست بلکه تربیت شده مادر است. مادر مریم، مریم (س) را به خدا پناه داد و خدا نیز به او پناهندگی داد و در پناه خود پذیرفت. وقتی مریم به دنیا آمد، مادرش گفت: «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ»^{۷۸} خدایا من این دختر و ذریّه او را به تو پناه دادم. خدا هم فرمود: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ»^{۷۹}

شرایط بسیاری لازم است تا انسان به جایی برسد که فرزندش را به خدا اهدا کند و خدا هم آن را قبول نماید. در جریان زندگی حضرت موسی (ع) نیز می بینیم که سه زن او را از کشته شدن حفظ نموده و تربیت کردند. جریان پرورش موسی به عهده این سه زن بوده است: مادر موسی، خواهر موسی و زن فرعون. این سه زن با وضع سیاسی آن روز مبارزه کردند تا این مرد پرورش یافت و بساط فرعون را برچید.^{۷۹}

^{۷۴} . قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۷.

^{۷۵} . عبدالله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، صص ۱۵۱-۱۴۲.

^{۷۶} . «هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ» قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۲۴.

^{۷۷} . «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۱۸.

^{۷۸} . قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۳۷.

^{۷۹} . قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۷ تا ۱۲.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند؛ کمتر مردی به پایه خدیجه (س) برسد و هیچ مردی جز پیامبر (ص) و علی (ع) به پایه زهرا (س) نمی رسد، حضرت زهرا (س) نمی رسد. حضرت زهرا (س) بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد.

ه- زینب (س) زن نمونه

با بررسی شخصیت و ابعاد وجودی زن، اینک سخن از زینب (س) است. زنی که در تغییر مسیر تاریخ بشریت نقشی اساسی و مهم ایفا کرده و از دیدی دیگر، تاریخی جدید در دنیای اسلام و سرفصلی عظیم در آن با عنوان های درخشان است. عاشورائیان نام او را همراه نام حسین (ع) شنیده اند و مورخان او را شخصیت دوّم واقعه کربلا و عنصر تاریخی دانسته اند و نام او را در ردیف فریادگران عظیم تاریخ ثبت کرده اند. شاعران از صبر و تحمل بی مانند او دم زده اند و علمای اخلاق از عفت و تقوا و استقامت او، انقلابیون جهان او را زنی نمونه و دارای رسالتی بزرگ می شناسند و دنیای تشیع او را رمز پیروزی حسین (ع) و مدافع مکتب اسلام و ولایت حقّ امامان (ع) می دانند.

او زنی است که وجودش را نذر خدمت به اسلام و قربانی دفاع از مکتب کرده است و در حفظ حوزه شریعت از زندگیش، از خانواده و فرزندانش و از آبرو و جانش مایه گذاشته است، زنی است که در دوران زندگی سراسر دشواری با مصائب بی شماری مواجه بوده و در سالهای آخر حیاتش حوادث هولناک و پیشامدهای سهمگینی را پشت سر گذارده است. اما در عین داغدیدگی بی مانند و تحمل صدمات و لطمات شکنجه آور، هدف خود را فراموش نکرده است. او خود را سربازی فدایی اسلام می شناخت و در چهره یک زن نمونه مسلمان به انجام وظیفه پرداخته است.

۲- زندگی زینب (س) (از تولّد تا خلافت امام حسین (ع)):

برای ایجاد نقش مؤثر در جریان فکری و اجتماعی هر عصر، لازم است پایه های وجودی و شخصیتی عوامل تأثیر گذار، از جنبه های مختلف فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم گردد که زمینه سر منشأ این تأثیرات از کجاست و چه عواملی در ساختن آن، نقش داشته است.

از این جهت باید به بررسی زندگی فردی و اجتماعی زینب (س) از زمان تولّد تا آغاز رسالت او پرداخت.

الف- ولادت زینب (س)

حضرت زینب (س) دختر اوّل علی (ع) و سوّمین فرزند اوست. اسناد موثق از گروه شیعه و سنی نوشته اند که در زمان حیات رسول خدا (ص) به دنیا آمد. (إِنّها ولدت فی حیاة النّبی (ص))

در رابطه با تاریخ ولادت او، اختلاف رأی و نظر وجود دارد؛ ولی نظر دقیق و مقرون به صواب سال پنجم هجری است و علّامه مجلسی و جمعی از صاحب نظران این رأی را پسندیده اند که در همه حال حدود ۲ سال پس از ولادت حسین بن علی (ع) است.^{۸۰}

^{۸۰} . عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲ (زندگی حضرت زینب (س)) ص ۴۲- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل ج ۴، مترجم سید حسین روحانی، ص ۲۱۹۰

در نتیجه زینب (س) در پنجم جمادی الاول سال پنجم هجری به دنیا آمده است. او در مدینه و در خانه علی (ع) متولد شد. وقتی زینب (س) بدنیا آمد حضرت رسول اکرم (ص) در سفر بود. به محض بازگشت از سفر و اطلاع از تولد نوزاد فاطمه (س) به خانه حضرت زهرا (س) رفتند. رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه جان! نو رسیده ات را بیاور.

فاطمه (س) نوزاد محبوب را آورد و پیامبر او را گرفت و بر سینه چسباند و گونه اش را بر گونه او نهاد و به گریه افتاد و اشک از گونه هایش سرازیر شد.

فاطمه (س) با دیدن آن منظره پرسید:

«مَمَّ بَكَاءُكَ لَا أَبَاكَ اللَّهُ عَيْنِيكَ يَا أَبَتَاهُ؟»

پدرجان! چرا گریه؟ خدا دیدگانت را نگریاند.

پیامبر (ص) فرمود:

«یا بنتاه! یا فاطمه! إِنَّ هَذِهِ الْبِنْتَ سَتَبْلِيْ بِلَايَا، وَ تَرُدُّ عَلَيْهَا مَصَائِبَ شَتَّى...»

«فاطمه جان! این دختر ارجمندت در گذر زمان، هدف بیدادها و گرفتاری ها گردیده و به رنجها آزموده خواهد شد و بارانی از رویدادهای غمبار بر او خواهد بارید. هر کس آگاهانه و هدفمند بر این دخت فرزانه و بر گرفتاریهایش در راه عدالت و آزادی بگرید، پاداشش مانند کسی است که بر شهادت برادرش حسین (ع) بگرید.»^{۸۱} پس از آن پیامبر (ص) نام او را زینب نهاد.

پس از ولادت زینب (س) سلمان فارسی برای تهنیت ولادت او نزد علی (ع) آمد. دید که علی (ع) در سکوت سنگین و پر اندوهی فرو رفته است. علی (ع) برای سلمان از کربلا گفت و سرنوشتی که دخترش در پیش دارد را بیان کرد.^{۸۲}

ب - خانواده زینب (س)

طهارت اصل و شرافت خانوادگی از مسایلی است که در اسلام به آن توجه بسیار شده است. طهارت خاندان زینب (س)، پاکی و اصالت تبار او، عظمت و پاکیزگی دودمانش همانندی در عالم زنان ندارد.

جدش، محمد مصطفی (ص) خاتم انبیاست. او آخرین حلقه سلسله نبوت و ملهم به وحی و آورنده بهترین دین و کتاب است. علامه محسن امین (ره) زینب (س) را شاخه ای از شاخه های شجره طیبه نبوت معرفی می کند، فرعی که پیوسته به اصل نبوت است و عمل او در تاریخ زندگیش، اهمیّت و عظمت این مقام شامخ را نشان می دهد. گروه اهل سنت

^{۸۱} . عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲ (زندگی حضرت زینب (س))، صص ۴۷-۴۵- ذبیح الله محلاتی، ریا حین الشریعه ج ۳، ص ۳۸۰

^{۸۲} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۵۲-۳۷.

زینب (س) را راوی احادیث از رسول خدا (ص) معرفی کردند و بسیاری از محدثان به اتکای سخن او نقل حدیث کردند.^{۸۳}

پدرش، علی بن ابیطالب، برادر و داماد پیامبر (ص) پسر عموی او و وصی و خلیفه راستین او و اعلم الناس بعد از رسول خدا است. علی (ع) اولین مردی است که در کودکی به پیامبر (ص) ایمان آورد و در دلیری و پرهیزکاری و دانش یگانه قریش بود.^{۸۴}

او همان کسی است که در جنگ های صدر اسلام به دستور رسول گرامی اسلام و با تیغ خود سرنوشت کفر و اسلام را معین کرد. و در جنگ خندق با ضربه کاری خود اجرای برتر از عبادت جن و انس را برای خود فراهم آورده است.^{۸۵}

زینب (س) فرزند چنین پدری است که در عین قدرت، بزرگترین مظلوم تاریخ و غریب سقیفه است؛ فرزند کسی است که در شأن او آیات متعددی از قرآن گواه است مثلاً آیه احکام^{۸۶}،

آیه زکات^{۸۷}، آیه ولایت^{۸۸}، آیه تطهیر^{۸۹}، آیه مباحله^{۹۰} و ...

زینب (س) فرزند کسی است که در دوران خلافتش بهترین نظام حکومتی را به وجود آورد و عالی ترین نظام عدل و قسط را در جامعه پیاده کرد.

مادرش، فاطمه زهرا (س)، سیده زنان عالم و مصداق خیر کثیر^{۹۱} در قرآن عظیم است. دختری که رسول خدا (ص) به وسیله او حجت خدا بر خلق، در رابطه با زنان تمام کرد؛ دست او را می بوسید که دخترم فاطمه، گلی از گلهای بهشت است و من از فاطمه بوی بهشت را می شنوم.

زینب (س) از مادری مجاهده به دنیا آمد و از تنها معصومه جهان اسلام شیر نوشید و در دامن او پرورش یافت. زینب (س) محرم راز مادر است و بسیاری از اسناد، در زمینه وفات فاطمه (س) و اختلافات پس از رسول خدا (ص) از طریق او صادر شده است.

ج- اسامی و القاب زینب (س)

نامی که رسول خدا (ص) برای او برگزید زینب کبری است. زینب یعنی زینت پدر.

وقتی زینب (س) بدنیا آمد، مادرش فاطمه (س) از علی (ع) درخواست کرد که برای او نامی معین کند و علی (ع) فرمود که در این کار بر پیامبر (ص) پیشی نمی گیرد و پیامبر (ص) در سفر بود.

^{۸۳} . اسد الغابه، ج ۵ به نقل از: علی قائمی، زندگی حضرت زینب (س)، ص ۱۶.

^{۸۴} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۲۹-۳۵.

^{۸۵} . رسول اکرم (ص): «ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين»

^{۸۶} . قرآن کریم، سوره انسان، آیه ۸

^{۸۷} . قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵۵.

^{۸۸} . همان، سوره نساء آیه ۵۹.

^{۸۹} . همان، سوره احزاب، آیه ۳۳.

^{۹۰} . همان، سوره آل عمران، آیه ۶۱.

^{۹۱} . «إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ»

رسول خدا (ص) از سفر بگشت. از او خواستند که برای مولود جدید نامی معین کند. پیامبر (ص) در این کار بر خدا سبقت نگرفت. جبرئیل آمد که خدا به تو سلام می رساند و میفرماید که نام او را زینب بگذارید.^{۹۲}

از معروف ترین کنیه های زینب (س)، امّ کلثوم است که انتخاب این کنیه را به رسول خدا (ص) نسبت می دهند.^{۹۳}

از دیگر کنیه های او، امّ الحسن است که آنرا نیز رسول خدا (ص) برگزید. (در عرب بسیاری از کنیه ها در همان کودکی برای افراد معین می شد و لازم نبود که او بعدها بزرگ شود و پدر یا مادر فرزندی با آن نام باشد).

چند بُعدی بودن حیات زینب (س) و پر دامنه بودن صفات عظیمش سبب شده اند که برای او القاب متعدّدی پدید آید و هر فرد و گروهی او را به صفتی خاص موسوم نمایند.

مواردی از این القاب عبارتست از:

۱- عقيله^{۹۴} یعنی بانوی گرانقدر و خردمند

۲- لبیبه جزله عاقله: زنی تیز فهم، تیزیاب و خردمند.

۳- عقيله جلیله: عقيله ای با شوکت و جلال.

۴- عاقله^{۹۵}: بانوی خردمند.

۵- عقيله طالبین: عقيله خاندان ابوطالب

۶- محدّثه خوانده اند زیرا راوی احادیث از پیامبر (ص) بوده و یا اینکه مورد الهام و موهبت الهی است.^{۹۶}

۷- بطلة کربلا: بانوی قهرمان کربلا

۸- اهل التّقی: کسی که اهل تقواست و روز و شب در عبادت است.

۹- عالمه غیر معلّمه: دانای بدون معلّم.

۱۰- فهمة غیر مفهّمه: فهمیده ای بدون تفهیم کننده.

۱۱- کعبة الرّزایا: کعبه مصائب بزرگ.

۱۲- نائبة الزهرا (س)^{۹۷}: جانشین زهرا (س).

^{۹۲} . عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲، صص ۴۵-۴۲

^{۹۳} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم سید رضا صدر، صص ۴۵-۴۰

^{۹۴} . سید نور الدین جزایری، خصائص الزینبیه، ص ۲۰

^{۹۵} - عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۱۹۲.

^{۹۶} - ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه ج ۳، صص ۳۵-۳۰.

- ۱۳- نائبة الحسين (ع)^{۹۸}: جانشین امام حسین (ع).
- ۱۴- مليكة النساء: زن قدرتمند در میان زنان.
- ۱۵- عقيلة النساء: بانوی خردمند در دنیای زنان.
- ۱۶- شريكة الشهداء: شریک و مشارک شهیدان.
- ۱۷- كفيلة السجّاد: کفیل و سرپرست امام سجّاد (ع).
- ۱۸- سرّ أبيها: راز وجود و هستی پدر.
- ۱۹- وليدة الفصاحة: زاده بلاغت و فصاحت.
- ۲۰- شقيقة الحسن (ع): خواهر عزیز حسن (ع).
- ۲۱- الكاملة: زنی کامل و دارای کمال.
- ۲۲- عابدة آل علي: عابده خاندان علی (ع).
- ۲۳- الصديقة الصغرى: صديقه صغرى.
- ۲۴- المؤتقة^{۹۹}: زنی که مورد اعتماد و وثوق است.
- ۲۵- الفاضله: زن با فضیلت.
- ۲۶- المعصومة الصغرى: عصمت صغرى.
- ۲۷- محبوبة المصطفى (ص) مورد محبت رسول خدا (ص).
- ۲۸- قرّة عين المرتضى (ع)^{۱۰۰}: نور چشم علی مرتضی (ع).
- ۲۹- حفرة علي و فاطمه: پاره وجود و هستی علی و فاطمه.
- ۳۰- سليلة الزهرا (س): چکیده و عصاره فاطمه زهرا (س).
- ۳۱- امينة الله^{۱۰۱}: امین خدا.

^{۹۷} - علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س)، ص ۳۳.

^{۹۸} - همان منبع

^{۹۹} ۱- عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲ (زندگی حضرت زینب (س)) صص ۷۲-۶۸.

^{۱۰۰} . همان منبع

۳۲- عارفه^{۱۰۲}: زنی عارف و شناسگر.

۳۳- ناموس کبریا^{۱۰۳}: ناموس عرش خدا و ...

د- علاقه زینب (س) به امام حسین (ع)

تاریخ از علاقه زینب (س) به حسین (ع) سخن بسیار دارد گویندگان و نویسندگان از آن بحث بسیاری کرده و برخی در آن تا حد اغراق گویی به پیش رفته اند. گویند این علاقه به صورت وصف ناپذیری و حتی از دوران شیرخوارگی و کودکی زینب (س) بود.

به گونه ای که اگر در گهواره به گریه می افتاد دیدار حسین (ع) و شنیدن صدای او مایه آرامش او می شد. در خردسالی بیش از هر کس با حسین (ع) بازی می کرد و از دیدارش کاملاً شادمان و بشاش می شد.

در شرط ضمن عقد زینب با عبدالله دیدار حسین (ع) و همراهی با او در سفر پیش بینی شده بود.^{۱۰۴}

نقل شده است که در دوران کودکی زینب (س) روزی حضرت زهرا (س) خدمت رسول خدا (ص) عرض کرد: ای پدر، محبت عجیبی میان زینب (س) و حسین (ع) وجود دارد که نهایت ندارد به طوریکه بدون دیدار حسین (ع) طاقت نمی آورد و اگر لحظه ای بوی حسین (ع) را نشنود جانش از تن بیرون می رود. وقتی رسول خدا (ص) این سخنان را شنید آه دردناکی کشید و گریست و فرمود: ای روشنی چشم! این دخترک من، زینب، به هزار گونه رنج و سختی دچار خواهد شد و به انواع مصائب و بلاها گرفتار می شود.

اسناد بسیاری نشان می دهد که علاقه و ارتباط بین زینب (س) و حسین (ع) متقابل بوده است. حسین (ع) نیز او را فوق العاده عزیز و گرامی می داشت و او را محرم راز امامت می دانست و اسرار و ودایع خویش را به او می سپرد و بالاخره در دوران زندگی این برادر و خواهر داستانهای بسیاری از این علاقه ها وجود دارد.

روزی حسین بن علی (ع) در حال خواندن قرآن بود و زینب (س) بر او وارد شد، امام قرآن را بر زمین نهاد و به احترامش از جای برخاست.

روزی گرم و آفتابی، زینب (س) در محلی خوابیده بود و آفتاب بر صورتش می تابید. ظاهراً امام نتوانسته بود برای او سایبانی درست کند. خود در برابر او ایستاد تا برای بدنش سایبانی باشد و او در آفتاب حرارت بسیار نبیند.^{۱۰۵}

ه- کودکی و تربیت زینب (س)

۱۰۱. همان منبع

۱۰۲. همان منبع

۱۰۳. همان منبع

۱۰۴. عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲ (زندگی حضرت زینب (س))، ص ۴۷- سید بن طاووس، لهوف، تحقیق: شیخ فارس

تبریزیان، ترجمه: سید ابوالحسن میر ابوطالبی. ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۴۱۰

۱۰۵. عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲ ص ۴۷- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، صص ۴۱ ۴۷.

زینب (س) از بهترین شرایط تربیتی برخوردار بود. در خانه ای دنیا آمد که خانه عصمت است و در محیطی رشد یافت که محیط وحی و جوّ تطهیر است.

او در دامن مادری چون فاطمه (س) پرورش یافت. گوشت و خون او از گوشت و خون فاطمه (س) بود که منبع عظمت و عصمت و تقواست. زینب (س) حدود ۶ سال با مادر زندگی کرد و در این مدّت در عین کودکی همواره همراه مادر بود و همگام و همراز سخن او بود. آنچنان که شخصیت او با شخصیت مادر قوام یافت و فاطمه ثانی و صدیقه صغری گشت. ویژگی های مادر، اخلاق و صفاتش، راه و رسم او، تعهد و مراقبت فاطمه (س) از پیامبر (ص)، دفاع او از پدر، اعانت او از رسول خدا (ص)، همه و همه برای زینب (س) درس هایی شدند که آثار آن تا پایان عمر در او باقی ماندند. زینب (س) همچون مادر خویش در کنار پیامبر (ص) تربیت یافت و گویا دست تقدیر الهی چنان مقدر ساخته بود که این دختر و مادر چون همدیگر پرورش یابند. زینب (س) شدیداً با پیامبر (ص) مأنوس بود و از عواطف او بهره ای بسیار یافت و سخنانی را از او شنید که بعدها محدثان آن را از زینب (س) نقل میکردند و می دانیم که محدثان از اهل سنت زینب (س) را از این دید در ردیف صحابه رسول خدا (ص) معرفی می کنند.

زینب (س) در کنار پیامبر رشد می یافت و به مثابه شاخه ای از درخت نبوت و ولایت درآمد. مدارج کمال را در آن دامن طی کرد و مایه بقای اولیّه علم، عفت، تقوا، عبادت، انس با خدا و خدمت به دین را از آنجا فرا گرفت و به تربیت روحانی پرورش یافت.

از جنبه دیگر زینب (س) پرورش یافته دامن ولایت علی (ع) است. مورد محبت و عنایت پدر است و امیرالمؤمنین را نور دیدگان است. او در کنار پدر و در مکتب ولایت درس آموخت و در باب مدینه علم رشد و پرورش یافت.

مرگ رسول خدا (ص) و اندکی بعد از آن وفات مادر گرامیش سبب شدند که پیوند او با پدر بیشتر شود. ضمن مراقبت از پدر و رسیدگی به کارهای شخصی او از پدرش درس زندگی، اخلاق، دیانت و توحید، مبارزه و تحمل را بیاموزد و این انس و ارتباط تا زمان شهادت امام علی (ع) تا سال چهارم هجری ادامه یافت.

تاریخ زندگی این پدر و دختر خود مفصل است و پر دامنه؛ و پاره ای از اسناد نشان می دهد که گاهی رمز و رازی بیم این پدر و دختر ردّ و بدل می شد که برای نمونه به موردی از آن اشاره می کنیم:^{۱۰۶}

– التفت (علی) إلی زینب و کانت علی یساره.

– علی (ع) به زینب (س) که در کنار او بود توجّه فرمود:

– فقلت یا ابتاه أتحبّنا؟

– زینب خردسال از پدر پرسید: پدر آیا ما را دوست می داری؟

– قال نعم، أولادنا أکبادنا.

^{۱۰۶} - ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۴- الحدیث، ج ۱، ص ۷۴ به نقل از: علی قائمی، زندگانی حضرت زینت (س)، ص ۴۱.

- فرمود: آری، عزیزم، فرزندان ما پاره های جگر مايند.

- فقالت يا ابتاه حَبَّان لا يجتمعان في قلب المؤمن.

- عرض کرد: ای پدر دو محبت در قلب مؤمن جمع نمی شود.

- حَبَّ الله و حَبَّ الأولاد.

- و آن دو محبت، محبت خدا و حبت فرزندان است.

- و أن كان لابد

- و اگر به این محبت ناگزیری وجود دارد باید:

- فالشفقة لنا و الحب لله خالصاً

- نسبت به ما مهر ورزی باشد و محبت مخصوص خداوند باشد.

- فازداد علي حَباً

- و به این خاطر (تیز فهمی) علی محبت خود را نسبت به او زیاد کرد. زینب (س) در خانواده ای است که همبازی و هم سخن او در برادر ارشد و هر دو دارای مقام عصمتند و دو امام بعدی این امتند.

زینب (س) در سن ۶ سالگی رسول خدا (ص) و پس از او مادرش فاطمه (س) را از دست داد. پس از مرگ مادر، مدیر خانه شد و کدبانوی آن. علی (ع) پس از وفات زهرا (س) بنا به وصیتش تقریباً زود ازدواج کرد. سخن فاطمه (س) این بود که مرد را از زن بی نیازی نیست و فرزندان من نیز مادر می خواهند و امام دختر خواهرم برای این سرپرستی مناسب تر است^{۱۰۷}. و علی (ع) به ازدواج تن داد.

زینب (س) در اندک مدتی توانست بر امور خانه مسلط شود و امر مراقبت و اداره پدر و برادران را بر عهده گیرد. خانه علی (ع) خانه مراجعه و پناهگاه است و افراد زیادی برای رفع مشکلات خود به آنجا می آمدند. در آنچه که مربوط به مردان می شد، امام علی (ع) و برادران زینب (س) آنها را جواب می دادند و آنچه مربوط به عالم زنان است را زینب (س) جواب می داد. به ویژه از آن بابت که او یادگار فاطمه (س) و جانشین اوست و زنان مدینه او را نائبة الزهرا می خواندند.

او در خانه علی (ع) و در دامان انس و محبت او پرورش یافت تا اینکه وقت ازدواج او فرا رسید.

و- تشکیل خانواده زینب (س)

^{۱۰۷}. الحديث، ج ۱، ص ۷۴، به نقل از علی قائمی، زندگی حضرت زینب (س)، صص ۴۱ تا ۳۷.

زینب (س) دوران کودکی را پشت سر گذاشت و آماده ورود به دنیای تشکیل خانواده شد. او خواستگاران بسیاری داشت که برخی از آنان از اشراف و از رؤسای قبایل عرب بودند. برخی از آنان ثروتمندان و مالداران بودند که گمان داشتند از این طریق میتوانند به افتخار ازدواج با زینب (س) نایل آیند.

در بین خواستگاران، عبدالله جعفر بود که در خانه علی (ع) رفت و آمد داشت و مورد علاقه رسول خدا (ص) و امام علی (ع) بود. آرزوی ازدواج با زینب (س) را در دل می پروراند ولی حیا داشت که مستقیماً خواستگاری کند. قاصدی به حضور امام (ع) فرستاد و خواستگاری خود را عرضه داشت و امام علی (ع) او را به این امر سزاوارتر دید و با آن موافقت کرد. عبدالله پسر جعفر طیار است (شهیدی که پیامبر درباره اش فرمود: با دو بال بهشتی در بهشت به پرواز در می آید). عبدالله پس از مهاجرت مسلمانان به حبشه در آن کشور متولد شد^{۱۰۸}. کنیه او ابومحمد و ابوجعفر است و پسر عموی زینب (س) است و پیامبر (ص) درباره عبدالله دعای خیر داشت.

عبدالله مورد عنایت خاص رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) بود و ارادتی شایان به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) داشت. مردی سخاوتمند و اهل جود و بخشش بود.^{۱۰۹}

عبدالله جعفر از جمله کسانی بود که به سید الشهداء (ع) نامه نوشت و از او خواست که از سفر به عراق منصرف شود. گرچه خود در کربلا حضور نداشت، اما دو پسرش را همراه مادرش حضرت زینب (س) به کربلا فرستاد و این دو فرزند، در رکاب سالار شهیدان روز عاشورا به شهادت رسیدند. او از اینکه نتوانسته بود در واقعه کربلا شرکت کند تأسف می خورد. پس از حادثه عاشورا و شهادت حسین بن علی (ع) وی در مدینه به سوگ نشست و مردم برای تسلیت گویی نزد او می آمدند. وی در سن ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

بدین سان زینب (س) با عبدالله پسر عموی خود ازدواج کرد و این ازدواج اگر چه پس از وفات رسول خدا (ص) اتفاق افتاد ولی ظاهراً خواسته او هم همین بود زیرا در روایت آمده است که رسول خدا (ص) به فرزندان علی (ع) و جعفر نگاه می کرد و می فرمود: دختران ما برای پسران ما و پسران ما متعلق به دختران ما هستند.^{۱۱۰}

مهریه زینب (س) همان مهریه مادرش زهرا (س) قرار گرفت؛ و شرط این ازدواج این بود که اگر حسین (ع) به مسافرتی برود، زینب (س) مجاز باشد که او را همراهی کند و عبدالله او را مانع نشود و این شرط مربوط به ملاقات زینب (س) با حسین (ع) هم می شد که البته کمتر روزی این اتفاق می افتاد که این دو همدیگر را ملاقات نکنند.

حاصل این ازدواج را ۴ یا ۵ فرزند ذکر کرده اند.

- جعفر (محمد)

- عون: که از آن دو نسلی باقی نمانده است و ظاهراً در کربلا شهید شده اند.

- علی: که تداوم بخش نسل زینب (س) است.

^{۱۰۸} . جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۹۸ - سید عطاء الله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، ص ۳۷.

^{۱۰۹} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۵۳ - ۶۰.

^{۱۱۰} . نقدی، زینب الکبری، ص ۸۹، به نقل از: علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س)، صص ۴۹ - ۴۲.

- امّ کلثوم: دختر زینب (س) که معاویه او را برای پسر خود یزید خواستگاری کرد و عبدالله، امر ازدواج او را به دائیش حسین بن علی (ع) واگذار کرد و او هم این دختر را به عقد قاسم بن محمد بن جعفر درآورد. مرحوم طبرسی نیز در اعلام الوری همین ۴ فرزند را برای زینب (س) ذکر کرده است.

۳- کمالات و سجایای زینب (س):

زینب (س) به عنوان شخصیت دوّم کربلا و تأثیر گذار در پیروزی نهضت امام حسین (ع) و سجایای وجودی بسیاری برخوردار است.

راز این کمالات و مقامات بزرگ، پیوند عظیم او با مقام ولایت است. با بررسی دوران کودکی و جوانیش می بینیم که او در دامن پیامبر (ص) و در کنار پدر و همراه پدر با برادران و امامان معصوم (ع) رشد یافته است و از عصاره جان مادری چون فاطمه (س) شیر نوشیده است. او در زندگی خود، هیچگاه از مقام ولایت حقّه الهیه دور و برکنار نبود و در سایه این عظمت به مقامی رسید که در جریان مبارزاتش خود حلقه اتصال میان دو معصوم گشت.

الف- مقام علم و درایت او

زینب (س) زنی عالمه و فاضله است. در خانه علم به دنیا آمد و در کنار رسول خدا (ص) پرورش یافت که خود شهر علم بود و از سرپرستی پدری چون علی (ع) بهره گرفت که دروازه علم بود. و در آغوش مادرش فاطمه (س) رشد یافت که خود فاطمه ای معصومه است. بعدها در کنار برادرانش حسن (ع) و حسین (ع) بود که امامان معصوم و دارای علم الهی هستند و مقام علمی او بر این اساس عظیم است. پهلوی به پهلوی عصمت می زند و در رتبه ای قریب به ولایت برادران است.

او دائماً سرگرم جمع آوری دانش و فضیلت بود و از این دید کمالات بسیاری را برای خود فراهم کرده و به شأنی رسید که به گفته بسیاری از صاحب نظران و از جمله ابن حجر، به نقل روایات و احادیث می پرداخت.

زنی خردمند و با درایت بود. به گفته سیوطی: **وكانت لبیبة جزلة و عاقلة لها قوة جنان**^{۱۱۱}. او زنی خردمند و تیزبین بود، خردمندی بود که برای او قدرت ادراک و استنباطی قوی بود.

زینب (س) ناقل روایات و احادیث است. مرحوم طبرسی (ره) می فرماید که او اخبار بسیاری از مادر خود نقل کرد که در تاریخ ها وجود دارند.

از او احادیث بسیاری باقی مانده است مثل حدیث ام ایمن. ماجرای فدک و غضب حقّ فاطمه (س)^{۱۱۲} و روایاتی چون داستان نزول غذای بهشتی برای فاطمه (س) به نقل از محمد بی علی طوسی^{۱۱۳}، داستان دفن پدر، دعای مادر برای مؤمنان در نماز شب و ...

^{۱۱۱} . رساله زینبیه، به نقل از: علی قائمی، زندگی حضرت زینب (س)، صص ۱۲۶-۱۲۱.

^{۱۱۲} . ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۷۳.

^{۱۱۳} . محمد بن علی طوسی، ثاقب المناقب، به نقل از علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س)، صص ۱۲۶-۱۲۱.

اما سجّاد (ع)، امام زینب (س) است او مقام علمی زینب (س) را مورد تأیید قرار داده است. در داستان اسارت، زینب (س) به همراهی اسیران وارد کوفه شد و در آنجا به سخنرانی پرداخت و در بحث سرزنش آمیز خود کوفیان را جدّاً مورد شماتت خویش قرار داد و همچنان گرم سخن بود که امام سجّاد (ع) سخن او را قطع کرد و چنین فرمود:

أنت بحمدالله عالمة بلا معلّمه، فهمة غير مفهّمة.^{۱۱۴} عمّه جان تو بحمدالله زن دانشمندی هستی که رنج مدرسه و معلّم را نچشیده ای، فهمیده ای هستی که دیگران به تو فهم و درایت نیاموخته اند.

این خود نشان می دهد که زینب (س) زنی ملهم به الهامات ربّانی است و علمش از نوع علم لدنی می باشد. زینب (س) اهل تدریس و تفسیر قرآن بود اسناد و روایات نشان میدهد در ایّامی که او در کوفه بود برای زنان جلسه تفسیر قرآن داشت.

روزی امام علی (ع) بر او وارد شد و دید او سرگرم تفسیر قرآن است و این در عصر حکومت علی (ع) بود. این جلسات به درخواست زنان کوفه صورت گرفت که همسران خود را به نزد علی (ع) فرستاده از او خواستند که از زینب (س) بهره علمی گیرند.^{۱۱۵}

مقام علمی او به گونه ای بود که بسیاری از مسایل دینی را که از امام سجّاد (ع) نقل شده بود به زینب (س) نسبت می دادند تا جان امام در امان بماند.

عظمت مقام علمی و فکری زینب (س) را از مطالعه خطبه های او تنها در دو شهر کوفه و شام می توان دریافت. درجه علمی و ادبی خطبه ها؛ با همه مختصر بودنش به میزانی است که اگر از زینب (س) هیچ اثری نمانده بود جز همین دو خطبه، باز هم کافی بود که او در جنبه علمی و ادبی در سطح بسیار بالایی قرار دارد به ویژه که این سخنان از سوی زنی دردمند و رنج دیده بود، زنی که داغ عزیزان را دیده و در سوگ و ماتم گرانقدرترین محبوبان خود می سوخت.

از میان خطبه هایش می توان دریافت که زینب (س) تا چه میزان از قرآن، تفسیر، تاریخ اسلام، فقه و ادبیات و ... آگاه بود و از آن بهره کافی داشته است.

ب- مقام صبر و رضای او

بعد عظیم از عظمت زینب (س) مربوط به صبر و رضای اوست، نه صبری منفعلانه که هر فرد زبونی بدن تن می دهد و چاره ای جز قبول آن نیست. بلکه صبری فعّال و هدفدار، اندیشیده و از روی برنامه.

او در برابر مردم جاهل و نا آگاه شهرها و آبادی ها در برابر مردم تحمیق شده و بی خبر، در برابر برنامه های دستگاه جبّار و حيله گر، با صبورانه ترین شیوه های تحمّل به پیش رفت. او با دشمنی سر و کار دارد که حسین کُش است و فریاد مظلومیت و اشکریزی^{۱۱۶} دارد و «المأمر معذور» می گوید. او جز از راه صبر نمی توانست عذاب وجدان را در او

^{۱۱۴} . سید نورالدین جزایری، خصایص الزینبیه، ص ۲۴.

^{۱۱۵} . همان/ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه؛ ج ۳، ص ۵۷.

^{۱۱۶} . عمر سعد در حین شهادت حسین (ع) که عتاب زینب (س) را شنید القتیل ابو عبدالله؟ گریست: (عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۴۵۷).

بر انگیزد. تاریخ درباره زینب (س) قضاوت می کند که او زنی حلیمه و بردبار و در مقام صبر و رضا دارای شخصیتی ممتاز و بی نظیر بود. هر کس که تاریخ عاشورا را می خواند از دو چهره برجسته یاد می کند: حسین (ع) و زینب (س). همه در شگفتند که چگونه ممکن است فردی با آن همه مصائب جانکاه و با آن همه زخم تیر و نیزه و شمشیر، در عین تشنگی بی نظیر، در میان خاک و خون بغلطد و نوای

(الهی رضا برضاک)

سر دهد؟ و همه در تعجبند که چگونه ممکن است زنی آن همه مصیبت و رنج ببیند و در اسارت هیچ از خود سخن نگوید و همه سخنانش از هدف باشد و از خود اظهار عجز و ضعفی نداشته باشد؟ زینب (س) را در نظر آورید که کسی نزد او محبوبتر از حسین (ع) نیست چنانکه حتی نمی تواند تصور مرگ او را داشته باشد، در شب عاشورا که شعر امام را در مورد بی وفایی دنیا می شنود^{۱۱۷}، بی تاب و بی طاقت می شود و آرزو می کند که نباشد و مرگ او را شاهد نکند.

همین زینب (س) آنجا که مسأله ادامه رسالت مطرح می گردد و صبر و رضا را از شرایط اساسی آن می داند، وارد قتلگاه می گردد. در میان سنگ ها و چوب ها، شمشیر شکسته ها و نیزه شکسته ها، بدن برادرش را پیدا می کند. در برابرش دو زانو می نشیند و با ادب دستها را زیر جنازه حسین (ع) می گذارد و آن را تا مقابل سینه بالا می آرد و این مناجات را می خواند: **اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَرْبَانَ**^{۱۱۸}. خداوند این قربانی را از ما قبول بفرما.

می بینید که در این شیوه از موضعگیری چقدر عظمت نهفته است؟ و تا چه میزان مسأله خضوع و خشوع در برابر خدا مطرح است؟ و به چه میزان مفهوم صبر و رضا در آن وجود دارد؟ دشمن در آن عرصه، رذیلانه برخورد کرد ولی زینب (س) آن را به عنوان امری مقدّر می پذیرد و نجوای خاضعانه خویش را که حکایت از تسلیم مطلق دارد فراموش نمی نماید البته به این مسأله هم باید اشاره کرد که درس آموزی حسین (ع) در این مقام و عمل (س) تأثیر به سزایی داشت؛ در شب عاشورا که بی تابی زینب در برابر حسین (ع) نمایان شد، امام برای او سخنرانی و بحثی ترتیب داد که زینب بدان و آگاه باش، اهل آسمانها می میرند؛ اهل زمین می میرند ... و جز ذات خدا احدی باقی و جاودان نخواهد ماند ... و هم در فرجام سخن خود این هشدار موعظه آمیز را به گوش او فرو خواند که مراقب باش شیطان صبر و حلم تو را از تو نرباید. و هم دست خود را بر سینه زینب (س) نهاد و به همراه آن دنیایی از صبر و حلم را در جانش نفوذ داد به گونه ای که زینب (س) اشکهایش را پاک کرد و وعده داد که صبر می کنم.

حتی امام (ع) در وداع آخر خود در روز عاشورا فرمود: بر بلایا صبر کنید، بدانید خداوند شما را محافظت می کند، عاقبت امر شما به سوی خیر است دشمنان شما به انواع عذاب مبتلا خواهند شد. لب به شکایت مگشایید که از منزلت شما کاسته خواهد شد.^{۱۱۹}

و نقش این نصایح چنان بود که زینب (س) با شکیبایی و وقار، شهامت. جرأت، با رفعت روح، رسالت والای خود را آغاز کرد و با رساندن پیام خون، آن را به فرجام رساند و سخنی خلاف رضای خدا نگفت.

^{۱۱۷} . یا دهر افت لك من خليل.

^{۱۱۸} . جوادی محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۳۵۴.

^{۱۱۹} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۴۴۹.

ج - فصاحت و بلاغت او

غرض از بلاغت و فصاحت، روشنی و همه فهمی سخن، سلامت در آن، انتخاب لفظ و معنای درست است سخن زینب (س) نثری است چون نظم برای شوندگان مفهوم است و برای نکته سنجان در مرحله عالی ارزش از نظر تألیف و ترکیب فوق العاده فنی و ادبی و از نظر ظاهر بسیار ساده است و در عین حال توان ابداع شبیه آن بسیار سخت است.

زینب (س) فصیح و بلیغ است در کتاب البیان و التبیین، از خزیمه روایت می کند که پس از شهادت حسین (ع) وارد کوفه شدم که همزمان با ورود اسیران اهل بیت (ع) در کوفه و زمان ایراد خطبه توسط زینب (س) بود. من هیچ زن اسیر و امان داده ای را گویا تر از او ندیدم، چنان سخن می گفت که گویی سخنان از زبان علی (ع) خارج می شدند.^{۱۲۰} نیشابوری در شرح حال و عظمت زینب (س) سخنانی دارد که بسیار پر جلوه و با شکوه است. او در عبارتی کوتاه، همه گفتنی ها را درباره زینب (س) بیان کرد و چنین گفت: زینب (س) در فصاحت، بلاغت، در پارسایی و عبارت مانند پدرش علی (ع) و همانند مادرش زهرا (س) بود. علامه مامقانی با استناد به خطبه های زینب (س) در وصف شیرینی و رسایی سخنانش می گوید: او در فصاحت و بلاغت چنان بود که گویی زبان علی (ع) در کام داشت و این مدعا را می توان از خطبه های او دریافت.

او در احتجاج چون فاطمه (س) سخن می گفت و در بیان حق و به کارگیری استدلال و منطق چون علی (ع) به کلام می ایستاد. فصاحت و بلاغت او بی نظیر و دلیل و برهان او در اقامه حق و دفاع از آن کم نظیر بود و این داوری تاریخ درباره اوست.

داوری دیگری درباره اوست که چنین نگاشته اند: اما زینب، بنت فاطمه (س) **فقد اظهرت أنّها من أكثر آل البيت جرأة و بلاغة و فصاحة.**^{۱۲۱} اما زینب (س) دختر فاطمه (س) داوری درباره او چنین است که از او بیش از دیگر زنان اهل بیت دلاوری، بلاغت و فصاحت ظاهر شد.

سخنان زینب (س) در عین آنکه در مخمصه ها و بحران ها ایراد می شد دارای سجع و قافیه بود و ادیبانه بیان می شد. سخنانش، دارای نفوذ عجیبی بود، سخنانی که از جان بر می خواست و برای خدا ادا می شد، در جان مردم نفوذ می کرد. به عنوان نمونه زمانی که در کوفه خطبه می خواند، هنوز دو سه جمله حرف زده بود که مردم شروع به گریه کردند و پس از اندکی فریاد از دلها برخاست.

شاهدی که در آن روز در صحنه کوفه حضور داشت از شنیدن سخنان زینب (س) چنان تحت تأثیر قرار گرفت که با گریه و اشکریزی بسیار گفت:

- **بابی أنتم، پدرم فدای شما باد.**

- **نسائکم خیر النساء، زنان شما بهترین زنانند.**

^{۱۲۰} . سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۶۹.
^{۱۲۱} . علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س) صص ۱۴۱ - ۱۳۷.

- شبابکم خیر الشباب، جوانان شما بهترین جوانانند.

- وکھو لکم خیر الکھول، پیران شما بهترین پیرانند و ...^{۱۲۲}

د- حیا و عفت او

در آن آشفته باز آلودگی ها و شرف فروشی ها، خدا با اعطای کوثر به رسول خدا (ص) حجت را بر مردم تمام کرد. او را الگوی عفت و تقوا قرار داد تا زنان جامعه اسلامی، با درس آموزی از او راه روش خود را بیابند و هم نگویند که در این عصر و زمان امکان حفظ پوشش و عفت نیست.

پس از وفات حضرت فاطمه (س) دخترش زینب (س) این رسالت را به حکم شرع و وظیفه بر عهده گرفت و از همه جهات به ویژه در جنبه ستر و عفاف نائیه الزهرا (س) بود. به گفته علامه مامقانی: او در حجاب و عفاف فریده زمان بود. احدی از مردان از زمان کودکی و دوران زندگی پدر و برادران تا واقعه کوفه او را ندیده بودند. و البته او در همه امور، حتی در صبر و مقاومت و قوه ایمان نیز وحیده زمان بود.

زینب (س) جز در واقعه پس از عاشورا در انتظار دیده نشد^{۱۲۳} و در تمام دوران حیات پدر برادران از او خطبه ای و یا سخنرانی در یک مجمع دیده نمی شد.

این مسأله در مورد مادرش نیز صادق بوده است. فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) و معصومه بود. در تمام دوران حیات پیامبر (ص) ما شاهد حضور او در یک مجمع مردان و زنان، به عنوان کسی که سخنرانی ایراد کند و یا خطبه ای داشته باشد نیستیم، پس از وفات رسول خدا (ص) پای احقاق حق به میان آمد، حق او را غصب کردند؛ او را کتک زدند و امر را بر مردم مشتبه کردند و ... و فاطمه (س) در مسجد پیامبر (ص) آنهم تحت شرایط و ضوابطی به سخنرانی پرداختن و حتی گویند بین او و مردم پرده ای افکنده شده بود.

اسناد ما نشان می دهد که علی (ع) همین شیوه را برای دخترش خواستار بود و سعی داشت زینب (س) در انتظار نمایان نشود.

عالمی به نام یحیی می گوید: مدتها در مدینه و در جوار قرب علی (ع) بودم و خانه ام نزدیک خانه زینب (س) بود ولی به خدا سوگند من هرگز قامت زینب (س) را ندیدم و صدایی از او نشنیدم. به هنگامی که قصد بیرون رفتن از خانه برای زیارت جدش رسول خدا (ص) را داشت می کوشید، شبها از خانه بیرون رود، و در چنان صورتی حسن (ع) در سمت راست او بود و حسین (ع) در سمت چپ او و امیرالمؤمنین پیشاپیش آنها. و به هنگامی که به قبر رسول خدا (ص) نزدیک می شدند، علی (ع) کمی پیش تر می رفت و نور چراغ ها را که بر سر قبر پیامبر (ص) بود کم می کرد. امام مجتبی (ع) روزی از او علت این امر را پرسید. علی در جواب فرمود: ترس از آن دارم که فردی قامت زینب (س) را نظاره کند.^{۱۲۴}

^{۱۲۲} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۵۰۷- سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۷۱.

^{۱۲۳} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، ص ۵۲.

^{۱۲۴} . علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س)، ص ۱۴۷.

اعتراض زینب (س) به دستگاه اموی، در جریان اسارت پر دامنه است و از آن جمله، اعتراض او به یزید است در مجلسی که در آن با حضور خارجیان و اعیان دستگاه ظالمة اسیران را وارد کرده و در میان جمع نشانده بودند. زینب (س) از این گستاخی برآشت و فرمود:

- اما تحیی و تحذر؟ یزید آیا حیا نمی کنی و خجالت نمی کشی؟

- حریمک فی الخدر زنان و اعضای حرم خود را در پشت پرده نشاندی

- واشتهرت بنات رسول الله^{۱۲۵}؟ و دختران رسول خدا (ص) را در میان مردم آورده ای؟

و نیز در داستان سهل مساعدی که در شام به امام سجّاد (ع) برخورد کرده و عرض ارادت می بینیم که امام دستور داده بود که سرهای شهیدان را کمی دورتر برند که مردم متوجّه سرها شوند و کمتر به زنان نظاره کنند. و هم شنیده شد که زینب (س) فرموده باشد، اگر وسیله ستر و پوششی داری آن را به این زنان و دخترکان عطا کن که خود را نیکو ببوشانند.^{۱۲۶}

ه- عبادت و دعای او

زینب (س) زنی خدا آشناست. از همان دوران خردسالی عشق به خدا و معبد در درون اوست و تجلّی آن به صورت پرستش و نیایش است.

زینب (س) در عبادت، عابد عارفه است. به هنگامی که با خدا سرگرم است، از غیر او کاملاً بریده است. برخی از نویسندگان او را در عبادت به مادرش فاطمه (س) شبیه کرده اند، به ویژه در مسأله تهجّد؛ و نقل شده که حسین (ع) در وداع آخرش در شب عاشورا خطاب به او فرمود: خواهرم در نماز شب مرا از دعا فراموش نکن.

(یا اختاه لاتنسینی فی نافلة اللیل^{۱۲۷})

حوادث و چرخش زمان، مصائب و دشواری ها، او را از عبادت و ارتباط با خدا غافل نکرد. تا حدّی که در شب یازدهم محرّم با آن حدّ اضطراب و آشفتگی ها نماز شب را فراموش نکرد و^{۱۲۸}

امام سجّاد (ع) فرمود: او را دیدم که در آن شب، نشسته نماز شب می خواند

(رأيتها تلك الليلة تصلّي فی جلوس^{۱۲۹})

^{۱۲۵} . زینب اخت الحسین (ع) به نقل از همان.

^{۱۲۶} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد ۷، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۱۹۹۰.

^{۱۲۷} . سید نورالدین جزایری، خصائص الزینبیه، ص ۳۱.

^{۱۲۸} . جمعی از نویسندگان، پایان نامه ها، جلد ۱، [بی نا] - [بی جا]، چاپ: ۱.

^{۱۲۹} . ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، جلد ۳، ص ۶۲.

دعا و مناجات، تلاوت قرآن هرگز از او ترک نشد و در این راه تنها به فکر خود نبود که دیگران را هم بدان توصیه می کرد. در سخنان زینب (س) آمده است که به دیگران توصیه می کرد و می فرمود: «از خدا به خاطر قدرتی که بر تو دارد بترس و به خاطر نزدیکی او به تو حیا کن ... و یا فرمود: کسی که می خواهد دیگران نزد خدا شفیع او گرداند به حمد خدا بپردازد و ...» او زنی شکر گذار و سپاس گوی خداست. در سرتاسر تاریخ حیات او، هر جا سخن از سخنان زینب (س) است، در رأس آن حمد و سپاس خدا را می بینیم. این مسأله حتی در وقایع پس از شهادت که حضور او در عرصه حیات، بیشتر از موارد دیگر بود، کاملاً به چشم می خورد.

امام سجّاد (ع) از کسانی است که دائماً زینب (س) را چون پرستاری در کنار خود داشت و در جریان عاشورا و پس از آن، زینب (س) از هر کس به او نزدیکتر بود. رفتاری از عمّه اش دیده بود که بعدها آن را در مجالس گوناگون بازگو کرده و آن رفتار عبادتی زینب است. از جمله فرمود:

عمّه ام زینب (س) در سفر کربلا به کوفه و شام هم فرائض خود را کاملاً انجام داد. در برخی از منازل نماز را نشسته می خواند و علّت آن شدّت ضعف و گرسنگی بود و این در عین مصائب و سختی های نازله به او در راه شام بود که هیچگاه نافله شب را فراموش نکرد. و علّت نشسته خواندن نمازش، تقسیم غذای خود بین بچه ها و بی غذا ماندن و گرسنگی او بود.

زینب (س) اهل دعا بود و اسناد ما نشان می دهد، او در سایه ارتباط با خدا و قرب جوارش به درجه ای رسید که باید گفت مستجاب الدعوه شده بود. در روایات ما سخن از این دارند که دعا و نفرینش مورد اجابت واقع می شد. در عصر روز عاشورا که دشمن به خیمه گاه امام (ع) وارد شد، فردی گوشواره ای را از گوش فرزند حسین (ع) کند در حالیکه گریه می کرد. زینب (س) پرسید: چرا گوشواره ای را از گوش این خردسال با این خشونت می کنی؟ و چرا می گریی؟

دشمن پاسخ داد: گریه برای این است که دلم به حال او می سوزد. معلم برای آن است که اگر من نگیرم آن را دیگری می گیرد!

زینب (س) چنین نفرینش کرد:

- قطع الله یدیک و رجلیک و حرّمک الله بنار الدّینا قبل نار الآخرة.

- خدا دستها و پاهایت را قطع کند و پیش از آتش دوزخ به آتش دنیا بسوزاند. و اتفاقاً چنین شد. او بعدها به دست مختار گرفتار شد و همین عقوبت بر او جاری گشت.

و- مقام عصمت و نیابت او

منظور از معصوم بودن بعضی از انسانها از جمله پیامبران یا بعضی دیگر، تنها عدم ارتکاب گناه نیست، بلکه منظور این است که شخص، دارای ملکه نفسانی نیرومندی باشد که در سخت ترین شرایط هم او را از ارتکاب گناه باز دارد.

زینب (س) به معنای کلامی، معصوم نیست اما در شرایط خاصّ و حسّاس کار معصومان را انجام می دهد.

- مقام عصمت؛ عنایت خاص الهی

انسان همواره در زندگی بر سر دو راهی قرار دارد، می تواند با اجابت دعوت فطرت و ملکوت راه خدا را انتخاب نماید و می تواند از وسوسه ها و هوای نفس پیروی کرده، آلوده به گناه و پیرو شیطان گردد یعنی به بیراهه ضلالت و گمراهی سقوط کند. آنچه سرنوشت ساز و مهم است اراده و انتخاب انسان است که یکی از این دو راه را انتخاب می کند. نوعاً انسانهای مؤمن راه خیر و سعادت را انتخاب می کنند و احياناً مرتکب خطا و معصیت هم میشوند در بین انسانها، اندک افرادی هستند که بتوانند در طول عمر خود، از هر گونه آلودگی و گناه پاک و منزّه بوده به مقام عصمت برسند که عصمت یعنی پاکی و دوری از هر گونه آلودگی در تمام عمر خود.^{۱۳۰}

انبیاء الهی و ائمه (ع) از جمله افرادی هستند که به این مقام رسیده اند، لیکن عصمت فقط مخصوص مقام نبوت نیست، بلکه راه آن بر همگان و در هر زمان باز است. لذا در بین انسانها افرادی هم به این مقام رسیده اند که به پیامبر و نه امام بودند.

قرآن، مریم (س) را از زمره چنین افرادی می داند که با رسیدن به مقام عصمت، ملائکه بر او متحمل شدند، «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»^{۱۳۱} مریم را مطهر از هر گونه آلودگی معرفی می کند: «وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»^{۱۳۲} و او را مطهره و برگزیده خدا می داند: «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^{۱۳۳}

منظور از معصوم بودن بعضی از انسانها از جمله پیامبران یا بعضی دیگر تنها عدم ارتکاب گناه نیست، زیرا ممکن است یک فرد عادی هم مرتکب گناهی نشود مخصوصاً اگر عمرش کوتاه باشد؛ بلکه منظور این است که شخص، دارای ملکه نفسانی نیرومندی باشد که در سخت ترین شرایط هم او را از ارتکاب گناه باز دارد. ملکه ای که از آگاهی کامل دائم به زشتی گناه و اراده قوی بر مهار کردن تمایلات نفسانی، حاصل می گردد و چون چنین ملکه ای با عنایت خاص الهی، تحقق می یابد فاعلیت آن، به خدای متعال نسبت داده شده است و گرنه چنان نیست که خدای متعال، انسان معصوم را جبراً از گناه باز دارد و اختیار را از او سلب کند. عصمت کسانی که دارای مناصب الهی ماند نبوت و امامت هستند به معنای دیگری نیز به پروردگار، نسبت داده می شود و آن اینکه او مصونیت آنان را تضمین کرده است.^{۱۳۴}

زینب (س) بر اساس بینشی که ما در زمینه حیات پیامبر (ص) و حضرات معصومین (ع) داریم به معنای کلامی قضیه، معصومه نیست ولی به گفته علامه مامقانی (ره) اگر از عصمت زینب (س) برای کسی که عارف به احوال اوست بحثی به میان آید شایسته نیست که کسی درباره آن شک کند زیرا اگر مسأله خلاف آن بود امام حسین (ع) نباید ودایع امامت را به او بسپارد یا وصایای خود را به او بگوید.^{۱۳۵}

- عصمت، مقام مخصوص جانشینان خدا

^{۱۳۰} . حبیب الله احمدی، فاطمه (س) الگوی زندگی، ص ۸۰.

^{۱۳۱} . قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۱۷.

^{۱۳۲} . قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۱۲.

^{۱۳۳} . قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۴۲.

^{۱۳۴} . محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید ج ۱ و ۲، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

^{۱۳۵} . علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س)، صص ۱۶۰-۱۵۶.

اعمالی را که مردم در دنیا انجام می دهند، آثاری جاودانه دارند که در آخرت یا به صورت آتشی همیشگی که آتشگیره آن مردم و سنگها هستند^{۱۳۶}، مجسم می گردد و یا به نعمت های «جَنّاتِ عدن» مبدل می شوند و همه این آثار در دید و درک بندگان مخلص خداست و آنان را به کوشش در ادای اعمال صالح و دوری از گناهان زشت و فحشا و منکر فرا میخواند.

اینگونه درک و دید، همان برهان الهی است که خداوند به بندگان پاک خود می دهد، بندگان که رضای خدا را بر خواسته دل و نفس امّاره برگزیده اند؛ و به این خاطر هیچ گاه از بندگان مخلص خدا گناه و خطای ناروا صادر نمی گردد. مثال آنان در این باره مثال انسان بینا و نابینایی است که با هم در مسیری نا هموار و پر مهلکه طی طریق می کنند. بینا از مهالک و پرتگاه ها دوری کرده و همراه نابینایش را نیز آگاه می کند تا از آنها دوری نماید.^{۱۳۷}

خداوند سبحان در سوره حجر در گفت و گویی که با ابلیس دارد می فرماید: تو [ابلیس] بر بندگان مخلص من هیچ گونه چیرگی نداری. در این آیات آمده است که ابلیس به پرودگار عالمیان گفت: خدایا! حال که مرا لعنت کردی و از رحمت خویش دور ساختی کارهای زشت مردم دنیا را در نظرشان زیبا جلوه می دهی.^{۱۳۸}

خداوند، پاره ای از حالات مخلصین را طیّ داستان یوسف (ع) و زلیخا بیان کرده و ما را از استواری مخلصین در برابر گناه و تمایلات انسانی آگاه کرد.

خداوند سبحان با آیه مبارکه تطهیر در مقام و منزلت اهل بیت (ع) سند قطعی از فضیلت و عظمت و عصمت اهل بیت (ع) به دست بشر داده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^{۱۳۹}

خداوند اراده نموده که هر گونه آلودگی را از ساحت قدس و دامن اهل بیت پیامبر (ص) دفع کند.

آیه مبارکه مقام اختصاصی اهل بیت را بیان می کند، یعنی گرچه رسیدن به مقام عصمت بر همگان میسر است اما آنان که به طور قطع به این مقام رسیده اند و از مرتبه بالای عصمت بهره مند هستند و عصمت آنان را خدای سبحان و آگاه و علیم امضاء نموده است، اهل بیت هستند. آنان به آن درجه از عصمت رسیده اند که هرگز برای دیگران میسر نیست و به همین جهت دستور اطاعت از اهل بیت در هر شرایط آمده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۴۰}

اطاعت مطلق از کسی درست است که هیچگونه گناه و خطا در سراسر زندگی او راه نداشته باشد.

- مقام عصمت و نیابت زینب (س)

زینب (س) صاحب مقاماتی رفیع و در هر کدام بی مانند است. علامه برغانی به او مقاماتی را نسبت می دهد که آن مقامات ویژه و در خور شأن امامت است و دیگران برای او مقامات باطنی متعدّد، مقامات معنوی و عرفانی، فضایل و خصال، علم و عمل، عصمت و عفتی ذکر کرده اند که او را تالی فاطمه (س) نشان می دهد.

^{۱۳۶} . قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۴.

^{۱۳۷} . علامه سید مرتضی عسکری، عصمت انبیاء و رسولان، مترجم: محمد جواد کرمی، ص ۳ ص ۲۸-۲۶.

^{۱۳۸} . قرآن کریم، سوره حجر، آیه ۴۲-۳۹.

^{۱۳۹} . قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۳۳.

^{۱۴۰} . علی اکبر بابازاده، تحلیل سیره فاطمه زهرا (س)، ص ۱۵۷- حبیب الله احمدی، فاطمه (س) الگوی زندگی، صص ۸۵-۸۱.

زینب (س) به معنی کلامی قضیه، معصومه نیست و بسیاری از صاحب‌نظران به خاطر وجود مقام توقیفی در باب عصمت، او را معصوم نخوانده‌اند ولی او را تالی تلو معصوم خوانده‌اند و نوعی عصمت از عصمت توقیفی و فراتر از حد متعارفی که انسانها می‌توانند به آن دست یابند، برای او قائلند. و این به خاطر حالات، روحیات و مقام و موقعیتی است که در طول مدت تاریخ حیاتش از او سر زده است.

او به خاطر ظرفیت و لیاقتی که داشت به مقام نیابت حسین (ع) در عاشورا رسید. امام سجّاد (ع) زنده بود ولی به علّت بیماری توانایی انجام وظیفه و ادامه راه و سرپرستی کاروان اسیران را نداشت و امام اداره امور بعدی و ریاست کاروان اسیران را که نوعی نیابت حسین (ع) بود به او سپرد.^{۱۴۱}

در مسأله نیابت برخی از بزرگان، چون مرحوم شیخ صدوق (ره) قائل شده‌اند که زینب (س) را نیابتی ویژه از امام حسین (ع) بود که تا حدّی که مردم در حلال و حرام و مسایل شرعیّه خود به او مراجعه می‌کردند و این جریان تا آنگاه ادامه یافت که امام سجّاد از بیماری خود درمان یافت.

بدین سان می‌بینیم که او معصوم نیست ولی کار معصومان را انجام می‌دهد و یاقوت قلبی همانند حضرات معصومان باید برای او باشد تا بتواند امام زمان خود یعنی امام حسین (ع) و پس از آن امام سجّاد (ع) را تسلی و آرامش دهد.

مرحوم صدوق در شأن حضرت می‌نویسد: از اوج قرب زینب (س) و مقام او که امام حسین (ع) او را بر اسرار امامت امین دانست و رازها و ودایع را به او سپرد.^{۱۴۲} و چون امامان به رسول خدا (ص) وصل هستند و رسول خدا (ص) امین وحی است باید گفت زینب (س) از دیدی امین اسرار خداست و آن رازها در حین شهادت حسین (ع) در اختیار او قرار گرفت.

بنابراین رشته و اتصال وحی از طریق (س) به امامان بعدی منتقل شده است و حتی بسیاری از آنچه که از طریق علی بن الحسین (ع) نقل شده به زبان زینب (س) بود تا جان امام سجّاد (ع) از خطرات مصون بماند.^{۱۴۳}

بخش سوم: جریانات اجتماعی دوران زندگی زینب (س)

- شرح واقعه عاشورا

زینب (س) هنوز بیش از ۶ سال داشت که شاهد وفات رسول خدا (ص) بود. پس از وفات آن حضرت، جریانات و مسایل گوناگونی چون واقعه سقیفه و آغاز خانه نشینی پدر و در ادامه آن بیماری مادر برای زینب (س) نمایان شد. این وقایع و اتفاقات در همان دو سه روز اول پس از وفات و یا هسته های اول آن است. بر اثر آن حوادث، فاطمه (س) به بستر افتاد و بعد از مدتی از دنیا رفت و در فاصله ای کوتاه، مصیبت دیگری بر قلب زینب (س) جای گرفت.

^{۱۴۱} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۴۳۹- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۸- علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س) صص ۱۶۰-۱۵۶.

^{۱۴۲} . اکمال الدین و اتمام النعمه، ص ۲۵۷، به نقل از همان منبع.

^{۱۴۳} . مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۹، به نقل از همان منبع.

علی (ع) پس از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، با اصرار مردم به خلافت رسید. فتنه طلحه و زبیر آغاز شد و دسیسه چینی ها برای سقوط دادن علی (ع) شکل گرفت. امام (ع) در سال ۳۶ هجری برای فرو نشاندن فتنه طلحه و زبیر به کوفه رفت و آنجا را دارالخلافه قرار داد.^{۱۴۴} محبت زینب (س) به پدر، باعث شد که همراه او به کوفه برود و این سفر تا ۵ سال طول کشید و در این ۵ سال او در دارالخلافه و نزد پدر زندگی می کرد و از نزدیک شاهد جریانات و اتفاقات آن زمان بود و این مسایل زمینه ساز رشد او می شد. اسراری از وقایع و حوادث را همراه پدر آموخت که بعدها برای او درس زندگی و عمل شدند.

سرانجام علی (ع) به دست شقی ترین افراد به شهادت رسید. مردم با امام مجتبی (ع) بیعت کردند ولی با عهد شکنی خود حیات اسلام را مخاطره افکندند و او را به صلح با معاویه وادار کردند. امام حسین (ع) پس از صلح با معاویه به سوی مدینه حرکت کرد و این بار نیز زینب (س) با همسرش و فرزندان کوفه را ترک کرده و به همراهی برادران راهی مدینه شد.

۲۰ سال در مدینه بود که مدت ۱۰ سال در عصر امام حسن (ع) گذشت و ۱۰ سال بعد در عصر امامت حسین (ع) در تمام این مدت امام حسین (ع) دارای خانواده و همسر و فرزندان بودند و شخص زینب (س) هم دارای همسر و فرزندان بود، ولی در مسایل خالص زندگی حسنین (ع)، زینب (س) مورد مراجعه بود و آنان مسایل و اسرار خود را با او در میان می نهادند.

در این مدت زینب (س) شاهد نامردی ها و نا مرادی های بسیار بود و دسیسه ها و توطئه های خصم را با تمام وجود احساس لمس کرد و می دید که چگونه خصم کینه توز علیه اسلام قد علم کرده و شرار انتقام اجداد مشرکشان را در کام برادران گرامیش که یادگار نبی اکرم (ص) و علی مرتضی (ع) بودند می ریزند.

وقتی امام حسن (ع) ناگزیر به صلح شد و معاویه میداننداری بی رقیب شد، چشم باز شد و تازه دریافتند که دچار چه بلا و مصیبتی گشته اند همینان که به خانه امام مجتبی (ع) ریختند و اموالش را غارت کرده و ران او را شکافته بودند که او را وادار به صلح نمایند، دوباره بر او شوریدند که چرا صلح کرده است.^{۱۴۵}

زینب (س) تماشاگر این صحنه و شریک در غم و درد برادر است. ناگهان خبر آمد که برادرش را مسموم کرده اند؛ امام حسن (ع) به شهادت رسید و پس از او تنها تکیه گاه زینب (ع) امام حسین (ع) بود.

معاویه پس از چهل سال حکومت و استبداد از دنیا رفت و خلافت را به صورت موروثی به پسرش یزید واگذار کرد. که به گفته حسن بصری، این فاجعه به تنهایی برای نابودی اسلام کافی بود، و بی حیایی دشمن به جایی رسید که اینک برای تثبیت حکومت و موقعیت از حسین بن علی (ع) بیعت می طلبد.

امام (ع) در برابر دو راه قرار گرفت: اگر بیعت کند که

«وعلی الإسلام السلام»

^{۱۴۴} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۱۸۳۰.
^{۱۴۵} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۸۰-۶۱.

و اگر بیعت نکند باید از جان و زندگیش صرفنظر کند و همت مردانه اش در این بود که از دومی گذشت کرد.

از خانه و کاشانه اش بیرون آمد و راهی بیابان شد تا به سرزمین مکه رسید. دعوت کوفیان و احساس وظیفه، او را بر انگیخت و به سوی کوفه حرکت کرد و در تمام این مسیرها زینب (س) همراه او بود.

حسین (ع) را به کربلا کشاندند و در آن بیابان گرم و سوزان او را شهید و خانواده اش را اسیر کردند.^{۱۴۶}

- شرح واقعه عاشورا:

برای بررسی شرایطی که زینب (س) در آن به انجام رسالت بزرگ خود پرداخته است لازم است به شرح واقعه عاشورا به طور دقیق تری با رعایت اختصار بپردازیم.

گاهی اوقات بیان واقعیت و تعریف رخدادها یک جریان، به تنهایی می تواند بیان کننده عمق واقعه و ظرایف آن باشد.

واقعه عاشورا با همه نکات و حساسیت های خود، به نوعی روشنگری حق و افشای باطل است؛ و از این مجرا هر کس می تواند دادگاهی در درون خویش بر پا ساخته و قضاوت نماید؛ و اینجاست که نیاز به یک حامی و پیام رسان به طور جدی آشکار می شود.

- حرکت اهل بیت از مدینه و ورود به کربلا

معاویه پس از ۴۰ سال حکومت بر شام و بعدها بر سراسر جوامع اسلامی؛ سرانجام از دنیا رفت و برای خود فرزندش یزید را به مقام ولایتعهدی منصوب کرد که به گفته تحلیل گران، این خود برای نابودی اسلام کافی بود. سردمداران و آنها که از خوان نعمت بنی امیه بهره می بردند و در آشفته بازار سیاست در سایه تملق ها و عرض ارادت ها به مقاماتی دست یافته بودند برای تداوم مقام و موقعیت خود سعی به انتصاب یزید داشتند.

طبیعی بود که عده ای از احرار، حکومت یزید را نپذیرند و با نصب او به این مقام، فاتحه اسلام را خوانده بپندارند و این اندیشه ای بود که افرادی چون حسین بن علی (ع) را نیز به خود مشغول می ساخت. دشمن از این امر بی خبر نبود، سعی آنها متوجه آن بود که نظر تأییدی بزرگان و سران را به سوی خود معطوف دارند.

به همین خاطر به این فکر افتادند که از معروفان امت اسلام به نفع یزید بیعت بگیرند و جرأت و جسارت به جایی رسید که از امام حسین (ع) نیز درخواست بیعت کردند. او را به مجلس والی مدینه دعوت کردند و بیعت را بر او عرضه نمودند؛ اما با ممانعت و مخالفت حسین (ع) مواجه شد.

در اثر فشار حاکم مدینه و عمال او؛ امام حسین (ع) تصمیم گرفت تا شبانه مدینه را به سمت مکه ترک کند. او همراه تمام خانواده و اصحاب خود از مدینه به طور پنهانی خارج شد و به طرف مکه رفت.

^{۱۴۶} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۲۹۹۳ - عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵ مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۲۱۰.

در مکه بعد از مدتی که از اقامت آنها می گذشت، از طرف مردم کوفه، نامه هایی به امام حسین (ع) رسید که خبر از بیعت مردم کوفه با امام (ع) می داد و با این کار در واقع؛ از آن حضرت اعلام حمایت کرده بودند.^{۱۴۷}

وقتی با وجود کثرت نامه ها و اعلام حمایت ها، برای امام (ع) اطمینان حاصل شد؛ مکه را به قصد کوفه ترک کرد. اما قبل از حرکت، سفیر خود، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا از صدق گفتار و اقوال آنها یقین حاصل کند.

کاروان امام حسین (ع) و یاران، شبانه از مکه به سمت کوفه حرکت کردند، ولی هنوز چند منزل بیشتر نپیموده بودند که خبر شهادت مسلم و عهد شکنی مردم کوفه به آنان رسید.

سرانجام امام حسین (ع) همراه خانواده و یارانش در محرم سال ۶۱ هجری وارد سرزمین کربلا شدند.

- صف آرایي دشمن در برابر امام حسين (ع)

در نزدیکی کوفه، سپاه حرّ بن یزید ریاحی که از سوی زیاد فرستاده شده بودند، جلوی سپاه امام حسین (ع) را گرفتند و از آن حضرت خواستند تا به دستور ابن زیاد عمل کرده و به کوفه بیاید و امام حسین (ع) بارها با تأکید به نامه های اهل کوفه، آنها را دعوت به وفای به عهد کرد و از آنها خواست اگر مرا نمی خواهید و بر سر پیمان خود باقی نمی مانید به سوی شهر خود باز می گردم.

اما حرّ به دستور ابن زیاد، اجازه بازگشت و یا رفتن به جای دیگر را به حسین (ع) نداد و او را در بیابانی به نام قادسیه (کربلا) محاصره کرده آب را به روی حسین (ع) و سپاهش بست.

فردای آن روز عمر بن سعد به همراه چهل هزار نفر^{۱۴۸} در مقابل سپاه کوچک امام حسین (ع) صف آرای کرد. شمر بن ذی الجوشن، با فرمانی از عبیدالله بن زیاد بر عمر سعد وارد شد:

«... اما بعد، من تو را نزد حسین نفرستاده ام که دست از او بداری و به او مهلت دهی و برای او آروزی سلامت و زندگی کنی، یا پیش من بنشینی و از او شفاعت کنی؛ دقت کن و بنگر، اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنان را به سلامت نزد من بیاور و اگر نپذیرفتند بر ایشان حمله کن و همه را بکش و آنان را مثله کن که آنان سزاوار این کارند و چون حسین کشته شد بر سینه و پشت او اسب بتاز که او ناسپاس و مخالف و ستمگر و قطع کننده پیوند خویشاوندی است، اگر دستور ما را اجرا کنی، به تو پاداش شنونده فرمانبردار خواهیم داد و اگر از اجرای آن خودداری کنی، از شغل و لشکر ما کناره بگیر و لشکر را به شمر واگذار کن که ما دستور خود را به او داده ایم.»

شمر گفت: به من بگو چه می کنی؟ آیا دستور امیرت را اجرا می کنی و با دشمن او می جنگی، یا آنکه لشکر را به فرمان من وا می گذاری؟

عمر بن سعد پاسخ داد: نه هرگز برای تو کرامتی نباشد، من خود این کار را به عهده می گیرم و چیزی نصیب تو نمی شود. فرماندهی پیاده نظام را به تو می سپارم.^{۱۴۹}

^{۱۴۷} . دکتر عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۱۰۴ - ۸۱.
^{۱۴۸} . همان.

- آماده باش سپاه اموی (روز تاسوعا)

فرمان آماده باش صادر شد و غروب روز نهم محرم الحرام لشکر بنی امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. در این میان شمر که از عبیدالله، برای فرزندان ام البنین امان نامه گرفته بود، خود را به کنار اردوگاه امام (ع) رساند و فریاد زد: خواهرزاده های من کجا هستند؟ عباس و عبدالله، جعفر و عثمان کجا هستند؟ کسی پاسخ او را نگفت، اما امام خطاب به برادران خود فرمود: به او پاسخ دهید، اگرچه انسان تبه کاری است.

آنها به مقابل وی آمدند و گفتند: چه شده است و چه می خواهی؟

شمر گفت: شما خواهر زادگان من، در امان هستید و خود را با حسین قربانی نکنید.

فرزندان ام البنین گفتند: نفرین خدا بر تو و بر امانت باد، آیا به ما امان می دهی، حال آنکه برای پسر رسول خدا (ص) امانی نیست؟ و از ما می خواهی در اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان درآییم؟

عمر بن سعد با مشاهده چنین حماسه ای فرمان حمله را صادر کرد. در این هنگام امام (ع) در مقابل خیمه خویش نشسته و در حالی که به شمشیرش تکیه داده بود، برای چند لحظه به خواب رفته بود. زینب (س) که بانگ هیاهوی لشکر اموی را شنید، خود را به برادر رساند و او را بیدار کرد و گفت: آیا این همه را نمی شنوی؟^{۱۵۰}

امام (ع) در حالیکه سر را بلند می کرد فرمود: هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود: «توبه نزد ما خواهی آمد» زینب (س) بر چهره خود زد و فریاد برآورد که ای وای من!

امام (ع) او را دلداری داد و فرمود: خواهرم برای تو وای نیست. خدایت رحمت کند. آرام گیر. سپس رو به عباس (ع) کرد و فرمود: از آنها پرسید برای چه آمده اند؟ و چه چیز آنان را به اینجا کشانده است؟

عباس به همراه گروهی حدود بیست نفر به سوی آنان رفت و علت حرکت آنان را جویا شد. گفتند: فرمان رسیده است که هم اکنون به شما پیشنهاد کنیم تا تسلیم حکم امیر شوید یا هم اکنون با شما جنگ خواهیم کرد. عباس گفت: عجله نکنید تا من پیغام شما را به حسین (ع) برسانم. وقتی ماجرا را برای امام (ع) گزارش داد، امام فرمود: برگرد و اگر می توانی آنان را تا فردا از این کار بازدار. شاید که امشب برای پروردگار خویش نماز بیشتری بخوانیم و دعا و استغفار کنیم.

پس از ردّ و بدل شدن سخنان فراوان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری بود به اهل بیت پیامبر (ص) مهلت دهند.

- شب عاشورا

^{۱۴۹} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۱۵- عز الدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: حسین روحانی، ص ۵۶.

^{۱۵۰} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۱۵- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۸۳- سید بن طاووس؛ لهوف، تحقیق: شیخ فارس تبریزیان، ترجمه: سید ابوالحسن میر ابوطالبی،- عباس قمی، نفس الهموم، ترجمه: سید باقر کوه کمره ای، ص ۲۷۷.

امام حسین (ع) پس از آنکه از سپاه دشمن، یک شب مهلت گرفت. ابتدا دستور داد که خیمه ها را به هم نزدیکتر کنند و طناب های خیمه ها را به یکدیگر متصل سازند. پستی و بلندیها بررسی شد تا مجال نفوذ دشمنان غارتگر اموی به خیمه ها گرفته شود.

پس از آرام شدن اوضاع امام (ع) یاران خود را جمع کرد و با آنها سخن گفت:

«... نحمد الله على السراء والضراء ...»

خدا را در تمام احوال سپاس می گوئیم ... اما بعد، آنچه که برای ما پدید آمد پوشیده نیست ... ما خاندان حيله و مکر و ریا نیستیم .. آنکس که با ما در این عرصه باقی بماند فردا کشته خواهد شد ... بیعتم را از شما برداشتم ... تاریکی شب را محمل قرار دهید و از این دشت خون بگذرید ...»^{۱۵۱}

برای اینکه مردم در شرم و حیای رودرویی امام (ع) قرار نگیرند، دستور داد چراغ ها را خاموش کردند و امام (ع) آستین بر روی چهره نهاد که مردم اگر خواستند بروند. گروهی رفتند؛ برخی دست دوستان و فرزندان خود را گرفتند و رفتند. دیگر کسی نماند جز عده ای معدود که آنها را اغلب از برادران و فرزندان و خویشان حسین (ع) بودند.

برای اینکه تخلیص به وجهی نیکو تر صورت گیرد؛ غربال تصفیه به گونه ای شدیدتر به حرکت افتاد، امام (ع) رو به باقی ماندگان کرد و فرمود: چرا مانده اید؟ شما هم بروید و مرا تنها بگذارید. اینان تنها با من کار دارند و بس. که در آنگاه هر کدام از جای برخاستند و سخنانی به نشانه وفاداری و تبعیت گفتند و به شیوه ای، عشق و ارادت و همراهی خود را با حسین (ع) ابراز کردند.

آنگاه هر کدام به خیمه خود رفتند و آن شب را تا به صبح به آماده سازی خود و مناجات با خدا پرداختند،^{۱۵۲} آن شب سرزمین کربلا، محو مناجات و راز و نیاز بندگان خدا و سربازان راستین حسین (ع) بود. اما دل زینب (س) حال و هوای دیگری داشت، او به شکل دیگری خود را مهیا ساخت تا صبر و شکیبایی را وامدار استقامت یگانه خود سازد.

امام (ع) تا سپیده دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت و گو می کرد و گاه به یاران صادق خود سر می کشید.

- بی تابى زینب (س) در شب عاشورا

علی بن الحسین، امام سجّاد نقل می کند: در شبی که فردایش پدرم کشته شد (شب عاشورا)، در بستر بیماری بودم و عمّه ام زینب (س) از من پرستاری می کرد. پدرم از یارانش کناره گرفت و به یکی از خیمه های خود رفت و سرگرم صیقل دادن شمشیر خود شد و فرمود:

^{۱۵۱} . محمد باقر مجلسی (ره)، بحار الانوار، ج ۴۴، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۳۱۶- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: حسین روحانی، ص ۳۱۷- عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۲۸۰.
^{۱۵۲} . سید بن طاووس؛ لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابو طالبي، ص ۴۱- عایشه بنت الشاطی؛ بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۱۳۳- ۱۰۵.

یا دهر افّ لک من خلیل من صاحب او طالب قتیل و انما الامر الی الجلیل کم لک بالاشراق و الاصل و الدهر لایقنع
بالبدیل و کلّ حیّ سالک السبی

ای روزگار وای بر تو که چه دوست بدی هستی در بامدادان و شامگاهان، چه بسا یاران و دنیاجویانی که آنان را کشته
می داری، آری روزگار کسی را به جای دیگری قبول نمی کند و همانا کار به دست خداوند جلیل است و هر زنده ای
راه مرگ را می پیماید.^{۱۵۳}

و در لوای این زمزمه ها، خبر از فراغ و مرگ می داد. هنگامی که عمّه ام زینب این شعار را شنید از جا پرید و دامن
کشان به سوی پدرم دوید. شیون آغاز کرد و گفت: «ای وای از داغ دیدن، ای کاش مرگ زندگی مرا نابود می کرد؛ ای
وای از خون دل خوردن، ای حسین من! ای سرور من! ای یادگار عزیزان من! آیا آماده کشته شدن شدی؟ آیا از زندگی
نومید شدی؟ امروز، رسول خدا (ص) را از دست دادم، امروز مادرم فاطمه (س) از دستم رفت، امروز پدرم علی (ع) را
از دست دادم، امروز برادرم حسن (ع) از دستم رفت؛ ای یادگار گذشتگان، ای پشت و پناه باقی ماندگان.»

زینب (س) بی تاب شد و از هوش رفت. امام (ع) بالای سر او شتافت و او را تعزیت داد (فَعَزَّاهَا الْحُسَيْنُ (ع)):

- فقال يا اختاه، تعزّي بعزاء الل

- خواهرم بتو تسلیت می گویم.

- لا یدهبین بحلمک الشیطان

- مراقب باش شیطان حلم تو را از تو نرباید

- فانّ اهل الارض و السماء یموتون

- اهل زمین و آسمان می میرند

- کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ - همه پدیده ها نابود می شوند جز ذات خدا

- لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* - حکم و فرمان از جانب خداست و بازگشت به سوی اوست

- فاین اُبی و جدّی اللذان هما خیر منی - جدّ و پدرم که از من بهتر بودند در کجایند.

- ولی بهما و کل مسلم اسوة حسنة - و این دو برای من و هر مسلمانی اسوه نیکوست

- بالاخره امام آنقدر از این سخنان برای زینب (س) گفت که او را راحت و آرامش بخشید و سپس به او توصیه کرد:

- و لا تحمشن علیّ وجهاً - چهره خود را برای مرگ من نخران.

^{۱۵۳} - سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۲۳

- و لا تَقْلَن هَجْرًا^{۱۵۴} - و سخنی که خلاف رضای خدا باشد بر زبان خوش مران.

از جمله نگرانی های زینب (س) در شب عاشورا، ترس او نسبت به وفاداری اصحاب بود. وقتی این مسئله را با امام حسین (ع) در میان گذاشت، حضرت او را اطمینان داد که یارانی باوفا تر از یاران خود در هیچ عصری نمی شناسد. وقتی خبر نگرانی و اضطراب زینب (س) به اصحاب رسید؛ با شمشیرها و سرهای برهنه جلوی خیمه اهل بیت جمع شدند و اعلام وفاداری و همراهی با حسین (ع) را کردند.^{۱۵۵}

در مکتب عشق به امام حسین (ع) آن کسی که بیشتر از همه درس آموخت و بیش از همه نور وجود حسین (ع) بر روحش تابید، زینب (س) بود. زینب (س) با آن عظمتی که در دامن زهرا (س) و از تربیت علی (ع) بدست آورده بود، در عین حال، شخصیت او قبل و بعد از کربلا متفاوت است.

می بینیم که در شب عاشورا زینب (س) چند بار حتی نمی تواند گریه خود را کنترل کند و گاه آنقدر بی تاب می شود که در دامن حسین (ع) بیهوش می شود و حسین (ع) او را آرام می کند؛ امام همین که ایام عاشورا سپری می شود و زینب (س) امام حسین (ع) را با آن روحیه قوی و نیرومند و با آن دستورالعمل ها می بیند، زینب دیگری می شود که دیگر احدی در مقابل او کوچکترین شخصیتی ندارد.

در هنگام ورود اسرا به شام، ۲۲ روز از اسارت زینب (س) گذشته است، زمانی که رنج متوالی کشیده و ناملایمات فراوانی را تحمل نموده است ولی وقتی او را با این حال وارد کاخ با عظمت یزید، که دیدن آن وحشت و خود باختگی را در افراد ایجاد می کرد، نمودند با سخنان و رفتار خود، چنان موجی در جمعیت ایجاد کرد که یزید معروف به فصاحت و بلاغت را لال نمود.^{۱۵۶}

- روز عاشورا و سخنان امام حسین (ع) با سپاه اموی:

روز عاشورا فرا رسید، به فرمان امام (ع) مقداری نی و هیزم فراهم شد و در پشت خیمه ها آتش زدند تا مبادا از پشت سر مورد هجوم دشمن قرار گیرند. لشکر دشمن به سوی اردوگاه حسین (ع) پیش روی کردند. شمر با دیدن شعله های آتش در پشت خیمه ها گفت: ای حسین، در همین جا و پیش از روز رستاخیز به سوی آتش شتاب گرفتی؟ امام (ع) در پاسخ وی گفت: تو برای سوختن در آتش دوزخ سزاوارتری.

امام (ع) قبل از شروع جنگ و در حین آن، بارها به سمت سپاه دشمن رفت و آنها را مورد خطاب قرار داد و با آنها سخن گفت؛ امام هر بار به سخنان حضرت بی توجهی می کردند.

^{۱۵۴} . همان- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۸۲- عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سیر باقر کوه کمره ای، ص ۲۸۹- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۴۴۶- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵، به نقل از سید عطاء الله مهاجرانی، پیام آور عاشورا- عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۱۳۳- ۱۰۵.

^{۱۵۵} . ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۸۴.

^{۱۵۶} . مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۱.

گاهی سخنان امام (ع) آن چنان اندوه بزرگی را پدید می آورد که زنان آل طه و دختران رسول خدا (ص) طاقت از کف داده و با صدای بلند می گریستند. امام (ع) پیغام می فرستاد: صبر کنید که به خدا سوگند، فراوان خواهید گریست.^{۱۵۷}

مأموریت آرامش خیام حسین (ع) به عهده عقيله بنی هاشم، تکیه گاه خاندان وحی بود. امام (ع) با کوفیان سخن گفت و آنها را توییح کرد که برای او نامه نوشته و عهد بسته اند و سپس عهد خود را شکسته و او را گرفتار ساخته اند. امام (ع) خود را مظلوم و بی گناهی معرفی کرد که در چنگال مجازات ظالمان گرفتار شده است. اما سپاه عمر بن سعد هر بار، با سکوت مرگبار خود پاسخ امام (ع) را می دادند. آنها حتی پیشنهاد امام (ع) را مبنی بر رها کردن او برای بازگشت به مدینه و یا جای دیگر نپذیرفتند.

امام حسین (ع) با آنها اتمام حجت کرد و آنها را نصیحت نمود و به عمر بن سعد هشدار داد که با این کار نه دنیای خود را آباد خواهد کرد و نه آخرتش را و به هیچ یک از وعده های ابن زیاد نخواهد رسید اما این سخنان نیز در عمر بن سعد و سپاه اموی تأثیری نداشت.^{۱۵۸}

- آغاز جنگ

عمر بن سعد برای سازمان دادن سپاه، پرچم جنگ را به غلام خود سپرد و خود تیری را در کمان نهاد و به سوی یاران امام حسین (ع) پرتاب کرد و با صدای بلند گفت: شما شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به سوی آنان تیراندازی کردم. آنگاه دیگران نیز شروع به تیراندازی کردند.^{۱۵۹}

باران تیر، بسیاری از یاران امام (ع) را مجروح و شهید کرد. پس از آن یاران و اصحاب اهل بیت (ع) که پیشاپیش خاندان وحی صف آرایی کرده بودند و اجازه ورود به خط مقدم نبرد را به بنی هاشم نمی دادند، از امام (ع) اجازه خواستند که قبل از همه، آنها به میدان بروند. بالاخره اصحاب به میدان رفتند و جنگ سختی در گرفت.

امام صادق (ع) می فرماید: از پدرم شنیدم که چون اصحاب امام حسین (ع) با سپاه عمر سعد درگیر شدند و آتش جنگ شعله ور گردید، فرشتگان آسمان ها به فرمان الهی به یاری حسین (ع) شتافتند. اما امام در پیروزی بر دشمنان و ملاقات خداوند، ملاقات حق را برگزید.^{۱۶۰}

یاران حسین (ع) نبرد قهرمانانه ای کردند اما شرایط به گونه ای بود که با شهادت هر نفر خلاء حضورش احساس می شد در حالیکه کمیت سپاه دشمن حکایت دیگری داشت.^{۱۶۱} تا اینکه تمام یاران امام حسین (ع) به شهادت رسیدند.

اکنون نوبت به خاندان پیامبر (ص) رسیده بود و دگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود. اولین کسی که از حسین (ع) اجازه جنگ خواست؛ علی اکبر (ع) بود به او اجازه داد و در حالیکه نگاه ناامیدی به او کرد و

^{۱۵۷} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۲۲- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسن روحانی، ص ۶۱.

^{۱۵۸} . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۱۰.

^{۱۵۹} . شیخ مفید؛ الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۱۰۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۲۵.

^{۱۶۰} . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۱۲- کلینی رازی، اصول کافی، ج ۱، مترجم: محمد باقر کوه کمره ای، ص ۴۶۵.

^{۱۶۱} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۱۰۴.

اشککش سرازیر شد و گریست. روایت شده است که محاسن مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا گواه این مردم باش، جوانی نزد آنها رفت که شبیه ترین مردم به پیامبر توسست در خلقت و اخلاق و گفتار، ما هر وقت مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم به روی او نگاه می کردیم^{۱۶۲}

علی اکبر به میدان رفت و پس از جنگ سختی که با دشمن اموی انجام داد به شهادت رسید. امام (ع) بر بالینش رفت و گونه بر گونه اش نهاد و بلند گریست و فرمود: پس از تو اف بر دنیا.

شیخ مفید (ره) می فرماید: زینب (س) خواهر حسین (ع) می شتافت و فریاد می زد: وای برادرم، وای برادرزاده ام، و آمد تا خود را روی نعش علی اکبر انداخت. حسین (ع) زینب را به خیمه برگرداند و به جوانان گفت که برادر خود را به خیمه بیاورند.^{۱۶۳}

شاید سبب آمدن حضرت زینب (س) بر سر جنازه علی اکبر برای دلداری و تسلی و حفظ امام (ع) بوده است و گویا امام (ع) بر سر بالین علی اکبر مدتی طولانی ماند و زینب (س) نگران شد که مبادا بر جنازه او دق کرده باشد و شاید هم از کثرت محبت به علی اکبر بوده است.

فرزندان علی (ع) و امام حسن (ع) و جعفر طیار و عقیل که همه مشتاق شهادت بودند به میدان رفتند و به درجه رفیع شهادت نایل گشتند. دیگر هیچ کس نمانده بود و حسین (ع) تنها بود و این تنهایی، با بی تابی اهل حرم صحنه ای عجیب آفریده بود که در اندیشه و باور انسان خاکی نمی گنجد.

امام رئوف (ع) بار دیگر مردم را به آشتی با خدا فرا خواند: «... آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (ص) دفاع کند؟ ...» و در پاسخ امام (ع) تنها صدای گریه زنان حرم بود که شنیده می شد.^{۱۶۴}

- وداع امام حسین (ع) و سپردن ودایع به زینب (س):

پس از آنکه تمام اصحاب و خاندان امام حسین (ع) به شهادت رسید و دیگر کسی برای او باقی نماند، به خیمه آمد و به همراه زینب (س) به خیمه امام سجاد (ع) وارد شدند که در بستر افتاده بود و در تب می سوخت. امام (ع) و زینب (س) در کنار او نشستند، دستی بر سر و رویش کشیدند تا بهوش آمد.

امام سجاد (ع) پرسید: کارتان با این قوم به کجا رسید؟ و این سؤال نشان می دهد که او از جریانات صبح تا آن وقت بی خبر است. امام حسین (ع) فرمود: **اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ**.^{۱۶۵} شیطان بر آنها غلبه کرد و آنها یاد خدا را فراموش کردند.

^{۱۶۲} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سیر باقر کوه کمره ای، ص ۳۹۱- سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۴۸.

^{۱۶۳} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۴۰- شیخ مفید، الارشاد ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۴۵۹- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۹۰- عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سیر باقر کوه کمره ای، ص ۳۹۳- سید نورالدین جزایری، خصائص الزینبیه، ص ۱۰۶.

^{۱۶۴} . سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۵۱.

^{۱۶۵} . قرآن کریم، سوره مجادله، آیه ۱۹.

وقتی امام سجاد (ع) متوجه شد که دیگر هیچ یآوری برای پدرش باقی نمانده است، بی تاب شد و از عمّه اش زینب (س) لباس رزم خواست که با دشمن مبارزه کند. ولی باز هم تب شدت یافت و به بستر افتاد و از حال رفت. حسین (ع) از جا برخاست و بیرون رفت و به زینب (س) فرمود: ای خواهر! از او مواظبت کن و نگذار از جا برخیزد تا جهان از نسل آل محمد (ص) خالی نشود.^{۱۶۶}

امام حسین (ع) رو به زنان حرم رسول خدا (ص) کرد و فرمود:

«یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم علیکنّ منّی السلام.»

و در مقابل چشموهای نگران و اشک آلود اهل حرم با شمشیر برهنه به تنهایی در مقابل جهل و خشونت و ظلم ایستاد.

پس از اینکه مدتی با شجاعت جنگید بار دیگر به زنان و دختران حرم نبوت فرمود: «خود را برای سختیها آماه بکنید آگاه باشید که خداوند حافظ و حمایت کننده شماست، به زودی شما را از شرّ دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما به خیر خواهد رسید و دشمنان شما به بلاها گرفتار شوند و در مقابل رنجها و مصائبی که تحمل می کنید خداوند شما را از انواع نعمتها و کرامت ها بهره مند خواهد ساخت. پس شکوه نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و ارزش شما بکاهد.»^{۱۶۷}

آنگاه پیراهن کهنه ای خواست تا کسی در آن طمع نکند. پیراهن کهنه را چاک زدو آن را بر تن کرد تا غارتگران بنی امیه از آن صرف نظر کنند.^{۱۶۸}

در آخرین وداع خود با زینب (س) به او تذکر داد که دیگر او را نخواهد دید و این آخرین دیدار است. زیارت بعدی در روز محشر است و در کنار پدر و مادر.

امام (ع) سفارش های لازم را به او کرد؛ توصیه ها درباره مراحل بعدی به نحو شایسته منتقل شد. ودایع امامت را به زینب (س) سپرد تا در موقع لازم و مناسب به امام بعدی و جانشین او سپرده شود، و همچنین درباره کودکان و پرستاری از آنان، سرپرستی کاروان اسیران مطالبی را به زینب (س) فرمود و از او قول مساعد برای عمل گرفت.

امام حسین (ع) هنگام وداع، در ظاهر به خواهرش زینب (س) وصیت کرد و در زمان امام سجاد (ع) علوم آل محمد (ص) از زبان زینب (س) نشر می شد و این مطلب برای حفظ جان و مخفی کردن امامت امام سجّاد (ع) بود.^{۱۶۹}

پس از شهادت امام حسین (ع) بنی امیه کاملاً بر اوضاع حکومت اسلامی مسلط شدند و دست آنها به خون آل محمد (ص) آلوده شد و به هیچ کس رحم نمی کردند و هیچ ملاحظه ای نداشتند، امام سجاد (ع) که حجت بر حقّ عصر بود به وضع معجزه آسایی از حادثه کربلا جان سالم به در برد و در مدینه درنهایت تقیّه و خودداری به سر می برد و چون

^{۱۶۶} . ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۹۱.

^{۱۶۷} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۳۵۵.

^{۱۶۸} . سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۵۱.

^{۱۶۹} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۴۳۸.

مراجعاتی از شیعیان بود که جواب آنها از نظر شرح تکالیف لازم بود، حضرت زینب (س) نیابت در تبلیغات و مراجعات امامت را داشت و این مطلب دلالت بر این دارد که زن، استعداد ترقی تا مقام نیابت تبلیغی از طرف امام زمان را دارد.

- شهادت امام حسین (ع):

امام حسین (ع) پس از وداع آخر با اهل بیت خود به میدان رفت. جنگ سختی کرد و تعداد زیادی از لشکر دشمن را به هلاکت رساند. وقتی سپاه دشمن متوجه شد که به راحتی نمی تواند از حمله های پی در پی امام (ع) جلوگیری کرده و او را بکشند، دور او را گرفته و حضرت را تیرباران کردند.

در همین حال زینب (س) از خیمه بیرون آمد و خطاب به عمر سعد فریاد زد: وای بر تو ای عمر سعد! ابو عبدالله را می کشند و تو می نگری؟! عمر سعد در حالیکه اشکهایش بر صورتش جاری بود روی خود را از زینب (س) برگرداند. زینب (س) فریاد کشید: وای بر شما، مسلمانی در میانی شما نیست؟! کسی جواب او را نداد.

وقتی امام حسین (ع) در اثر تیرهای فراوان که بر بدنش نشسته بود و اصابت نیزه ای به پهلوی مبارکش، از روی اسب به زمین افتاد و در این حال می فرمود:

بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله.

زینب (س) که شاهد تمام این جریانات بود فریاد زد: وای برادرانم، وای آقایم، وای خاندانم، کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش کوهها بر دشتهای می پاشید. و همینطور ناله و فریاد کمک خواهی سر داد.^{۱۷۰} او با اینکه تصمیم قطعی دشمن برای کشتن حسین را می دانست، باز هم برای آنکه این قوم ستمکار را از این جنایت بزرگ باز دارد در هنگامه جنگ و شهادت امام (ع) بارها آنان را از این عمل نهی می کرد تا شاید ناله های او در دل سخت آنها اثر کند. اما آنچه نباید می شد اتفاق افتاد. سپاه اموی به طرز وحشیانه ای امام (ع) را به شهادت رساندند و بدین سان شریف ترین و پاک ترین بدنها بر خاک کربلا قرار گرفت.

بخش چهارم: آغاز مسئولیت

رسالت زینب (س) با شهادت حسین (ع) و در شرایطی که امام سجاد (ع) در شرایط مناسبی برای انجام وظایف امامت نبود، آغاز شد و به جرأت می توان گفت که حذف این قسمت از حرکت نهضت حسین (ع) معادل نابودی و فراموش شدن نهضت و هدر رفتن خون پاک امام حسین (ع) و یاران باوفایش بود.

۱- فرازهایی از مبارزات زینب (س) در واقعه عاشورا:

^{۱۷۰} همان، ص ۴۵۶- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۵۶.

مبارزات زینب (س) پس از شهادت حسین (ع) به طور آشکار آغاز شد و بیان فرازهایی از این مجاهده، بیانگر اهمیت و حساسیت وظیفه و رسالت این بانوی ارجمند و اسوه صبر می باشد.

– غارت و آتش زدن خیمه های اهل بیت

مردمی که از خداوند روی گردانده بودند تا دنیا را دریابند از هیچ عملی رویگردان نبودند. آنها حتی در به غارت بردن لباسهای امام (ع) نیز بر یکدیگر سبقت می گرفتند.

پس از غارت لباسهای امام (ع)، سپاهیان به سوی خیمه ها هجوم بردند، لحظاتی تلخ و جانکاه بود که زینب کبری (س) بیش از همه از تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه ها بود و از طرف دیگر حفظ جان برادرزاده و امام زمانش را بر عهده داشت. لشکر اموی به غارت خیمه های آل پیامبر (ص) مشغول شدند و در این کار بر یکدیگر سبقت می گرفتند تا جاییکه سرپوش زنان را می ربودند.^{۱۷۱} زنان با شیون و ناله می گریستند و به زینب (س) پناه می بردند.

سپس زنان و کودکان را از خیمه ها بیرون کرده و خیام اهل حرم را به آتش کشیدند. زنان حرم سر و پا برهنه و غارت زده مانند اسیران، پریشان و سرگردان بودند. آنها را به قتلگاه بردند. وقتی چشم آنان به کشتگان افتاد فریاد و ناله سر دادند. حمید بن مسلم گوید: به خدا فراموش نمی کنم که زینب (س) دختر علی (ع) بر حسین (ع) شیون می کرد و با صدای حزین فریاد می زد: «وَا مُحَمَّدًا! صلوات فرشتگان آسمان بر تو، این حسین است که با تن خون آلود و اعضای بریده، افتاده؛ دخترانت اسیر شدند. به خدا شکایت دارم و به محمد مصطفی و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سید الشهداء، ای محمد، این حسین است که در میان بیابان افتاده و باد بر آن می وزد و به دست زنا زادگان کشته شده. وا حزنا؛ وا کرباه. امروز جدّم رسول خدا (ص) از دنیا رفته. ای یاران محمد، بیایید که ذریّه مصطفی (ص) چون اسیران برده می شوند.»

حمید بن مسلم گوید: به خدا هر دوست و دشمنی را گریانند.^{۱۷۲}

وقتی سپاه دشمن مشغول غارت خیمه ها بودند، چشم شمر به امام سجاد (ع) افتاد که در حال بیماری در خیمه افتاده است، خواست او را بکشد اما زینب نزد او آمد و گفت: به خدا اگر می خواهید او را بکشید اول باید مرا بکشید. به این سبب شمر از کشتن او صرفنظر کرد.

در مورد کمک و حمایت از مقام ولایت مطلقه، آسیه زن فرعون در مقامی است که حافظ و نگهدار پیامبری اولوالعزم مانند موسی بن عمران گردید و چندین بار او را از زیر تیغ ستم فرعون نجات داد. خدیجه کبری (س) آن مقام را داشت که بارها پیامبر اکرم (ص) را از آسیب مشرکان قریش محافظت کند، دخترش فاطمه زهرا (س) شوهر خود، علی (ع) را

^{۱۷۱} محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۴۷۴- سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۵۷.

^{۱۷۲} جعفر شوشتری، خصایص الحسینیه، مترجم: صادق حسن زاده، ص ۲۴۹- عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۱۳۳- ۱۰۵- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۵۹/ سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۵۹- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۸۱/ عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۲۷۹.

از زیر تیغ عمر نجات داد، و حال زینب (س) در ردیف این زنان، حافظ مقام ولایت است و یکی از وظایف خطیر و پر بهای او نگهداری و حفاظت از امام عصر خود حضرت زین العابدین (ع) است.

پس از غارت خیمه ها، عمر بن سعد زنان و کودکان و امام سجاد (ع) را در خیمه ای جا داد و دستور داد کسی به آنها نزدیک نشود و آنها در آن خیمه در امان باشند. سپس عده ای را فرا خواند تا بر کشته حسین (ع) اسب تاختند.^{۱۷۳}

بالاخره شب یازدهم محرم فرا رسید و زینب (س) به هر طریق ممکن کودکان و زنان را جمع کرد و در خیمه ای نیم سوخته جا داد و خود تا صبح از آنان محافظت و از امام سجاد (ع) پرستاری می کرد.

- ورود کاروان اهل بیت به کوفه

سپاه بنی امیه بعد از واقعه عاشورا دو روز دیگر در کربلا توقف کرد و در این دو روز بر کشتگان خود نماز خوانده و آنها را دفن کردند. سپس همراه با اهل بیت عصمت در حالی که علی بن الحسین (ع) همچنان بیمار بود به سوی کوفه حرکت کردند.^{۱۷۴}

اسیران را از مقابل بدنهای قطعه قطعه شده شهدا عبور دادند و هر کدام با عزیزان خود به نوعی سخن می گفتند. زینب (س) فرمود: «اللهم تقبل هذا القربان، پروردگارا این قربانی را از ما پذیرا باش.»

رفتار شکوهمند زینب (س) در مقابل سپاهیان اموی آنها را دچار بهت کرده و بسیاری از آنها در مقابل بزرگی و عظمت دختر علی (ع) انگشت حیرت می گزیدند و عده ای نیز پریشان حال می گریستند. در این هنگام وقتی زینب (س) پریشان احوالی امام سجاد (ع) را بر بلا تکلیفی و رها ماندن اجساد شهدا دید فرمود:

«پسر برادرم، از آنچه می بینی نالان نباش! به خدا سوگند این پیمانی است از پیامبر خدا و به جد و عمو و پدر تو. خداوند از مردم پیمان گرفته است، مردی از همین امت که فرعون های زمین آنها را نمی شناسند اما فرشتگان آسمان با آنها آشنایند. آنان این پیکره های پاره پاره را جمع می کنند و در این دیار و بر فراز مرقد حسین (ع) پرچمی می افرازند که هرگز کهنه نخواهد شد و در گذر روزها و سالها آسیب نمی بیند.»^{۱۷۵}

کاروان به سمت کوفه حرکت کرد. کوفه مهیای حضور کاروان کنندگان! بود و کوفیان که کوچه ها و خیابانها را آب و جارو کرده بودند و دسته دسته و گروه گروه چشم به مبادی ورودی داشتند تا هر کدام در این جشن و شادمانی بزرگ سهام دار باشند. به دستور ابن زیاد شهر را آذین بسته بودند. بالاخره انتظار به پایان رسید. رؤس شهدا در حالی که بر نیزه ها قرار داشت پیشاپیش قافله اسرا از طریق خیابانهای اصلی به دارالاماره راه می پیمود.

سنگینی بار نگاه مردم موجب آزار خاندان نبوت بود. آنها حدود ۲۵ سال پیش در دوران زمامداری علی (ع) پنج سال زندگی با کوفیان را تجربه کرده بودند. بسیاری از زنان تماشاجی، شاگردان مدرسه زینب (س) بودند، اما امروز وضعیت به شکل دیگری است.

^{۱۷۳} . سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۶۱.

^{۱۷۴} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۸۱.

^{۱۷۵} . مقرر م، مقتل الحسین، ص ۳۰۸، به نقل از ستاد برگزاری مراسم سال علی (ع)، همراه با آل علی (ع) (از عاشورا تا اربعین)، ص ۹۲.

ام کلثوم فریاد زد: «ای مردم کوفه از خدا و فرستاده او شرم نمی کنید که به خانواده پیامبر (ص) چشم دوخته اید؟» زنی پرسید: شما اسرا از کدام طایفه هستید؟ گفتند: اسیران آل محمد (ص) هستیم. آن زن پایین رفت و لباس و روبند جمع آوری کرد و به آنها داد و زنان خود را پوشاندند.^{۱۷۶}

- خطبه زینب (س) در کوفه

خطبه زینب (س) را راویانی نقل کرده اند که از آن جمله خزیمه اسدی است که میگوید: سال ۶۱ هجری وارد کوفه شدم زمان ورودم مصادف بود با ورود اسیران آل محمد (ص)؛ در میان آنها

- نظرت الی زینب بنت علی یومئذ - در آنگاه به سوی زینب دختر علی نظر کردم

- ولم أر خضرة والله أنطق منها - به خدا قسم تا آن روز زن با عفت و با حیایی را که بهتر از او سخن بگوید ندیده بودم.

«خضرة» یعنی زن با حیا. زینب (س) آن خطابه را در نهایت عظمت و عفت القا کرد. این کلام از جانب دشمن، بسیار با ارزش است. یعنی زینب (ع) با توجه به شدت مصائب و بی شرمی دشمن؛ هرگز خارج از حیا و عفت سخن نگفت.^{۱۷۷}

- کأنها تضرع من لسان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)

- چنان بود که گویی از زبان علی بن ابیطالب (ع) سخن می گفت.^{۱۷۸} در کوفه بیست سال پیش علی (ع) حدود پنج سال خلیفه بود و خطابه های زیادی برای مردم خوانده بود. هنوز در میان مردم خطبه خواندن علی (ع) ضرب المثل بود. راوی می گوید: گویی سخن علی (ع) را از دهان زینب (س) می ریزد به گونه ای که وقتی حرف های او تمام شد، مردم را دیدم که همه انگشتانشان را به دهان گرفته و می گزیدند.

این همان نقش زن به شکلی است که اسلام می خواهد. شخصیت در عین حیا، عفاف، عفت و حریم.^{۱۷۹}

وقتی اسیران وارد کوفه شدند، حاکم کوفه می خواست با نمایش دادن این صحنه، فتح و پیروزی خود را به مردم نشان دهد، و در واقع به مخالفان حکومت بگوید، او که حسین و پسر پیامبر بود، با او این معامله شد، تکلیف دیگران روشن است. در خیابان و کوچه ها و پشت بام ها مردان و زنان جمع شده بودند، هلهله و سر و صدا می کردند و شادمانی خود را به دستگاه نشان می دادند، وضع اینگونه بود که کاروان اسرا به وسط شهر رسید.

زینب (س) با انگشت خود اشاره کرد که: ساکت باشید؛ و خدا بهتر می داند که این همه چگونگی خاموش شد تا حدی که نوشته اند، نفس ها در سینه حبس شد و حتی زنگ شتران از صدا افتاد.

زینب (س) سخنان خود را آغاز کرد:^{۱۸۰}

^{۱۷۶} . سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۶۳ - عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۵۰۱.
^{۱۷۷} . مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۱۱.
^{۱۷۸} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۰۲ - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۱۰۸.
^{۱۷۹} . مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۱۱.

«حمد و سپاس تنها مخصوص خداوند است و درود و رحمت خدا بر پدرم محمد (ص) باد و هم بر خاندان پاک و ممتاز او. اما بعد، ای مردم کوفه ای جماعت مکر و افسون و محروم ماندگان از غیرت و حمیت! اشک چشمهایتان خشک مباد و ناله های شما آرام نشود. مثل شما مثل زنی است که تار و پود بافت خود را در هم ریزد و رشته های آن را از هم بگسلد، شما سوگندهایتان را دستاویز فساد و نابودی خویش قرار دادی، شما چه داری جز گزافه، غرور و دشمنی دروغ؟ و همانند کنیزکان خدمتکار چاپلوسی و سخن چینی کردن؟! و یا همانند سبزه ای که از فضولات حیوانی تغذیه می کند و بر آن رشد می کند و چون نقره ای که روی گورها را بدان زینت کنند، دارای ظاهری فریبنده اما درونی زشت و ناپسند! برای خود چه بد توشه ای انداخته اید و از پیش فرستاده اید تا خدای خود را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را برای خود رقم زنید؟ آیا شما [پیمان شکنان] برای برادرم حسین (ع) می گریید؟ گریه کنید که اشک شایسته شماست. بسیار بگریید و کم بخندید که این ننگ [فاجعه امویان] گریبانگیر شماست و لکه این ننگ تا همیشه بر دامان شما خواهد ماند، آن چنان لکه ننگی که هرگز از خود نتوانید شست. چگونه می خواهید این لکه ننگ را پاک کنید در حالی که جگر گوشه رسول خدا (ص) و سید جوانان اهل بهشت را کشتید؟ همان کسی که در جنگ، سنگر و پناهگاه شما و در صلح مایه آرامش و التیام شما بود و نه مانند زخمی که با دهان خون آلود به روی شما بخندد. در سختیها و دشواری ها امید شما به او بود و در ناسازگاری ها و ستیزها به او روی می کردید.

بدانید توشه راهی که برای سفر [آخرت] فرستادید، بد توشه ای است و بار گناهی که تا روز قیامت بر دوش های شما سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است.

نابود شوید، آن هم چه نابودی ای! پرچمتان سرنگون باد آن هم چه سرنگونی ای! تلاشتان جز نا امیدی ثمر نداد و دست های شما بریده شد و کالایتان [حتی در دنیا] زیان کرد. خشم الهی را بر خود خریدید و ذلت و سرافکندگی شما حتمی شد.

آیا می دانید که چه جگری از رسول خدا (ص) شکافتید؟ و چه پیمانی گسستید؟ و چگونه پرده نشینان حرم را از پرده بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از آنها دریدید؟ و چه خون هایی ریختید؟!

کاری بسیار شگفت انگیز انجام دادید، آن چنان شگفت که نزدیک است از هراس آن، آسمانها از هم بپاشند! و زمینها بشکافند! و کوهها از هم فرو ریزد. چه مصیبتی! مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت سوز و درهم پیچیده پریشانی که از آن راه گریزی نیست و در بزرگی و وسعت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان است.

آیا در شگفت می شوید اگر از چشم آسمان خون بیبارد؟

هیچ کیفری از مجازات آخرت برای شما خوار کننده تر نیست و آنان (سران بنی امیه)، دیگر از هیچ طرفی یاری نخواهند شد. این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها پاک و منزّه است و از پایمال شدن خون [بی گناه] حراست می کند و در کمین ما و شماست.»

^{۱۸۰} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۶۵- سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۷۰- عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۱۱- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۳۱- عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، صص ۱۵۱- ۱۳۵.

مردم حیرت زده کوفه دستهایشان را به دندان می‌گزیدند، گویی بار دیگر عاشورا آفریده شده و مردم در معرض سخت‌ترین مجازات‌های الهی قرار گرفته‌اند. همه مردان و زنان کوفه می‌گریستند و ضجه می‌زدند.^{۱۸۱}

- تحلیل خطبه زینب (س) در کوفه و تأثیر آن در مردم:

آغاز خطبه با حمد و ثنای خداوند است که جان و گوشت و خون زینب (س) با آن روییده است و معرفی خود به عنوان فرزند پیامبر و رحمت خواهی و درود رسانی به محمد (ص) و اهل بیت پاک اوست که این، خود برای بی‌خبران هشدار برانگیز بود گوش‌ها را تیز می‌کرد که این زن چه می‌گوید، آیا به واقع از خاندان محمد (ص) است؟

سپس به سرزنش و توبیخ مردم می‌پردازد و آنها را اهل مکر و حيله و تزویر معرفی می‌کند، از آن بابت که آنان با صد مکر و حيله امام را به سوی خود دعوت کردند و پس از اجابت خود در برابرش صف آرایی کردند.

زینب (س) به آنها هشدار می‌دهد که هر کسی درخور حکومت نیست. او نشان داد که حکومت موجود فاسد، اهل ریا و تزویر، دارای ظاهری خوش و درونی است.

این خطبه در بعد ادبی نیز حائز اهمیت بسیاری است. استعاراتی در آن بکار رفته که منتهای بلاغت زینب (س) را نشان می‌دهد و اگر از زینب (س) چیزی جز همین خطبه، باقی نمانده بود باز هم این کفایت را داشت که او را در جنبه ادبی سرآمد سازد. بلاغت و شیوایی سخنان و شهامت و توانایی زینب (س) را در گفتن تنها با همین عبارت می‌توان ادا کرد که: «گویا از زبان علی (ع) سخن می‌گوید.»

این خطبه که در برابر دشمنان خونخوار، از حنجره زنی اسیر و گرفتار بیرون آمده است، اگر از سردار نیرومندی هم بود مایه شگفتی بسیاری بود، آن را جز با کرامت مقام ولایت زینب (س) نمی‌توان توجیه کرد.^{۱۸۲}

با این تعلیمات عالیه که زینب (س) تبیین کرد و به مردم اعلام نمود خودش هم تحت تأثیر قرار گرفت و یک باره مانند دریای طوفانی خروشید و نفرین و لعنت بر آن مردم کرد.

زینب کبری (س) با این نطق آتشین و پر معنای خود، انقلاب را آغاز کرد و اولین نتیجه‌ای که گرفت این بود که خاندان نبوت را از خطر بزرگی که آنها را تهدید می‌کرد نجات داد، زیرا در هر لحظه ممکن بود این زیاد که اکنون مست پیروزی و از همه چیز بی‌خبر است، فرمان قتل عام آنها را صادر کند و یا خاندان رسول اکرم (ص) را به بردگی گیرد و به بازارهای دوردست کفار بفروشد. ولی زینب (س) چنان ماهرانه و مؤثر سخن گفت که مردم را فرسنگ‌ها از حکومت ابن زیاد عقب راند.

پیرمردی که مستمع سخنان زینب (س) بود در حال اشک ریختن می‌گفت: پدرم و مادرم به فدای شما، پیران شما بهترین پیرهایند، جوانان شما، بهترین جوانانند، زنان شما بهترین زنانند، نسل خانواده شما بهترین نسلند و هیچگاه دچار سقوط و شکست نمی‌شوند.^{۱۸۳}

^{۱۸۱} . جعفر شوشتری، خصایص الحسینیه، مترجم: صادق حسن زاده، ص ۲۴۹.
^{۱۸۲} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۰۴.

- زینب (س) در مجلس ابن زیاد:

ابن زیاد عده ای از سران را نزد خود حاضر کرد و خود، با شکوه و جلال بر تخت نشست و آماده دیدار اسیران شد. زینب (س) را به همراه اسیران بر او وارد کردند. او با جامه ای کهنه و کم بها به صورتی نا آشنا وارد شد و در گوشه ای از قصر نشست. ابن زیاد که به گمان خود مجلس را به نفع خود ساخته بود و از کار خود درباره کشتن حسین (ع) و اسیر کردن فرزندان او راضی و خشنود بود سعی کرد تا گوشه ای از عظمت خود نسبت به اسیران را به مردم نشان دهد. به همین جهت انتظار داشت وقتی اسیران بر او وارد می شوند در برابر شکوه او تعظیم کنند، اما قضیه بر عکس بود. زینب (س) با شکوه و جلالی خاص بدون کسب اجازه از امیر ابن زیاد!! در گوشه ای ساکت نشست.

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ کسی جواب نداد. سؤال خود را برای بار دوم و سوم تکرار کرد ولی زینب (س) به آن بی اعتنایی می کرد و ناگزیر عمر سعد جواب داد: او زینب دختر علی است.

ابن زیاد گفت: خدا را شکر که شما را رسوا کرد و کشت و وحی و اخبار تان را دروغ گردانید. زینب (س) در حالیکه از نگاهش حقارت می بارید، فرمود: «سپاس خداوندی را که ما را به پیامبرش (ص) گرامی داشت و ما را از پلیدی و رجس دور داشت. تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغ می گوید و او هم غیر ماست (یعنی تویی) و الحمدلله».^{۱۸۴}

ابن زیاد که انتظار چنین پاسخی را نداشت به خود جنبید و خواست این اهانت زینب (س) به خود را جبران کند، پرسید: کار خدا را درباره خاندان خود چگونه یافتی؟ زینب (س) باز هم با جرأت فرمود: جز خوبی و زیبایی چیزی ندیدم، قومی بودند که خدا شهادت را برایشان مقدر کرده بود. راه خدا را در پیش گرفتند و رفتند و خداوند به زودی بین تو و آنها جمع می کند و در آن روز به محاجّه و مخاصمه خواهید پرداخت و در آن باید بنگری که سعادت و پیروزی از آن کیست.

آنگاه به سرزنش و توبیخ ابن زیاد پرداخت و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند که عزیزان ما را کشتی ای پسر مرجانه! ابن زیاد وقتی نفرین زینب (س) را درباره خود شنید عصبانی شد و گفت: خدا را شکر می کنم که دلم را به مرگ حسین (ع) و یارانش شفا داد. زینب (ع) سرزنش خود را ادامه داد و فرمود: تو بزرگان ما را کشتی و ریشه مرا قطع کردی و شاخه ام را بریدی و بنیان مرا برکندی و اگر این امر مایه شفای توست، پس شفا یاب!^{۱۸۵}

این ملامت زینب (س) چنان کوبنده بود که ابن زیاد دستور قتل او را داد و خطاب به نگهبانان گفت: شما ایستاده اید و می گذارید او به من پرخاش کند. او را ببرید و سر از تنش جدا کنید.

عمر و بن حریث برخاست و واسطه شد که زنان را به گفته خود مؤاخذه نمی کنند، کشتن زن، ننگ عرب است. عبیدالله گفت: کشتن او موجب شفای دل من است و ... و بالاخره منصرف شد.

^{۱۸۳} . همان ص ۵۰۷- سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۸۸.
^{۱۸۴} . سید ابوالحسن دستغیب، زندگانی زینب کبری (س) ص ۴۴- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۴۷۲/ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۴۹- عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۵۲۵.
^{۱۸۵} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۸۷- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۷۲- سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۷۷.

ابن زیاد که توقع نداشت یک زن اسیر تا به این حدّ جرأت کند که در حضور او به او اهانت و تندی کند در حالیکه سخنان زینب (س) او را گیج کرده بود به ناسزاگویی و مسخره گری پرداخت و گفت که او زنی شرگوست و با سجع و قافیه سخن می گوید، پدرش هم شاعر بود او با سجع سخن می گفت.^{۱۸۶}

زینب (س) فرمود: مرا با سجع چه کار؟ کلمات همان گونه که از سینه ام می جوشد بر زبانم جاری می شود، من که وقتی برای سجع ندارم.^{۱۸۷}

وقتی مجلس با سخنان زینب (س) به هم ریخت، ابن زیاد توجه خود را از او برداشت و به امام سجاد (ع) اشاره کرد که او کیست؟ گفتند: علی بن الحسین است. ابن زیاد گفت: علی بن الحسین را خدا در کربلا کشت مگر نه؟ امام سجاد (ع) فرمود: برادری داشتم به نام علی که لشکریان تو او را کشتند. ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام فرمود: خداوند جانها را به اجل محتوم می گیرد.^{۱۸۸}

ابن زیاد که از سخن امام سجاد (ع) کاملاً به هم ریخته و عصبانی شده بود گفت: تو هنوز به خور حق می دهی در برابر من بایستی؟ سپس دستور قتل امام سجاد (ع) را داد.

امام سجاد (ع) فرمود: مرا به کشتن تهدید می کنی، مگر نمی دانی که شهادت عادت ماست؟ و افتخار ما در آن است؟ زینب (س) برخاست و گفت: ای ابن زیاد! آن همه خونی که از ما ریختی بس نبود؟ امام سجاد (ع) را در آغوش گرفت و فرمود: اگر قصد کشتن او را دارید نخست مرا بکشید.^{۱۸۹}

باز هم دیگران با او سخن گفتند که امیر، او بیمار است و آنهم زنی داغدار است ... که ابن زیاد حرف خود را پس گرفت.

- ورود کاروان اهل بیت به شام

اسیران کوفه را از کوفه به سمت شام حرکت دادند و در دوّم صفر به شهر دمشق رسیدند، آنچه در کوفه گذشت و در اینجا نیز تکرار شد و زینب (س) با اسیران هنگامی وارد شام شدند که سراسر شهر آذین بندی و چراغان شده بود. امر بر مردم مشتبه و حقایق وارونه معرفی شده بود.

مردم شام بر خلاف مردم کوفه واقعاً گمان داشتند که آنها گروهی از دین بیگانه اند و می خواهند با اسلام و مسلمانی مبارزه کنند و بهمین جهت امیرالمؤمنین شان یزید!! با آنها در افتاده است.

به طور کلی شام در خاموشی و سکوت بیشتری در دین نسبت به کوفه بود. کوفه محلّی حکومت علی (ع) بود، خاندان و فرزندان در آنجا چند سالی سکونت داشتند و گوش مردم به موعظه علی (ع) و فرزندان آشنا بود. در حالیکه شام چهل سال تحت حکومت معاویه بود و در تمام این مدّت اسمی از علی (ع) و خاندانش نبود، مردم شخص معاویه را

^{۱۸۶} . ابن اصطلاح معنی خوبی نداشت. وقتی که می گفتند فلانی شاعر است و با سجع سخن می گوید علامت بیهودگی او بود.
^{۱۸۷} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۱۲۰ - عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۲۶.
^{۱۸۸} . قرآن کریم، سوره زمر، آیه ۴۲.
^{۱۸۹} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۲۷ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۷۵.

نمونه اسلام می شناختند و برعکس درباره خاندان علی (ع) بر این قضاوت بودند که عامل تفرقه و نفاقند و یا شخص علی (ع) فردی مزاحم برای اسلام و مسلمین است و ... و مردم با چنین سابقه ذهنی از خاندان علی (ع) استقبال کردند.

اسیران را وارد مجلس یزید کردند در حالیکه مجلس، غرق در شادی و جشن و سرور بود. گروهی از سران کشور و نمایندگان ملل خارج و سردمداران بنی امیه نیز حضور داشتند. شیوخ شام، ثروتمندان و مطربان و ... نیز به حضور یزید رسیده بودند تا به او تبریک بگویند.

- خطبه زینب (س) در مجلس یزید

اهل بیت را در حالی به مجلس یزید وارد کردند که دستهایشان به یکدیگر بسته شده بود. حضرت زین العابدین (ع) با دیدن یزید فرمود کم چه می پنداری اگر جدّ ما رسول خدا ما را در چنین حالتی ببیند؟

عده ای در مجلس به گریه افتادند یزید دستور داد دستهای امام سجّاد را باز کنند. آنگاه در حالیکه با چوبدستی بر لب و دندان های امام حسین (ع) ضربه می زد گفت: سرهایی را از کسانی که عزیز بودند شکافتیم و آنها آزار دهنده تر و ستمکارتر بودند ای کاش بزرگان قبیله ام که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می دیدند که قبیله خزرج چگونه در برابر نیزه ها به زاری افتاده اند. به تلافی جنگ بدر بزرگان شان را کشتیم و حساب ما تسویه شد. فرزندان هاشم با حکومت بازی کردند و آلا نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شده است. من از دودمان خندق نیستم، اگر کینه ای را که از محمد (ص) به دل دارم بر فرزندانش عمل نکنم!^{۱۹۰}

در این زمان یکی از شامیان با اشاره به فاطمه، دختر امام حسین (ع) به یزید گفت: این کنیز را به من ببخش! فاطمه خود را به عمّه اش زینب (س) چسباند و گفت: عمّه جان حال که یتیم شده ام کنیز هم بشوم؟

زینب (س) رو به مرد شامی کرد و فرمود: نه تو و نه یزید قادر به بردن این دختر نیستید (چنین حقّی ندارید).

یزید گفت: به خدا سوگند که می توانم چنین کنم.

زینب (س) فرمود: به خدا سوگند، هرگز چنین قدرت و سلطه ای را خداوند به تو نداده است مگر اینکه از اسلام خارج شوی و به دین دیگری درآیی. یزید که به شدّت برافروخته بود گفت: با من چنین سخن می گویی؟! پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند و دختر علی (ع) گفت: تو، پدر و جدّت دین خدا را که دین پدرم و برادرم بود پذیرفتند، اگر مسلمان باشی. یزید گفت: دروغ می گویی ای دشمن خدا. زینب فرمود: تو ظاهراً امیر هستی و ظالمانه ناسزا می گویی و چون قدرت داری زورگویی می کنی.^{۱۹۱}

دختر شجاع، اندیشمند و با فراست علی (ع) که شرایط نامناسب می دید و از سوی دیگر می بایست هیبت خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و خطبه خویش را آغاز کرد.

^{۱۹۰} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ مترجم: محمد باقر ساعدی خراسانی، ص ۱۱۹- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۵.

^{۱۹۱} . سیدین طلوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۷۹ و ۸۰- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ مترجم: محمدباقر ساعدی خراسانی، ص ۱۲۵- عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۷۳.

«حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پرودگار جهانیان است و درود و رحمت خدا بر رسول او محمد (ص) باد و هم بر اهل بیت او. ۲ خداوند سبحان راست گفت. او می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السَّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»^{۱۹۳} فرجام کسانی که مرتکب زشتی‌ها شدند به جایی رسید که به تکذیب آیات خدا پرداخته و آن را به مسخره و استهزاء گرفته‌اند.

۳ ای یزید آیا گمان کرده‌ای که با اسیر گرفتن ما فضای آسمان‌ها و زمین را بر ما تنگ گرفته‌ای که ما را چون اسیران به شهرها و خیابانها کشانده‌ای؟ آیا خیال کرده‌ای با این کار، ما در پیشگاه خداوند خوار شده‌ایم و تو در پیشگاه خدا کرامت و منزلتی یافته‌ای؟ ۴ و آیا گمان کرده‌ای که با این عمل پیش خدا کار مهمی انجام داده‌ای که به خاطر آن باد غرور و نخوت در بینی خود افکنده‌ای؟ و با غرور به اطراف نگاه می‌کنی در حالیکه فوق العاده شادمان و مسرور هستی؟

آیا تو دنیا را آباد و مطابق میل خود می‌بینی؟ و گمان داری که کارها طبق رشته و نظم مورد خواسته تو می‌گردد؟ و از اینکه می‌بینی مقام و منصبی را که شایسته ماست تو در دست گرفته‌ای؟

یزید! آرام تر بران (و از این خیال باطل درگذر) ۵ آیا فرموده خدای بزرگ و بلندمرتبه را فراموش کرده‌ای؟ آنجا که می‌فرماید: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطَمِّلُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^{۱۹۴} آنان که در مسیر کفر و بی‌دینی قدم نهاده‌اند گمان نکنند اینکه ما مهلت شان داده‌ایم به نفع آنهاست بلکه ما مهلت شان داده‌ایم تا فرصتی بیشتر بیابند و بر گناه خود بیفزایند برای آنها عذابی خوارکننده در پیش است.

۶ ای پسر آزاد شدگان! آیا این از انصاف است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جا داده‌ای ولی دختران پیامبر را در میان نامحرمان اسیر ساخته‌ای. ۷ پرده حرمتشان را دریدی و چهره و صورتشان را (بعَلَّتْ غارت خیمه و لباس شان) آشکار ساخته‌ای؟ به گونه‌ای که دشمنان خدا بر آنها نظاره کنند، و آنها را شهر به شهر گردانده‌ای حتی مردم شهر و بادیه نشین، آنها را می‌بینند و افراد دور و نزدیک تماشاچی آنها هستند و افراد پست و شریف به آن‌ها چشم می‌دوزند. ۸ و این در حالی است که از مردان شان برایشان سرپرستی نیست و سرپرست و حمایت کننده‌ای ندارند.

۹ و البته چگونه می‌توان از فرزند کسی که با دهان خود جگر پاکان و شهیدان اسلام را می‌خواست ببلعد انتظار عاطفه داشت؟ و کسی که گوشت او از خون شهیدان روییده است چه انتظاری می‌توان داشت و چگونه در کینه و دشمنی خود با اهل بیت کوتاهی کند آنکس که همه‌گاه به ما از روی بغض و نفرت می‌نگرد و خاطره‌های دور زندگی شان او را به انتقام و کینه وا می‌دارد. ۱۰ و آنگاه بدون اینکه احساس گناه کند و جنایت خود را بزرگ بشمارد و بگوید: ای کاش پدران، در فروغ شادی و خوشحالی می‌درخشیدند و می‌گفتند: ای یزید دستت مریزاد (از تو قدردانی کنند). با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله، سید جوانان بهشت می‌زنی.

^{۱۹۲} ۲- مجیداقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمدجواد نجفی، صص ۱۳۵-۱۳۳- سیدین طائوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میرابوطالبی، صص ۸۱-۷۹.

^{۱۹۳} ۳- قرآن کریم، سوره روم، آیه ۹.

^{۱۹۴} ۴- قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۷۲.

چرا شادمان نباشی که دل ما را مجروح کردی و از رنج ما، دل خویش را شفا دادی و خون فرزندان رسول خدا را که ستارگان زمین بودند ریختی. ۱۱ و اکنون گذشتگان خود را می خوانی. باید صبر و شکیبایی پیشه کرد و دیری نباید که تو نیز به آنها ملحق می شوی و آرزو کنی که ای کاش دست هایت خشک شده بود و زیانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی!

خداوند! حق ما را بستان و انتقام ما را بگیر و بر این ستم پیشگان که خون ما را ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست. ای یزید! به خدا سوگند که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی. رسول خدا در حالی که ملاقات کنی که آن بار سنگین بر دوش توست؛ خون خاندانش را ریخته ای و پرده حرمت او را دریده ای و فرزندانش را به اسارت برده ای؛ جایی که خداوند پریشانی آنها را بزدايد و داد آنها را بستاند. خدا فرموده است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».^{۱۹۵} مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند؛ مرده اند بلکه زنده هستند و نزد خداوند روزی خورنده اند.

همین بس که آن روز خداوند، حاکم و محمد (ص) خصم شما و جبرئیل پشتیبان اوست و کسی که راه را برای تسلط تو بر مسلمانان مهیا ساخت، ۱۲ بزودی در خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه پاداش بدی است و خواهید فهمید که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوان تر است.

اگر چه مصیبت های روزگار وادارم ساخت تا با تو سخن بگویم اما تو را ناچیز می شمارم و بسیار نکوهشت می کنم و سرزنش های تو را ناچیز نمی شمارم، اما چه کنم که دیده ها گریان و دلها سوزان است.

جای شگفتی است که حزب شیطان حزب خدا را به قتل رساند و خون ما از پنجه های شما بچکد، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما خارج شود و ۱۳ آن بدنهای پاک و مطهر را گرگ های وحشی بیابان دریابند.

آنچه امروز غنیمت می شناسی فرا غرامت است و آنچه را از پیش فرستادی دریافت خواهی کرد. خداوند بر بندگان ستم روا ندارد و شکوه ام برای اوست و به او اعتماد دارم.

۱۴ پس هر هدفی داری انجام بده و هر تلاشی و کوششی را بکار گیر و به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نخواهی کرد و به جلال ما نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را نخواهی شست.

رای تو و نظر تو بی اعتبار و ناپایدار و زمان سلطنت تو اندک و جمعیت تو پریشان خواهد شد. آنگاه که منادی فریاد زند: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» لعنت خداوند بر ستمکاران باد.

۱۵ سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آمرزش و عاقبت ما را به شهادت رقم زد و از خداوند می خواهیم که آنان را اجر جزیل عنایت فرماید و بر پاداش آنها بیفزاید. او خود بر ما نیکو وظیفه ای است و مهربان ترین مهربانان است و براو توکل می کنیم.

– اهمیت خطبه زینب (س) در مجلس یزید و تحلیل آن:

^{۱۹۵} - قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۳۶.

برای کسی که درباره ظرافت و لطافت های کلام و کنایات و استعارات زبان عربی اطلاعی نداشته باشد مانند روز روشن است که علم و معرفت زینب کبری (س) بر اساس سخنانش، اکتسابی نیست؛ بلکه مانند علوم انبیاء و اوصیا لدنی است زیرا جز معصوم و یا کسی که نزدیک به مقام عصمت است کسی نمی تواند چنین سخنانی را بدون تفکرات و زمینه چینی های قبلی بیان نماید.^{۱۹۶}

نورانیت سخنان زینب (س) آنچنان بر جان خبیث یزید غلبه کرد که در بالای تخت خود کوچکترین حرکتی از خود نشان نداد تا اینکه حضرت، تا حدی که می خواست درباره مناقب و فضایل آل محمد (ص) و پایداری خلافت آنها و نابودی بنی امیه و گرفتاری آنها در دنیا و عذاب آخرت سخن گفت و با نهایت فصاحت و بلاغت آنها را مورد هجوم کلام خویش قرار داد.

و اما شرح خطبه:

۱ **خطبه** «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود و رحمت خدا بر رسول او محمد (ص) و اهل بیت او باد.»

شرح: طلوع انوارحمدوثنای الهی از مشرق دل زینب (س) آنهم در آن حال که دستخوش امواج سهمگین آن همه بلایا و مصائب بود و در فشار طاقت فرسای آن حوادث هولناک که بر برادرش و یاران او وارد شده بود، و سپاس و درود او بر محمد مصطفی و آل طاهرین او، شدت استقامت زینب (س) و ایمان او در راهروی راهی که انتخاب کرده است و بلندی مقام رضا و تسلیم او^{۱۹۷} می رساند و دل بستگی شدید و شناخت عمیق و دانش او را به اسلام راستین که توحید زیر بنای آن و حمد و سپاس خدا، تجلی ایمان مؤمنان به الله است جلوه گراست. و نشان می دهد که هیچ تزلزل و فتوری نه تنها در عزم و اراده این زن استوار جهان اسلام تا اینجا پیدا نشده است، بلکه حکایت از آن دارد که تاپایان راه نیز لحظه ای از مکتب و هدف خود که با آگاهی انتخاب کرده و در راه حفظ و بسط و گسترش آن، این همه بلایا و مصائب را متحمل شده است، غافل نخواهد ماند. حمد خدا از دلی راضی به قضای اودر هنگام بلایا سرچشمه می گیرد. دلی آرام و مطمئن و امیدوار به عنایات الهی (وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) و این کلام علی (ع) است که: «توحید آن است که خدا را به هم و گمان خود تصور نکنی و عدل، آن است که او را در کارهای خود متهم نسازی»^{۱۹۸} و بیان حمد و سپاس از زبان زینب (س) در این بارگاه که مرکز تجمع و هسته اصلی همه جنایات زمینیان بود، تجلی کامل ایمان آن حماسه بزرگ زنان جهان به عدل خداست.

۲ **خطبه:** «خداوند سبحان راست گفت که فرمود: فرجام کسانی که مرتکب زشتی شدند به جایی رسید که به تکذیب آیات خدا پرداخته و آن را به سخره و استهزاء گرفته اند»

شرح: یکی از شاهکارهای این خطبه تاریخی و آتشین و کوبنده، انتخاب آیات و کلمات کوبنده ای است که با بینایی و بصیرت، انتخاب و ادا می شد. زینب (س) با بیان این آیه هم سرنوشت حکومت یزید و یزیدیان را و هم از درون پوسیدگی و فساد آنان را برای حاضران و همه نسلهای آینده روشن می سازد و هم با قرائت این آیه حکم تکفیر یزید را

^{۱۹۶} . ذبیح الله محلاتی، رباحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۲.

^{۱۹۷} . سید نورالدین جزایری، خصائص الزینبیه، ص ۱۱۰.

^{۱۹۸} - سیدرضی، نهج البلاغه، مترجم: محمود دشتی، حکمت ۴۷۰، ص ۷۴۰.

صادر می کند و مانند جدش ابراهیم (ع) و پدرش علی (ع) بت شکن، این بت ساخته دست امویان را خرد می کند و درهم می شکند و از اردوی اسلام بیرون می ریزد و اضمحلال حکومتش را اعلام می دارد و کفر و بی ایمانی او را آشکار می کند.

۳ خطبه: «ای یزید! گمان کرده ای که با اسیری گرفتن ما ... در پیشگاه خدا کرامت و منزلت یافته ای؟»

شرح: «تمام همت زینب کبری (س) در سخنان خود بیرون راندن این بت از اردوی اسلام بود. او را به نامش و با خطاب استفهامی مورد سؤال قرار داد: یا یزید!

و دوم اینکه، قصد روشن کردن مسئله جبر و تفویض از دیدگاه اسلام محمدی (ص) را داشت. در دستگاه حکومت امویان، اعتقاد به قضا و قدر و جبر و تفویض مورد استفاده سیاسی قرار داشت، تا جایی که جبر و تشبیه را عقیده اموی و عدل و توحید را عقیده مکتب علوی می دانستند.^{۱۹۹}

در زمان امویان، چون بازار سفاکی و جنایت رواج داشت قهراً در طبایع، شورش پیدا می شد و لکن هر کلمه شکایت و اعتراضی را که از جانب هر کسی بر امویان یا دستگاه حاکم به وجود می آمد، حواله به تقدیر کرده و شکایت کننده را خاموش می کردند و به او می گفتند: «ما به خیر و شر قدر ایمان داریم.»

یزید می خواست با این تفکر در خود و دیگران این باور را ایجاد کند که تنها به خاطر قدر و به خاطر منزلتی که در نزد خدا دارد و بر مبنای این عقیده که «سلطنت موهبتی است، الهی» خداوند حسین (ع) را که خار در چشم او و سدّ راه خودکامگی اش بود از میان برداشته است و اگر حسین (ع) نزد خدا احترام و آبرویی داشت هرگز سرنوشتش به این گونه نمی انجامید. زینب (س) انگشت بر روی این عقیده فاسد او گذاشت و بعد از بیان طرز تفکر یزید که: «خود را عزیز خدا و ما را خوار پنداشتی؟» به دنباله سخنان آتشین و حماسی خود فرمود:

۴ خطبه: «آیا گمان کرده ای که با این عمل پیش خدا کار مهمی انجام داده ای یزید آرامتر بران!»

شرح: زینب (س) با کمال بی اعتنایی، عظمت فرضی و خیالی یزید را که تعظیم عده ای اراذل و دون همتان و شکست ظاهری امام حسین (ع) برای او این جوّ مصنوعی را فراهم آورده بود، با ادای کلمه «یزید» آنچنان درهم کوبید که همه جاهدان در راه جهاد اکبر را تا ابد ممنون و مرهون شجاعت و ذکاوت خود ساخت.

با ادای کلمه «مهلاً مهلاً، آرامتر بران» مانند سوار کار ورزیده ای که عنان حیوان وحشی درنده خو را با دست ولایت خود محکم کشید و سرعت او را از او گرفت و دستور داد: «مهلاً مهلاً» آهسته باش، آرام گیر! و همه باد غرور و نخوت و خود بزرگ بینی او را از سرش بیرون کرد و او را با ادای این کلمات از دیدگاه مکتب مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و درهم پیچید و به زباله دان تاریخ انداخت.

۵ خطبه: «آیا فرموده خدای بزرگ را فراموش کرده ای؟ آنجا که فرمود: **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ ... لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**»

^{۱۹۹} . سید حسن دبیر حاج سید جواد، زینب (س)، حماسه ای ابدی بر فراز تاریخ، ص ۱۴۹.

شرح: همه تکیه زینب کبری (س) در ابتدای سخن، بر اثبات کفر یزید در حضور آن همه بزرگان عصر و سفرای کشورهای خارجی و سرداران و صاحب منصبان و سایر اشراف شام حاضر در مجلس است و چنانکه می بینیم تا آخر خطبه بر این محور تکیه کرد و در بقیه سخنان خود به دنبال اثبات صحّت نظریه خویش دست به افشاگری می زند.

۶ خطبه: «ای پسر آزاد شدگان! آیا این از انصاف است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جا داده ای ولی دختران رسول خدا را در میان نا محرمان اسیر ساخته ای؟»

شرح: زینب (س) با بیان «یا بن الطّلقاء: ای فرزند آزاد شدگان» به داستان فتح مکه اشاره کرد که پیامبر (ص) همه قریش را که با او می جنگیدند، پس از فتح مکه آزاد کرد و فرمود:

أذهبوا فأنتم الطّلقاء

بروید، همه شما آزاد هستید؛ و از جمله این گروه، ابوسفیان، معاویه و یزید بودند (یزید پسر ابوسفیان).

شمشیر تحقیر از زبان زینب (س) بر سر یزید با ادای این کلمه کوبیده شد، اشاره به اینکه: تو پسر رها شده جدّم رسول خدا (ص) می باشی و در اسلام اسیر رها شده مسلمین سزاوار سلطنت نیست.

به دنبال این یادآوری تاریخی است که به ستم ظلم یزید می تازد و عدل او را در حکومت ادّعائیش مورد سؤال قرار می دهد و در پرده نشستن زنان و کنیزان یزید و اسارت خاندان پیامبر (ص) را در حضور نا محرمان به رخ می کشد و به این بیان بسیار پر مغز و ملیح، ستمگری و وقاحت و عدم لیاقت او را در حکومت اسلامی به رخ او می کشد.

۷ خطبه: «پرده حرمتشان را دریدی و ... افراد پست و شریف به آنها چشم می دوزند.»

شرح: از این قسمت بیانات زینب (س) استفاده می شود که، برای تسریع در حرکت کاروان اهل بیت رسول خدا (ص) و زودتر رساندن شان به شام آنها را از بیراهه به سرعت می راندند.

همه همّت زینب (س) در این سخنان، افشاء کردن و رسوا ساختن یزید و نشان دادن اعمال ضدّ اسلامی او و رفتار زشت و دشمنانه او و تابعانش علیه اسرای کربلا به مردم که در محضر یزید گرد آمده بودند و مردم همه جهانیان پس از آنها بود.

۸ خطبه: «و این در حالی است که از مردانشان برای آنها سرپرستی نیست و سرپرست و حمایت کننده ای ندارند.»

شرح: حمایت و دفاع از حریم زنان در اسلام امری بسیار مهم است و بر حکومت اسلامی حمایت از این طبقه به ویژه وقتی که بی دفاع باشند و از مردانشان حامی و طرفداری برای آنها نمانده باشد، امری حتمی است. زینب (س) با ادای این جملات، یزید را در هتک حریم نبوت متهم می سازد و ضمناً فهماند که مردان و حامیان نیز از اهل بیت و یاران رسول خدا (ص) بودند و این نیرنگ خائانه یزید و اطرافیانش را که سعی داشتند حسین (ع) و شهدای کربلا را خارجی معرفی کنند را از بین ببرد.

۹ **خطبه:** «و البته چگونه می توان از فرزند کسی که بارها خود جگر پاکان را می بلعد انتظار عاطفه داشت؟ ... و خاطره های دور زندگی شان او را به انتقام و کینه وا می دارد.»

شرح: زینب (س) با اشاره به آلودگی دامن مادری که یزید در آن پرورده شده بود، با ذکر این نکته تاریخی که هند (جده یزید) جگر حمزه سید الشهداء را با دندان هایش پاره پاره کرد و خونس را بلعید؛ در حضور آن همه هواداران ظاهری یزید، این درنده خویی و پستی مادر او را به رخ کشید و دشمنی و کینه های او را که ذاتی او شده بود نسبت به اهل بیت حسین (ع) بر سرش کوبید تا جهانیان بدانند، این یزید، زنده کننده رسوم جاهلیت و تعصب قبیله ای است و نه حامی اسلام است و نه امیر مسلمین و مؤمنین.

۱۰ **خطبه:** «و آنگاه بدون اینکه احساس گناه کند ... همانها که ستارگان درخشان از خاندان عبدالمطلب بودند.»

شرح: یزید با طرح و پیاده کردن این مجلس که در آن به شرایخواری و بی حرمتی به سر امام حسین (ع) و شادی پرداخت، به خوبی ثابت کرد که هرگز به اسلام و ایمان پایبند نبوده و جز حکومت و سلطنت چیزی را خواستار نیست.

۱۱ **خطبه:** «اینک، آباء و اجداد خود را صدا می زنی ... زود است آنهایی که ترا بر مسند قدرت نشانده اند عاقبت کار را دریابند.»

شرح: در حالیکه یزید سرگرم از فقاق و باده ناب آنچنان وقیحانه بر دندانهای حسین با چوبدستی خویش می کوبید، به اشعاری تمثیل جست و شعر خود (**حصین بن الحمام** ...) را با شادمانی می خواند و اجدادش یعنی کشته شدگان بدر را مورد خطاب قرار می داد که: اگر بودید به من آفرین می گفتید زیرا انتقام خون شما را از فرزندان علی (ع) گرفتم؛ و این احساس قبیله ای است که در عهد جاهلیت به قوت و شدت رواج داشت و اسلام خط بطلان بر آن کشید و در زمان عثمان امویان با تسلط بر پست های کلیدی ممالک وسیعه اسلام، آن را دامن می زدند و به اجرا در آوردند و به سفارش ابوسفیان، همه پست ها به دست امویان سپرده شد تا جائیکه بچه های ۱۷-۱۸ ساله نیز حکومت و ولایت یافتند، زینب (س) در این کلمات لبه تیز شمشیر زبان را بر بریدن و قطع کردن ریشه این عقیده فاسد یزید کشید و مسیر نهایی او را در جوار آنان نشان داد و آشکار ساخت که در آن جهان و قطع کردن ریشه این عقیده فاسد یزید کشید و مسیر نهایی او را در جوار آنان نشان داد و آشکار ساخت که در آن جهان به زشتی افکار خود پی برده اند و تو نیز پی میبری و آن روز از همه این کارهای زشت خود نادم می شود.

۱۲ **خطبه:** «در آن روز است که بدانید چه سرنوشت دردناکی دارید و دهان های شما برای بلعیدن گوشت بدن های ما گشوده شده است.»

شرح: در این قسمت کلام زینب (س) در جهت هر چه بیشتر کوبیدن یزید، اوج می گیرد و با تمام قدرت در انتخاب کلمات و سخنوری، با شکوهی الهی، فریاد می زند.

زینب (س) با ادای این کلمات «**و لئن جرت علی الدواهی مخاطبک:** اگر چه گردش روزگار مرا مخاطب تو ساخته است.» در حضور آن همه چالوسان و متملقان که آرزو می کردند یزید آنان را خطاب قرار دهد و یا با او چند کلمه صحبت کنند و آنرا سند افتخار و شرف و برتری خود به حساب آورند، آنچنان یزید را در لجنزار تباهی و پستی و بی

مقداری و رذالت و بی شأن و شوکتی فرو کوبید که طرف مخاطبه شدن او را، گردش روزگار و مصیبت بزرگ خود می شمارد.

۱۳ **خطبه:** «آن بدن های پاک و پاره پاره و بی سر در معرض بادهای و طوفان ها بر خاک ماندند .. از او پناه و سرپرستی می خواهیم.»

شرح: زینب (س) در این جمله خط سیر و مسیر انتهایی راه ستم و ظلمی که یزید رفته است ترسیم می نماید و او را از عاقبت و آینده او با خبر می سازد و با ذکر خلقت و اختیار در انتخاب راه که خدا به انسان داده است به او و همه حاضران می فهماند که یزید به دست خود برای خویش با این عمل وحشیانه و قتل پاکان آل الله و اسارت خاندان عصمت و طهارت از پیش جز نکال و بدبختی و عذاب ابدی چیزی به جهان آخرت نفرستاد و بلافاصله اضافه می نماید که ساحت مقدس کبریایی از این سوء آخرت یزید و امثال او که به اختیار راه جهنم را انتخاب می کنند پاک و مبرا است و این عین عقیده صحیح متّخذ از قرآن است که چون زینبی باید مبلغ و پیام آور آن، آن هم در چنین در چنین مجلسی و برای همه نسل های بعدی انسان ها و مردم جامعه عصر خود باشد. زینب (س) با ادای آخرین جمله این فراز، مذهب جبر یزید و یزیدیان را می کوبد و در پایان این جمله مرجع شکایت و تیکه گاه خود را خدا معرفی می کند و بر رهروان راه خدا درس یگانه پرستی و توحید می دهد.

۱۴ **خطبه:** «ای یزید هر چه می تونی مکر و حيله به کار گیر ... لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

شرح: سخنان زینب (س) مانند آفتاب، طلوع کرد و تاریکی های جهل مردم را نسبت به آل الله و عظمت آنان آشکار و نسبت به فساد و زشتی یزید و همراهان و همفکرانش روشن ساخت. با ذکر هر جمله ای بر این خط و محور و روشنی افزوده شد تا با ادای این کلمات، مانند آفتابی در وسط آسمان به اوج عظمت و شکوه و تابش و روشنی خود رسید. زینب کبری (س) در این جملات که گویی از عمق آینده نزدیک و دور، از مکتب باشکوه رسالت و بینش امامت، همه حقیقت و هویت یزید را آشکار کرد و به او فهماند که نمی تواند «امویگری» را به جای اسلام محمدی، جایگزین سازد و وحی و رسالت را بمیراند و یاد حسین (ع) و خط و هدف و قیام او و همه اثرات آن را نابود کند.

نایبة الزهرا (س) با شکوهی علی وار با بیانی که برای شنونده یاد نطق و صدای علی (ع) را زنده می کرد، از آینده یزید خبر داد، از رسوایی او و ابدی ماندن یاد حسین (ع) و زینب (س) و خاندان رسالت و هدف آنها.

۱۵ **خطبه:** «سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آمرزش قرار داد و بر او توکل می کنیم.»

شرح: به کلمات زینب (س) که در این خطبه انتخاب و ادا فرمود توجه کنید. ابتدای سخن را با حمد خدا شروع نمود و آخر کلام را نیز این چنین به حمد و سپاس خدا به پایان برد و این حکایت از قوّت ایمان و اوج تفکر توحیدی و عظمت و بی انتهایی ابعاد وجودی او می کند و به این درجه از ایمان و اوج در توحید و یکتا پرستی به جز انبیاء بزرگ و پیامبران اولوالعزم و صدیقین نمی رسند.^{۲۰۰} زینب (س) عملاً به جهانیان ثابت کرد که به خوبی از عهده انجام رسالت پیام

^{۲۰۰} . سید نورالدین جزایری، خصایص الزینبیه، ص ۲۲.

خون شهیدان بر آمد و با ذکر این خطبه و خطبه های دیگر در مسیر اسارتش تا شام، اداره کاروان رسالت را به بهترین وجه ممکن که از عهده اکثر مردان بزرگ روزگار بر نمی آمد، به عهده گرفت و به سرانجام رساند.

سخنان زینب (س) آنچنان نفس ها را در سینه حبس کرده بود که یزید و اطرافیانش جرأت نکردند که سخنان زینب (س) را قطع کنند و به این ترتیب هر کلام از سخنان او مانند تیری مسموم بر پیکر بیمار آنها نشست. در حالیکه با وجود بغض و عداوت یزید، بعید به نظر می رسید که تحمّل کند تا زنی از خاندان حسین (ع) او را اینچنین مورد اهانت و سرکوب قرار دهد.

این مسئله خود نشان دهنده کرامت و بزرگی از حضرت زینب (س) است و این سخنان سنجیده زینب (س) زمینه را برای خطبه معروف و مهم امام سجاد (ع) در دربار یزید آماده ساخت. زیرا با وجود کبر و نخوت و سرمستی یزید از پیروزی ظاهری و عمق دشمنی او با خاندان پیامبر (ص) و عظمت جنایتی که انجام داده بود، این سخنان زینب (س) بود که او را مجبور کرد تا تن به سخنرانی امام سجاد (ع) در دربار خود دهد و تا آن مورد اهانت و سرزنش و بی حرمتی قرار گیرد.^{۲۰۱}

- پشیمانی یزید

جبر زمان و شرایط محیط اجتماعی، یزید را از کرده خود پشیمان کرد. او آنچنان نبود که از گناه خود نادم گردد و یا کینه خود را به آل علی کاهش دهد، بلکه به این نتیجه رسید باید به نوعی از بوجود آمدن آشوب ها جلوگیری کند.

در این باره با عده ای و از آن جمله با نعمان بن بشیر و مروان بن حکم به مشورت پرداخت. نتیجه مشورت و نظر خود یزید این شد که هر چه زودتر اهل بیت را به مدینه برگرداند تا آشوب و خطر در شام فرو بخوابد. او به مصلحت ندید که اسیران را نزد خود نگه دارد و درصدد دلجویی از آنان برآمد. سرانجام امام سجاد (ع) را احضار کرد، نگاهی از روی شفقت به او افکند و گفت: خدا این زیاد را لعنت کند که با پدر تو اینگونه برخورد و رفتار ظالمانه کرد. به خدا قسم اگر من با او روبرو می شدم به خواسته هایش پاسخ مثبت می دادم.^{۲۰۲}

آنگاه او را مخیر کرد که در شام بماند یا به مدینه و یا هر جایی که مایل است برود. امام سجاد (ع) مسئله را موکول به رأی و نظر زینب (س) کرد و سرانجام قرار شد از شام به سوی مدینه روند. و این مسئله یزید را خوشحال کرد و در پی آن شد که مقدمات این سفر را فراهم کند.

از دیگر نظرات زینب (س) این بود که در کوفه و شام فرصت عزاداری برای حسین (ع) نبود، یزید اجازه دهد در این شهر عزاداری حسین (ع) شود. البته یزید از سوگواری اهل بیت در شام خرسند نبود و حتی از آن نگران بود. اما برای رعایت جوّ و افکار عمومی و فرو نشانیدن خشک عامّه و از همه مهمتر تحت کنترل داشتن قضایای مربوط به سوگواری و سخن، اجازه سوگواری داد آن هم در بارگاه خود.

^{۲۰۱} - همان - عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۵۷۱ - حسن دبیر حاج سید جواد، زینب حماسه ای بر فراز تاریخ، ص ۱۷۵ - ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۴
^{۲۰۲} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۵۹۳ - شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ مترجم: محمد باقر ساعدی خراسانی، ص ۱۳۰.

عزای عمومی در دمشق اعلام شد و سه روز برنامه عزاداری در دربار برقرار شد. مجلس را سیاه پوش کردند. زنانی برای عزاداری گرد آمدند. در مقاتل آمده است: صاحب عزا یعنی زینب (س) را با جلال و شکوهی وارد مجلس کردند، زنان آل ابی سفیان بر دست دختران رسول خدا بوسه زدند و بر حسین و یارانش گریستند.^{۲۰۳}

زینب (س) خواهر حسین (ع) است. روزگاری گرسنه و تشنه و صدمه دیده است و روزگاری اسیر و خاک نشین و اینک در مسندی که زنان آل ابی سفیان و دیگر درباریان به خدمتش می آیند و به او تسلیت دارند. (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ)^{۲۰۴}

- بازگشت اهل بیت به مدینه

پس از چند روز عزاداری در شام، برای کاروان اسرا، محمل بستند و قرار شد با جلال و جاه و عظمت به مدینه برگردند؛ دستور آمده بود؛ شتران را زینت کنند و آنان را به گونه ای که در خور اشراف است به مسافرت وا دارند. اما به دستور زینب (س) قرار شد محمل ها را سیاه پوش کنند و نشان عزاداری را با آن همراه سازند و بهمین صورت هم شد.^{۲۰۵}

کاروان به حرکت درآمد، توسط بزرگان و سران اموی بدرقه شد، از شام دور شدند تا اینکه بر سر دو راهی رسیدند که یک راه به کربلا می رفت و راه دیگر به مدینه. از زینب (س) پرسیدند که چه قصدی دارد؟ به خواست او، کاروان به سوی کربلا، حرکت کرد تا به زیارت حسین (ع) در اربعین نائل شوند.

کاروان به کربلا رسید با حضور در کربلا خاطرات عاشورا زنده شدند. مکان ها یادآور صحنه ها بود. زنان و کودکان به یاد مصیبت های آن روز افتادند. سوز ها و ناله ها آغاز شد. هر کس در گوشه ای و یا بر روی مزاری مشغول عزاداری شد. زینب (س) بر سر مزار حسین (ع) آمد و با او سخن گفت که امانتداری کرده، از کودکان حفظ و مراقبت کرده و اعلام شرمندگی از آن نمود که دخترش رقیه را در خاک شام به ودیعت نهاده است.^{۲۰۶}

اهل بیت چند روز در کربلا ماندند و پس از آن به سوی کربلا حرکت کردند و وقتی که به مدینه رسیدند فردی را جلوتر فرستادند که به مردم شهر خبر دهد که کاروان اهل بیت به مدینه بر می گردد.

بشیر بن جذلم وارد شهر شد^{۲۰۷} و یکسره به سر مزار پیامبر (ص) رفت و اشعاری با این مضمون سرود: ای مدینه، دیگر برای شما جایگاهی نیست، حسین (ع) پسر پیامبر کشته شد پس بسیار اشک بریزید. بدن او را به خاک انداختند و سر او را بالای نیزه کردند.

مدینه عزا خانه شد. خبر مرگ حسین (ع) همه جا پیچید، مردم به اشک ریزی و آه و ناله پرداختند. فریاد گریه شان بویژه زنان، دلها را می سوزاند و آماده استقبال از خاندان پیامبر (ص) شدند و به سوی دروازه شهر حرکت کردند.

^{۲۰۳} . جعفری شوشتری، خصایص الحسینیة، مترجم: صادق حسن زاده، ص ۲۴۹ - عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۲۹۳.

^{۲۰۴} . قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۳۹.

^{۲۰۵} . سید عبدالحسین دستغیب، زندگانی حضرت زینب (س)، ص ۷۹.

^{۲۰۶} . ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۱۹۸ - سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۹۷.

^{۲۰۷} . سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۱۹۸.

در دروازه شهر با کاروان زینب (س) و امام سجّاد (ع) مواجه شدند و اهل بیت را دیدار کردند. چهره ها درهم و وضع ظاهر باطنشان پریشان و آشفته بود. این آشفته‌گی به میزانی بود که گویند همسر زینب (س) سوسویی را می دید، نتوانست زینب (س) را بشناسد.

عزاداری ها آغاز شد، آنچنان که مدینه عزا خانه شد. گروه های متعدّد از خانواده های مختلف از زنان و مردان به عنوان تسلیت گویی، سراغ خاندان پیامبر (ص) می آمدند.

در این زمان زینب (س) دو برنامه عهده داشت. یکی مشارکت در برنامه های عزاداری که گاهی خود و خانواده اش و گاهی مردم ترتیب می دادند، بود و دیگر بیان وقایع و شرح حوادث بود. او تمام ریزه کاری های حوادث را شرح می داد و بیان می کرد که در هر کجا بر او و خاندانش چه گذشته است.

عبدالله جعفر، همسر زینب (س) به عنوان فردی که خود را صاحب عزا می دانست در مجالس عزاداری شرکت می کرد و مردم برای تسلیت به او می آمدند و تنها دلگرمی عبدالله این بود که دو پسرش محمد و عون به همراه حسین (ع) به شهادت رسیده اند.^{۲۰۸}

- تبعید زینب از مدینه

حضرت زینب (س) پس از ورود به مدینه و تشکیل مراسم عزاداری در ضمن بیان وقایع و رساندن خبر شهادت حسین (ع) و یارانش زمینه را برای ایجاد انقلاب و قیام علیه عوامل بنی امیه فراهم می کرد. مردم دریافتند که با این دستگاه جنایتکار و بی دین نمی توانند کنار بیایند.

زینب (س) با بیانات خود در مورد واقعه کربلا مردم را بر ضدّ حکومت امویان تحریک می کرد و هدف کلی او در این مسیر، برچیدن نظام امویان بود، او می خواست بساطی را که به ناحق گسترده شده از میان بردارد و مدعیان دروغین اسلام را رسوا سازد.

زینب (س) توانست فریادهای خاموش شده کربلا را به گوش مردم برساند، شرایط رسوایی را که خصم فراهم کرده بود به صحنه نمایش درآورد. فریاد **الاثارات الحسین (ع)** (ای خونخواهان حسین (ع)) در مدینه، کوفه و دیگر نقاط سرزمین های اسلامی پیچید.

مدینه برانگیخت و آماده طوفان بود. عمرو بن سعید، والی مدینه از این جریان به وحشت افتاد نامه ای به یزید نوشت و از او کسب تکلیف کرد که:

وجود زینب (س) در میان اهل مدینه موجب هیجان و برانگیختن احساسات است، او زنی است فصیح و خردمند. او و کسانش تصمیم گرفته اند انتقام خون حسین (ع) را بگیرند چه کار باید کرد؟

یزید در جواب نوشت: «ارتباط و تماس او را با مردم قطع کن.»

^{۲۰۸} . عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سید رضا صدر، ص ۱۵۵.

فرماندار مدینه پس از سنجیدن شرایط دریافت که این کار، شدنی نیست. در نتیجه به زینب (س) پیشنهاد اخراج از مدینه را داد و از او خواست که از مدینه خارج شود و به هر جایی که می خواهد برود.

زینب (ع) در ابتدا به سختی با این امر مخالفت کرد اما وقتی اطرافیان حضرت دیدند که مخالفت با دستور فرماندار می تواند برای او ایجاد خطر کند، او را راضی کردند.^{۲۰۹}

بنا به نظر بسیاری از مورخان، زینب (ع) بار دیگر به شام بازگشت و برای علت این اقدام نظرات مختلفی وجود دارد. به هر حال زینب (س) در هر شهر و مکانی که قرار داشت به بازگویی حقایق واقعه کربلا می پرداخت. ولی مدت زیادی زنده نبود و در هجرت به جوار حق شتافت.

- وفات زینب کبری (س)

پس از شهادت امام حین (ع) عمر طولانی نکرد شاید به آن خاطر که مصائب بسیاری را متحمل شده بود. در مورد زمان وفات او؛ اختلاف رأی است.

نظر اکثریت صاحب نظران بر این است که یک سال و نیم پس از واقعه کربلا، از دنیا رفت یعنی در ۱۵ رجب سال ۶۲ هجری، که بر این اساس سن حضرت در هنگام وفات ۵۶ سال بوده است و بنا به نظر افرادی که قائل به این مطلب هستند که حضرت به شام تبعید شد، مزار زینب کبری (س) در زینبیه شام است.

البته درباره محل دفن حضرت؛ بحث ها و نظرات زیادی وجود دارد از آن جمله عده ای قبر ایشان را در مدینه، گروهی آن را در شام و عده دیگر در مصر می دانند و مورخان و صاحب نظرانی چون کلینی؛ صدوق و شیخ مفید محل معینی ذکر نکرده اند.

۲- تحلیل بر سیره مبارزاتی زینب (س):

هر مبارز و مجاهدی در مسیر انجام مسئولیت خود روش و شیوه مبارزاتی خاصی دارد که متناسب با هدف مبارزه و اهمیت موضوع جهاد می باشد. زینب (س) با توجه به مخاطبان و شیوه های تأثیر گذار در انجام رسالت خود به طی طریق پرداخت و در این مسیر از هیچ کوشش و تلاشی کوتاهی نکرد.

الف- سیره های زینب (س) در انجام رسالت:

روش زینب (س) در انجام رسالت و مسئولیت بزرگ خود، بیشتر بر مبنای افشاگری و آگاه سازی مردم بود و به همین دلیل از شیوه های خاصی در این مسیر استفاده کرد.

- بیان و تفهیم

^{۲۰۹} . همان، ص ۱۶۰- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۸۹- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۲۵۴.

زینب (س)؛ زبان گویای علی (ع) و افشاگر نا حقی ها و نا مرادی هاست. روشنگر وقایع و جریاناتی است که در طول مدت ۴۰ سال حکومت معاویه در دنیای اسلام اتفاق افتاده بود. در مسیر رسالتی که برای خود برگزیده بود، بهترین شیوه ها را برای جلب افکار عمومی به نفع نهضت حسینی برگزید و آن را به معرض اجرا و عمل درآورد.

راهی که زینب (س) برگزید، راه معرفی حق و معرفی حکومت موجود به مردم بود و کوشید شرایط موجود را به مردم نشان دهد و در قالب خطابه ها و حتی مرثیه خوانی ها، حقایقی را به مردم تفهیم کند که حاصل آن، هدایت مردم و آگاهی به شأن و موقعیت خاندان پیامبر (ص) بود.

کار اساسی زینب (س) این بود که در هر موقع و موضعی به بیان حقایق پردازد و حق را آنگونه که هست معرفی کند. دشمن همه جا وانمود کرده بود که جمعی از یایان بر امیرالمؤمنین یزید!! خروج کرده و براو شورش کرده اند و این اسرا، زنان و کودکان همان یایان هستند که اینک به اسیری آورده شده اند و غرامت گذشتگان خود را می پردازند.

زینب کبری (س) همه جا، شهادت حسین (ع) را سعادت معرفی می کرد و نشان داد که حسین (ع) مظلوم است نه مغلوب. او نا پاکی دشمن را به مردم نشان داد و یادآور شد که نباید در برابر حق سکوت کنند، او به مردم کوفه و شام فهماند که رهبری اسلام در اختیار افرادی منحرف است و زمامداران اسلام کسانی هستند که مقدسات دین را نادیده می گیرند.

زینب (س) با اسارت خود؛ پرده های جهل، ریا و تزویر موجود را پاره کرد و اعمال ننگین حکومت و حتی کفر یزید را آشکار ساخت. آنها که به اسم اسلام و حکومت اسلامی در جامعه عرض وجود می کنند، حتی دین ندارند و اسلام را نمی شناسند.

مردم از زبان زینب (ع) و دیگر اسرا شنیدند و دریافتند که خصم هنوز در جاهلیت است. از اخلاق و مدنیت اسلام بهره ای ندارد و به همین دلیل برای رسیدن به اهداف خود از هیچ جنایتی روی گردان نیست.

- بت شکنی

در جریان واقعه عاشورا که دشمن در خمار مستی ناشی از پیروزی بود، بت وجودیش در مرتبه ای بالاتر قرار گرفته بود. در ذهن دشمن کم کم این اندیشه شکل می گرفت که واقعاً مهم و عظیم است و اگر بخواهد می تواند همه موانع را از سر راه بدارد، همانگونه که شخصیتی چون حسین (ع) پسر پیامبر خدا، با آن همه شکوه و عظمت را درهم شکست و از میان برداشت.

اما آنها فراموش کرده بودند که قدرت خدا فوق قدرت هاست.

زینب (س) بن شکن زمان پس از عصر حیات حسینی بود. ما در تاریخ حیات زنان، به جز حضرت زهرا (س) زنی را نمی شناسیم که حاکم مستبدی چون یزید و فرماندار خونخواری چون ابن زیاد را به این اندازه خوار و ذلیل سازد و قدر و شأنشان را تا به این حد پایین بیاورد.

زینب (س) سخنانی دارد که هر جمله آن چون تازیانه ای بر سر دشمن است. چه با شکوه است این سخن زینب (س) که به یزید می گوید:

من تو را کوچکتر از آن می دانم که با تو هم سخن شوم و این گردش روزگار (و وظیفه احیاء دین و ارزشها) است که مرا مجبور به چنین کاری کرده است.

و یا زینب (س) به ابن زیاد می گوید:

مادرت به عزایت بنشیند.

و ابن زیاد از این سخن چنان خشمگین شد که دستور قتل او را داد و دیگران وساطت کردند ولی زینب (س) از سخنان خود کوتاه نیامد و عذرخواهی نکرد.

و هم به ابن زیاد گفت: در شأن ما کرامت نبوی است و تطهیر، و این فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغ می گوید و آن غیر ماست (یعنی تویی).

این سخنان و جملاتی از این قبیل بود که آن جبّاران مغرور را درهم شکست و لذّت و شادمانی پیروزی را به کام آنها تلخ کرد. او حتی سخنانی به یزید که سردمدار حکومت بود گفت که کسی به بنده و غلام نادان و جاهل خود نمی گوید؛ بارها یزید را در ضمن سخنانش به محاکمه کشید و گفت:

- عقل تو فاسد و حکومت تو ناپایدار است، لعنت خدا بر ستمگران.

- یزید! آیا حیا نمی کنی که خانواده خود را در پس پرده قرار می دهی و دختران پیامبر (ص) را در منظر عام؟

- آیا تو عادل و این از عدل توست؟

- آیا واقعه کربلا کافی نبود که دستور دادی اهل بیت رسول خدا (ص) را به شام حرکت دهند.

- آیا به بی حرمتی خاندان پیامبر (ص) دل خوش می داری؟

- آیا کشتن حسین (ع) را برای خود نصرت می پنداری؟ و در کشتن او نترسیدی؟

- اگر رسول خدا (ص) را ملاقات کنی در برابر او چه جوابی خواهی داشت که ما را اسیر کرده ای؟ زینب (س) بت های بنی امیه را یکی پس از دیگری شکست و بر زمین افکند و دارالخلافه شان، دارالعا و دارالماتم گردید.

- وعظ و اندرز

زینب (س) موعظه گری است بزرگ و ناصحی است که کار پیامبران را انجام می دهد و همانند رسولانی خیرخواه و امیدده به بشارت و انداز می پردازد.

زینب (س) در خطبه خود در شام، یزید را به آخرت و عذاب الهی بیم می دهد، تا او را از حساب تاریخ و دنیا بر حذر می دارد و به او می گوید که از آن روزی که در آن، داوری با خداست پرهیزد که شخص محمد (ص) از او دادخواهی می کند و اعضاء و جوارحش گواهی می دهد و در آن روز است که دانسته می شود ستمکاران چه مزدی دارند.

به یزید می گوید: در همه حال آزاد هستی به هر گونه ای که می خواهی عمل کنی، هرچه مکر داری بکار گیری، همه طاقت خود را در راه شیطانیت مایه بگذار ولی به خدا سوگند؛ تو هرگز نخواهی نتوانست نام ما را محو و نابود کنی.

خطاب به او می فرماید: اگر گمان می کنی که امروز از کشتن ما سود می بری، فردای قیامت به زیان آن خواهی رسید، روزی که جز عمل خویش چیزی را بدست نیاوری، روزی که تو بر پسر مرجانه فریاد زنی و او بر تو فریاد زند و تو و پیروانت نزد میزان عدل الهی به جان هم افتید، روزی که می بینی بدترین توشه ای که پدرت برای تو فراهم ساخت آن بود که فرزندان رسول خدا (ص) را بکشی

ب- مخاطبان زینب (س)

در مسیر اسارت از کربلا به کوفه و شام و سپس مدینه، زینب (س) با افراد و گروههای مختلفی روبرو و طرف سخن بود. این افراد شامل ۳ دسته اند:

۱- گروه شیعیان که در اقلیت بودند و در بین مردم وجهه ای داشتند و در عین اقلیت از حرمتی برخوردار بودند و اینان در برابر دشمن مقاومت می کردند و دشمن از همین جا وحشت داشت.

۲- دشمنان اهل بیت (ع) که بیشترشان از بنی امیه و طرفداران آن بودند و اغلب آنها تحت تأثیر تبلیغات آنها بوده و در واقع مسخ شده بودند. کینه ای عمیق نسبت به خاندان پیامبر (ص) داشتند و طبیعی بود که مقدم اهل بیت (ع) را گرمی نمی دانستند و اغلب رذالت ها و نانجیبی ها که اهل بیت را رنج می داد از همین جا بود.

۳- بی طرف ها که مسیر و جهت روشنی نداشتند و اغلب چون خسی بودند که به هر بادی از جای خود می جنبیدند و به هر طرفی که طوفان جامعه می وزید آنها هم حرکت می کردند.

زینب (س) با دو گروه اخیر سر و کار داشت و ناگزیر بود آنان را روشن کند که در چه شرایط نابسامانی هستند و چه جنایت عظیم و چه وحشی گری هایی از خصم سر زده است.

ج- حاصل مبارزات زینب (س)

پس از مبارزات زینب (س) شرایط و ویژگی های اجتماعی دوران زینب (س) و شناخت شخصیت وجودی و شیوه مبارزاتی او، باید به این مطلب پرداخت که ثمره این تلاش و جهاد چیست و زینب (س) با انجام رسالت بزرگ و خطیر خود چه تأثیری در نهضت امام حسین (ع) و به دنبال در مسیر حرکت اسلام گذشت؟

- حفظ جان امام سجاد (ع):

حضرت زینب (س) دارای القاب مختلفی هستند، از جمله این القاب «معینه الولایه» و «کفیلہ السجّاد (ع)» است. دشمن بارها قصد جان امام سجّاد (ع) را کرد و زینب (س) هر بار با شیوه ای او را نجات داد و این مسئله به حدّی بود که می توان ادّعا کرد که اگر زینب (س) نبود، امام سجّاد (ع) کشته می شد و از نسل پیامبر (ص) کسی زنده نمی ماند. مواردی از دفاع حضرت زینب (س) از امام سجّاد (ع) به این شرح است:

۱- در عصر عاشورا: پس از شهادت امام حسین (ع) دشمن به خیمه گاه او وارد شد و پس از غارت و چپاول اموال در آن آتش افکندند که بر اثر آن خیمه ها سوخت و زنان و کودکان پراکنده شدند. امام سجّاد (ع) بیمار و در بسته افتاده بود و توان دفاع از خود را نداشت. شمر سر رسید و او را زنده یافت، تصمیم به قتلش گرفت. زینب (س) خود را به روی بستر امام (ع) انداخت و او را در آغوش گرفت و فرمود ک به خدا قسم نمی گذارم او را بکشید یا مرا هم با او بکشید.^{۲۱۰} و به این ترتیب دشمن، دست از او برداشت.

۲- در قتلگاه: صبح روز یازدهم محرم بود که اسیران وارد قتلگاه شدند. چشم ها بر بدن های بی سر و بر اعضای پاره پاره افتاد. به گفته المّقرّم، امام سجّاد (ع) در حال رنگ باختن و جان دادن بود. زینب (س) وقتی متوجّه حالت امام شد به سوی او شتافت و فرمود: ای یادگار جدّ و برادرم، ترا چه می شود؟ می بینم که با جان خود بازی می کنی؟ امام سجّاد (ع) فرمود: چگونه بی تاب نشوم در حالی که می بینم پدرم، برادرانم، عموهایم و ... در خون خویش خفته و غلطانند. بدنهایشان برهنه است، کفنی بر قامتشان نبوشانده اند، گویی اینان ما را مسلمان نمی دانند. زینب (س) به دلداری او پرداخت و فرمود: این جریان ترا بی تاب نکند. به خدا سوگند این پیمان و میثاق خدا از جانب خدا با جدّ و پدر توست. این بدن ها بر خاک نمی مانند. قومی سر می رسند و این پیکرهای پاره پاره را جمع می کنند و دفشان مینمایند. اینجا مقبره و بارگاهی می شود، قبر پدرت سیدالشهداء علم می گردد. اثر او از میان نمی رود و راه و رسم حسینی محو نخواهد شد. آری! دشمنان و ائمّه کفر و طرفداران گمراهی در محو و نابودی آن تلاش خواهند کرد ولی تلاششان جز ایجاد زمینه برای علو مقامش نخواهد بود.^{۲۱۱}

۳- در مجلس ابن زیاد: در مجلس ابن زیاد، بحث های بسیاری بین اسرا و عبیدالله در گرفت؛ در نهایت ابن زیاد در تنگنا قرار گرفت و همانگونه که شیوه مستبدان است دستور قتل امام زین العابدین (ع) را صادر کرد. زینب (س) امام سجّاد (ع) را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود: بس است خون هایی را که از ما ریختی. اگر قصد کشتن او را داری مرا هم با او بکش. به خدا سوگند او کشته نخواهد شد مگر آنکه من نیز کشته گردم^{۲۱۲} و ابن زیاد ساکت شد و دستور داد دست از او بردارند.

۴- در مجلس یزید: یزید، مغرور از پیروزی خود خواست در حضور جمع سر و گردنی بلند کند. به یاوه گویی و اهانت پرداخت. امام سجّاد (ع) نگذاشت که این پیروزی در کام او شیرین آید. سخنانی گفت که او را شرمند کرد.^{۲۱۳} یزید دستور قتل او را داد که در حضور من درستی می کنی؟ زینب (س) برخاست و گفت: یزید! زمین را از خون خاندان

^{۲۱۰} . ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۰۷.

^{۲۱۱} . عباس قمی، نفس الهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای؛ ص ۴۹۲- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمد جواد نجفی، ص ۵۹- سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۷۹.

^{۲۱۲} . شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ مترجم: محمد باقر ساعدی خراسانی، ص ۴۷۴- سید بن طاووس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میر ابوطالبی، ص ۹۶.

^{۲۱۳} . جعفر شهیدی، زندگانی امام علی بن الحسین (ع) به نقل از علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س) (رسالتی از خون و پیام) ص ۲۴۳.

پیامبر سیراب کردی آیا این برای تو کافی نیست؟ و حال می خواهی از نسل پیامبر کسی بر زمین نماند؟ مجلس منقلب شد و یزید ناگزیر شد فرمان خود را پس بگیرد.

- بیداری ها

حضرت زینب (س) با روشی که اتخاذ کرده بود نگذاشت که دستگاه فاسد بنی امیه در این جریان پیروز شود و برنده مبارزات گردد. سخنانش چشم ها را بیدار و عقل ها را هوشیار ساخت به گونه ای که آنها بعداً نتوانستند اوضاع را کنترل کرده و به آرزوی خود جامه عمل بپوشانند.

مشى و روش زینب (س) خطبه ها و سخنان، انتقاد ها و اعتراضات او بنیان حکومت بنی امیه را متزلزل کرد و به مردم فهماند یزید کیست و معاویه از چه تبار است و از طرفی جایگاه حسین (ع) و خاندانش را به مردم نشان داد. این به مردم نشان داد. این زینب (س) بود که ابن زیاد را فاسق و فاجر معرفی کرد و یزید را از تبار هند جگرخوار معرفی کرد و به مردم که دستگاه حاکمه نه تنها عدالت ندارند بلکه از نخستین مسایل و اصول انسانی هم دور و بر کنار است.

پس از حادثه کربلا و با مبارزات زینب (ع) اسرار بنی امیه فاش شد، زشتی های آنان آشکار گردید و حرکت ها و بدگویی ها آغاز گردید. زینب (س) با چند سخنرانی و موضعگیری همه نقشه های چهل ساله بنی امیه را نقش بر آب کرد و جشن ها را به سوگواری مبدل فرمود و مردم را در جریان عادی و طبیعی قضیه کربلا قرار داد.

مردم از کرده خود ناراحت شدند و حسرت و پشیمانی مرگ آوری آنان را فرا گرفت. در کوفه صدای ضجه و ناله بلند شد. دستها بود که بر سر و سینه می زدند و به صدای بلند همانند زنان فرزند مرده گریه می کردند. مردم دچار عذاب وجدان شدند و این مسئله در شام بیشتر از کوفه بود زیرا شامیان خاندان علی (ع) را نمی شناختند و حتی برخی گمان داشتند که رسول خدا (ص) جز بنی امیه خاندانی ندارد.

اما زینب (س) توانست با پیام خود توانست آتشی جاودانی در دل مردم بیافروزد، آنچنانکه بتوانند واقعه کربلا را سالهای سال در دل زنده نگه دارند. مردم از خواب غفلت بیدار شدند و به جبران گذشته پرداختند. نهضت های پی در پی پدید آمد و سرورشان به عزا مبدل شد و در شام و کوفه و مدینه فریادهای «واحسیناه» از هر سو بلند شد.

- تکفیر ها و تبری ها:

دشمن در تصمیم گیری برای قتل حسین (ع) و اسارت خاندانش بسیار عجله کرد، با یک تصمیم سریع مردم را بسیج کرد و به جنگ حسین (ع) فرستاد. فکر می کردند با کشتن او میدان خالی می شود و آنها هر گونه ای که بخواهند می توانند اوضاع را در دست بگیرند.

آنها در این تصمیم خود با چند عاقل هم مشورت نکردند و حتی در روز عاشورا به نصیحت امام حسین (ع) گوش ندادند که به آنها فرمود: ای مردم! در کار من شتاب نکنید، شیوه ای را در پیش بگیرید که برایتان غم و درد و پشیمانی آورد.

با عجله پیش رفتند و رود هم پشیمان شدند. در تاریخ جنگ‌ها؛ واقعه ای را به یاد نداریم که مانند واقعه عاشورا در آن دشمن به این سرعت از عمل خود پشیمان گردد. در کمتر از یک ماه سران و بزرگان پدید آورنده حادثه به لعن و تکفیر یکدیگر پرداختند و جرم بروز این حادثه را به یکدیگر واگذار می کردند.^{۲۱۴}

مردم هم در پای سخنرانی زینب (ع) که تنها دو روز پس از شهادت امام حسین (ع) اتفاق افتاده بود. جمع شدند (روز دوازدهم در کوفه) و آنچه را باید بفهمند فهمیدند و هر چه سخنرانی بیشتر ادامه می یافت عمق فاجعه برایشان روشن تر می شد و تأسف و شرمساری آنها زیاده‌تر می گشت.

پس از آگاهی مردم از حقایق، نفرت و انزجار نسبت به بنی امیه اوج گرفت. سردمداران از ترس خشم و تحقیر مردم، کمتر در انظار ظاهر می شدند و کار عمر سعد به جایی کشید که وقتی در کوچه راه می رفت کودکان کوفه او را به همدیگر نشان می دادند و می گفتند: او قاتل حسین (ع) است و عمر سعد خود را «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» می خواند.

وضع سایر سران نیز بهمین گونه و بدتر از این بود زیرا آنها از یک سو از شرمندگی و عذاب وجدان می سوختند و از سوی دیگر در وحشت از حرکت و جنبش مردم بودند. این شرمساری و ترس تا به حدی بود که یزید مجبور شد از ابن زیاد تبری جوید و حتی پسر مرجانه را لعنت کند و بگوید که او باعث این کار شده است و مدعی شد که «من به ابن زیاد نگفته بودم که او را بکشد. او از جانب خود این کار را کرده و اگر من در کربلا بودم جلوی مرگ و شهادت حسین (ع) را می گرفتم اگرچه به قیمت نابودی فرزندم تمام می شد.»^{۲۱۵}

وقتی این خبر به ابن زیاد رسید، سخن یزید را تکذیب کرد. او به عمر سعد گفت: آن فرمانی را که برای قتل حسین به تو داده بودم بده. عمر سعد آن را گم کرده بود و گفت: ندارم و آن را گم کرده‌ام. ابن زیاد باور نمی کرد و می گفت: تو می خواهی آن را نگه داری و به دیگران نشان دهی که فرمان قتل، از جانب من بوده و مرا رسوا سازی، تا آن را پس ندهی حکومت را نخواهی یافت. به همین غلت عمر سعد خود را «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» میدانست.

- ثبت در تاریخ

از جمله کارهای بسیار مهم زینب (ع) در طول مدت اسارت برنامه ریزی برای ثبت تاریخ عاشورا و ابدیت بخشیدن به مسأله نهضت حسینی است. او در ضمن بیان حوادث و وقایع در قالب سخنرانی‌ها، مرثیه خوانی‌ها، حادثه گویی‌ها، بحث‌ها و انتقادات جریان کربلا را در تاریخ ثبت کرد و آن را جاودانه ساخت.

بسیاری از وقایع نگاران سعی می کردند حادثه را به گونه ای تشریح کنند که مورد خوشایند خاندان بنی امیه باشد و اگر زینب (س) نبود شاید آنان صحنه‌ها را طوری ترسیم می کردند که در جلوه‌هایی از عظمت، جوانمردی و فداکاری آل امیه هم به چشم بخورد و اصل قداست نهضت حسینی سرکوب و پایمال گردد.

گویندگان و مورخان، شاعران و مرثیه سرایان، پیام زینب (س) را به نقاط دور و نزدیک بردند و در سرزمین‌های اسلامی روح بیداری و قیام دمیده شد. تاریخ عاشورا در سایه فداکاری‌های زینب (س) د نهایت تشعشع، درخشیدن

^{۲۱۴} جمعی از نویسندگان، پایان نامه‌ها، ۱ جلد، [بی نا] - [بی جا] - [بی جا]، چاپ: ۱.
^{۲۱۵} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۲۶۵.

گرفت و مجاهدت های خونبار حسین (ع) و یارانش در تاریخ عاشورا ثبت گردید و معلوم شد که حسین (ع) چه هدف و مقصد ارزنده ای داشته است.

دشمن می خواست چراغ اسلام را با کشتن حسین (ع) خاموش سازد ولی در معرض «وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۲۱۶} قرار گرفت. می خواست زیرکانه و با کشتن حسین (ع) و اسارت خاندانش نور خدا را خاموش کند ولی قضیه بر عکس و ظلمت آنها بیشتر شد و بالاخره دشمن می خواست با گرداندن اسرا به شهرها و نشان دادن سرهای شهدا به مردم مناطق مختلف، آنها را مرعوب سازد اما مردم به قیام وا داشته شده و با نهضت های پی در پی شرایط را به کام آنها تلخ کردند. به این ترتیب فاجعه کربلا خاتمه یافت ولی آثار آن تا امروز بر جای ماند.

- قیام آفرینی

خونی که در کربلا ریخته شد؛ در همه جا جوشید و باعث قیام ها و خونخواهی شد. زینب (ع) به عنوان پرچمداری پیام رسان، پیام خون را به گوش همه مردم رسانید و بر این اساس انقلابها و نهضت های بعدی را جهت داد. به مردم تفهیم کرد که در مبارزات شان لبه تیز حمله ها باید متوجه فرد یا گروهی باشد.

دشمن بدبخت نمی دانست که با این خون هایی که می ریزد ناخودآگاه چه بذرهایی را آبیاری می کند و یا به گفته زینب (س) نمی دانست که دارد پوست خود را می کند.^{۲۱۷} آری دشمن خون در دل شیعیان ریخت و به تبعید زینب (س) جگر رسول خدا را سوزاند.^{۲۱۸} اما با این کار زمینه را برای نابودی خود فراهم کرد.

زینب (س) با حضور جبری خود در جامعه کوفه و شام، از حسین (ع) و شهادت او و از خاندان علی (ع) و فاطمه (س) دفاع جانانه ای کرد. قالب های قدیمی افکار را شکست و اندیشه ها را در مسیر رشد قرار داد و او با سخنان و آگاهی بخشی های خویش در اندیشه ها تحوّل ایجاد کرد و آنان را به براندازی دستگاه ستم وادار کرد.

نارضایتی مردم از دستگاه، نخست به صورت شعارها، اعلام نفرت به خصم، اعلام وفاداری و محبت به خاندان پیامبر (ص) و گرامی داشتن آنان آغاز شد و تدریجاً شعارها، شعورها را به حرکت انداخت و مردم تشکل یافتند و قیام نهضت خود را آغاز کردند. از جمله قیام هایی که شکل گرفت، قیام مختار و قیام توّابین است.

نتیجه گیری:

اسلام با دستمایه های غنی و سازنده ای که از سرچشمه وحی منشاء می گرفت ارزشهای جدید و ملاکهای نویی را مطرح ساخت و حصار های خودبینی و لاکهای خودخواهی را شکست و ملتّهای مختلفی را که خود را زندانی این حصارها کرده بودند آزاد ساخت و تمدّن های گوناگونی را که هر کدام جداگانه به حیات خود ادامه می دادند یکجا جمع نمود و تجربیات و میراث های بشری را به هم پیوند داد.

^{۲۱۶} . قرآن کریم، سوره صف، آیه ۸.

^{۲۱۷} . خطبه زینب (س) در شام.

^{۲۱۸} . خطبه زینب (س) در کوفه.

پس از رحلت پیامبر (ص) حادثه ای عظیم و شگفت انگیز رخ داد و در نتیجه رهبری جامعه با ترفند های برخی از خواص و بی اعتنائی عوام به سفارش های رسول خدا (ص) در مسأله جانشینی، از مسیر اصلی خود منحرف شد و نظام خلافت وجه غالب در رهبری نظام سیاسی اسلام گردید.

در نظام خلافت با آنکه منشاء مشروعیت به اجماع صحابه، شورای حل و قعد، انتصاب توسط خلیفه پیشین و حتی غلبه بود، اما حاکم به عنوان جانشین پیامبر شناخته شده و موظف بود که راه و سنت آن حضرت را دنبال نماید. پس از سیری شدن ایام خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، نظام خلافت دستخوش تحولاتی گردید که محصول آن نظام های شبه سلطنتی اموی و عباسی و حکومت عثمانی و ... شد که قرن ها بر جامعه اسلامی حکمرانی می کردند.

جامعه اسلامی در سالی که قیام کربلا در آن رخ داد، نسبت به آخرین سال حیات پیامبر (ص) تغییرات فراوانی یافته بود. درست است که سیر پیدایش انحراف، تدریجی بود اما پایه های آن در دید بسیاری از محققین از همان سال های اولیه بعد از رحلت پیامبر (ص) بوجود آمده بود.

از جمله انحرافات در زمینه هایی بود که اهل سیاست می توانستند به راحتی از آنها بهره گیری کرده و در تحمیق مردم و نیز توجیه استبداد و زورگویی خود از آنها استفاده کنند. بنی امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقش عظیمی داشتند، بخصوص روی کار آمدن یزید، نشان داد که بنی امیه هیچ اصلاتی برای اسلام قائل نبوده و اعتقاد بدان تنها پوششی است برای توجیه و پذیرش حاکمیت آنها توسط مردم.

امام حسین (ع) علاوه بر اینکه بنی امیه را متهم به ظلم و عداوت می کرد، آنها را کسانی می دانست که: «طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خدا را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت المال تجاوز کرده اند.»^{۲۱۹}

و اینک این همان اسلامی است که پس از سالها که از رسالت و رحلت پیامبر (ص) می گذرد، دستخوش تغییرات و انحرافات گشته است که اصلاح آن نیازمند قیام برترین بنده خداست و ثمربخشی آن در گرو تأثیرات شخصیت هایی همچون حضرت زینب (س) می باشد، تا حقیقت این دین الهی برای همیشه باقی بماند.

اسلام، با معارف و تربیت های خود، چنان قدر و ارزشی برای زنان قرار داد که در سایه این اعتبار، آنان را به مقامات عالی انسانی رساند. تا جائیکه اسوه هایی نمونه چون حضرت زینب (س) در جهان اسلام پدید آمد که وجود شخصیت آنها حاصل بهره گیری از منبع سرشار حقایق دین و معارف اسلامی بود.

زینب (س) پیامبر خون شهدای کربلا و امام حسین (ع) در نهضت خونین عاشورا ست. زینب (س) دختر امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه (س) در سال پنجم هجری در روز ۵ جمادی الاول در مدینه، متولد شد. از القاب اوست: عقیله بنی هاشم، عارفه، عقیله طالبین، مؤتقه، عالمه و ... زینب (س) را مخفف «زین اب» دانسته اند یعنی زینت پدر. میان زینب (س) و امام حسین (ع) علاقه و رابطه عجیبی وجود داشت و این وابستگی به حدی بود که توجه همه را به خود جلب می کرد. زینب (س) از جدش رسول خدا (ص) و پدرش امیرالمؤمنین (ع) و مادرش فاطمه (س) حدیث روایت کرده است.

^{۲۱۹} . محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۰۴.

شوهرش عبدالله جعفر؛ پسرعموی او بود و حاصل این ازدواج، فرزندی است که ۲ تن از آنها در کربلا به شهادت رسیدند.

این بانوی بزرگ دارای قوّت قلب، فصاحت زبان، شجاعت، زهد و ورع، عفاف و شهامت فوق العاده بود و در شرایط انزوای معصوم، بدون دارا بودن خاصّه عصمت، کار معصوم را انجام داد و دایع امامت را به دوش گرفت تا در زمان مناسب به امام سجاد (ع) سپرد.

زینب (س) در اه وظیفه شناسی و انتخاب هدف به این نتیجه رسید که به همراهی برادرش سیدالشهداء (ع) دنیای کهنه جاهلیّت را براندازد و مردن را با نظامی نو و انسانی آشنا کند. او معرفی اسلام راستین و ترویج و نشر آن را هدف قرار داد. زیرا بر اساس هشدارهای امام حسین (ع) می دانست که دشمنان دیرینه اسلام به وارونه ساختن واقعیت ها پرداخته اند و با برنامه ریزی های کینه توزانه و در درازمدت خود، به دنبال نابودی اسلام هستند که نمونه آن در جریان ولیعهدی یزید دیده شد.

زینب (س) جوّ زمان را می شناخت و به حيله ها و نیرنگ ها و زورمداری دشمنان آگاهی داشت، از اندیشه عامّه مردم که در جاهلیّت و غفلت دست و پا می زدند اطلاع داشت و می دانست که دشمن بد کینه است و مردم بی رمق و پست.

با این آگاهی، طرح حرکت و مسیر شهادت و اسارت را برنامه ریزی کرد و به گفته دکتر بنت الشاطی: **زمینه را برای انقراض حکومت آل ابوسفیان و بنی امیه فراهم ساخت.**

با بررسی زندگی زینب (س) و تأثیر او در حفظ نهضت حسینی و ارکان دین اسلام به این نتیجه کلی می رسیم که این شخصیت، اگرچه بروز و ظهورش تنها در واقعه عاشورا و جریانات پس از آن است و به ظاهر نامی از او در جریانات قبل از عاشورا دیده نمی شود اما این محدودیت حضور، به این علت است که در هیچ کجای جریانات زندگی او، مرحله ای به حساسیت و اهمیت زمان نقش آفرینی او در واقعه کربلا نیست.

اگر تاریخ در برهه ای سکوت او را می بیند، به این علّت است که نیازی به فریاد او نیست و اگر در جریان حفظ نهضت عاشورا، فریاد او را نظاره می کند، جایی برای سکوت نمی باشد و اینجاست که باید مبارزه کند و در جایی که معصوم پیشین به شهادت رسیده و معصوم بعدی در شرایط بحرانی است، حلقه اتصال میان دو معصوم می باشد.

مبارزات سازنده او، تثبیت کننده ارزش نهضت حسینی بود. او با سخنان سرزنش آمیز خود در مقابل سپاه اموی در روز عاشورا و بعد از آن با مردم عهد شکن کوفه، به دفاع از حق آشکار حسین (ع) و نهضت جاودانه او پرداخت. وقتی با سخنان تحقیرآمیز خود در مقابل ابن زیاد، با شکوهی وصف ناشدنی ایستاد، زیبایی قیام و هدف خود را به رخ دشمنان دین خدا کشید **(ما رأیت إلا جمیلاً).**

زینب (س) این بانوی قهرمان و اسوه صبر و استقامت، چنان طاغوت زمان، یزید را از اوج بزرگی خود ساخته و پوچش به زیر کشید که ظالمی چون او را مجبور به عذر خواهی کرد، و در نتیجه این تلاشهای بی دریغش توانست جان ولیّ زمان را از خطر حتمی حفظ کند و مردم غفلت زده را نسبت به ظلم حکام جور، آگاهی بخشد و تاریخ عاشورا و نهضت حسین (ع) را آنگونه که شایسته است تا ابد زنده و جاودان سازد.

با توجه به مطالعات انجام شده طی این تحقیق پیشنهاد می شود که درباره:

۱- القاب و صفات حضرت زینب (س) مانند عقيله بنی هاشم و وجه تسمیه آنها

۲- معنای نام زینب (زینت پدر)

تحقیقاتی به عمل آید.^{۲۲۰}

مقاله:

درنشیب و فراز تاریخ، نسلهای پدیدآمده و فانی می شوند، ولی آنچه از آنها باقی می ماند حقایقی ارزشمند و درس آموز است که تجلی آنها درچهره مردان و زنان نمونه است؛ که مطالعه تاریخ حیات آنها سبب درس آموزی ها، تعظیم ها و تجلیل ها و بهره گیری از فیوضات معنوی آنان است. باید بزرگانی چون فاطمه وزینب سلام الله علیهما را که ارزش کار و تلاش آنها جاودانه است، شناخت و به دیگران شناساند تا مردم آماده نیک رفتاری شوند و از این طریق حیات نیکی ها باقی بماند تا درعصری که شناخت صحیح از نادرست، دشوار است، برای ایجاد انگیزه تلاش درراه دین الهی، این الگوهای تأثیرگذار چراغ راه گردند.

زینب (س)، این شخصیت بزرگ، با وجود تمام ویژگی های خاص خود به عنوان یک زن نمونه مسلمان، که درخانواده عصمت رشد یافت و خود یاری کننده معصوم بود، تداوم بخش ثبات و پایدار کننده ارکان اصلی دین اسلام که همان برپایی حق و نابودی باطل است گردید.

شناخت این الگوها لازمه دین داری صحیح است و درواقع اصول و مبانی مورد نظردین را دست یافتنی تر می نمایند. مخصوصاً درزمان غیبت معصوم (ع)، که ضرورت این شناخت بیش از پیش آشکار می شود تا از این طریق، بتوان اساس دین اسلام و مکتب تشیع اسلام رابه نسلهای امروز معرفی کرد.

زینب (س)، بانویی که تربیت یافته الگوی اول اسلام یعنی همان اسوه حسنه و خاندان او می باشد، با دارابودن فضایل و سجایای درونی عظیمی که هرکدام از آنها به تنهایی برای تعالی و ساختن یک فرد کافی است، وارد میدان مبارزه با طاغوت زمان و محافظت از نهضتی می شود که حفظ این نهضت و تأثیرات آن درواقع حفظ اسلام و مبانی اصولی آن است.

حرکت و فعالیت مستمر امامان شیعه از سال ۱۱ هجرت آغاز شد و تا ۲۵۰ سال ادامه یافت. دراین زمان دراز، اسوه هایی با یک هدف و یک جهت درتاریخ آشکار شدند. اگرزندگی، تاریخ و سیره فرد آنان را مورد بررسی و تحلیل قراردهیم، به خوبی می توان انسانی را فرض کرد که ۲۵۰ سال زندگی کرده و درموقعیت های آسان و دشوار درمسیرحراست از ارزش های الهی و تبیین دین و زندگی شرافتمندانه گام برداشته است.

برای بررسی تأثیر شخصیتی چون زینب (س) لازم است ابتدا جریان اجتماعی و سیاسی دوران پس از رحلت پیامبر (ص) تازمان نقش آفرینی این بانوی بزرگ، مورد بررسی مختصر قرارگیرد.

پیامبراکرم (ص) در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری در سن ۶۳ سالگی درگذشت.^{۲۲۱} بارحلت ایشان و منقطع شدن وحی، اختلاف نظرها و به دنبال آن منازعات اعتقادی آشکار شد. برخی از این اختلاف ها مانند اینکه آیا پیامبر (ص) رحلت فرموده یا همچون حضرت عیسی (ع) به آسمان رفته است و اختلاف برسر مکان دفن پیامبر (ص)، به زودی رفع شد و همه پذیرفتند که ایشان از دنیا رفته و باید در مدینه دفن شود. اما پاره ای اختلافات، عمیق تر از این بود که به سادگی حل شود.

بعد از رحلت پیامبراکرم (ص) چالش ها و اختلاف نظرهایی درباره مسأله رهبری امت و جانشینی پیامبر به وجود آمد. درحالی که اگر مدعیان اسلام و مسلمانی در آن زمان، شناخت و معرفت درستی نسبت به دین اسلام داشتند و با تعمق بیشتری به دستورات آن توجه می کردند هیچگاه این مشکلات و چالشها به وجود نمی آمد و مسیر رشد و فراگیری این دین بزرگ به تأخیر نمی افتاد.

ابوبکر اولین شخصی است که پس از رسول خدا (ص) برمسند خلافت تکیه زد و وی از سوی گروهی از صحابه درمحلّی به نام سقیفه بنی ساعده به خلافت برگزیده شد و بیش از دوسال برمسلمانان حکومت کرد. در دوران خلافت ابوبکر آیین نوپای اسلام رواج بیشتری یافت و با حرکت صفوف مجاهدین به مرزهای شرق و شمال و محاصره شهر دمشق از سوی آنها، زمینه های گسترش جغرافیایی جهان اسلام فراهم شد.^{۲۲۲}

مصالح امت اسلامی ایجاب می کرد که امام علی (ع) نتواند مخالفت خویش را ابراز کند. البته علّت سکوت آن حضرت را می توان در اوضاع اجتماعی - سیاسی و شکل گیری قیام های داخلی در شبه جزیره، وجود قدرت های بزرگ خارجی، چون ایران و روم و همچنین خوف از ترور دانست که به خاطر حفظ اسلام، انجام گرفت.

ابوبکر بعد از دوسال و اندی که برمسند خلافت قرار داشت در سن ۶۳ سالگی درگذشت. او قبل از مرگش، عمر را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی کرد.

عمر بن خطاب در سال ۱۳ هجری زمام دار مسلمانان شد؛ وضع مقررات درباره اهل ذمه، قرارداد دیوان و دفتر برای مالیات و بیت المال، ایجاد پایگاههای نظامی، تسخیر سراسر جزیره العرب، بیرون آوردن شام و مصر از دست امپراطوری روم و فتح ایران، از دستاوردهای خلافت ده ساله او شمرده می شود.^{۲۲۳}

در این دوران، فاصله گرفتن از سنتهای اصیل نبوی و بی توجهی به اصل شایسته سالاری و انتخاب افرادی چون فرزند ابوسفیان برای یک منصب مهم حکومتی و رواج نابرابری های غیر عادلانه بین اقشار و نژادهای گوناگون مسلمین، از جمله عرب و عجم و رواج برخی بدعتها، کارکرد نظام خلافت را زیر سؤال برده بود.

^{۲۲۱} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، مترجم: سیدحسین روحانی، صص ۱۱۹۸-۱۱۸۹.

^{۲۲۲} ۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۴۴۴.

^{۲۲۳} . همان- صص ۲۰۴۶-۲۰۲۶. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سیدحسین روحانی، صص ۱۵۵۷-۱۳۲۳- محمد نصیری رضی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۴۵-۱۴۲.

عمر پس از ده سال خلافت، توسط فردی به نام ابولؤلؤ زخمی شد؛ او پس از جراحی که از شمشیراین غلام ایرانی خورد و مطمئن شد که راه بازگشتی ندارد تصمیم گرفت که از میان جمعی از مهاجرین تعدادی را انتخاب کرده تا آنها با رأی گیری درمیان خود یک نفر را انتخاب کنند. در این شورا، پس از عدم قبول شرایط ارائه شده از سوی آنها به علی (ع) از سوی حضرت، عثمان به عنوان خلیفه انتخاب شد.

دوران خلافت عثمان، دروان تثبیت و حفاظت از دستاوردهایی به شمار می رفت که طی سالها فداکاری و مجاهدت لشکر اسلام بدست آمده بود. در این دوران همچنین نظم و آرامش حاکم بر مناطق تازه فتح شده به مسلمانان امکان داد تا عقاید و ارزش های نوین مکتب رادر این مناطق ترویج کرده و پایه های فرهنگی نظام اسلام را مستحکم سازند.

همچنین سرازیر شدن سیل غنایم و وجوهات از سرتاسر جهان بهناور اسلام به خزانه بیت المال، پشتوانه های مالی نظام خلافت رابه شدت تقویت کرد و زمینه های ایجاد یک تحول اساسی در وضعیت معیشتی مسلمانان حجاز و عراق را فراهم آورد اما متأسفانه مدیریت ضعیف، منفعت طلبی، فامیل گرایی و بذل و بخشش های بی حساب و کتاب خلیفه سوم به برخی از اطرافیان، مانع از آن شد که امکانات بدست آمده به طور مطلوب مورد استفاده قرارگیرد.

بنابراین به جای اصلاح وضعیت اقتصادی عموم مسلمین، اشرافی گری در جامعه اسلامی رواج یافت و گروه معدود وتازه ای از سرمایه داران که در کمترین زمان به مال و قدرت دست یافته بودند در میان مسلمانان پدیدار شدند.

مجموعه اعمال و خطاهای پیدا و پنهان خلیفه و کارگزارنش باعث شد که حتی مداخله علی (ع) و دیگری طرفان نیز سودمند نیفتد و عثمان که با اعمال خود، تکمیل کننده حرکت به سوی حاکمیت کامل بنی امیه بود، بدست مردم از میان برداشته شد.^{۲۲۴}

همینکه خشم عمومی از خلافت عثمان فرونشست و شورشیان از کار خود فراغت یافتند، مردم مدینه متوجه شدند که حوزه مسلمانی، بی سرپرست مانده است و باید خلیفه ای برای مردم تعیین شود.

مردم با علی (ع) برای خلافت بیعت کردند و امام مسلمین تعیین شد، اما از روز نخستین خلافت وی، مسلم شد که او مرد سازش نیست. او می خواست اسلام رابه سادگی عصر پیامبر (ص) برگرداند و این چیزی بود که ثروتمندان حجاز هرگز آنرا نمی خواستند.

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) بر سر کار آمد مسائلی در حد گسترده به عنوان یک مانع و مشکل بر سر راه بوجود آمد مشکلاتی چون: نبود عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی و وجود انحرافها و بدعتها و فساد اجتماعی، رفاه گرایی و تضعیف ارزشهای دینی، که امام علی (ع) برای حل این مشکلات اقدامات فراوانی انجام داد که از جمله آنها جنگهایی بود که با سه گروه پیمان شکنان (جنگ جمل)، ظالمین (جنگ صفین، قاسطین شام) و از دین خارج شدگان (خوارج نهروان) صورت گرفت.

^{۲۲۴} ۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۲۵۸-۲۲۴۸- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم، سیدحسین روحانی، صص ۱۶۴۶-۱۶۴۹ سیدجعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، صص ۱۲۹-۱۱۸- عی اصغر نصرتی، نظام سیاسی اسلام، صص ۱۹۹-۱۹۷

وبالآخره علی (ع) پس از سالها تلاش و تحمّل شداید و سختی ها درنوزده رمضان سال چهل هجری با ضربه شمشیر عبدالرحمان بن ملجم مرادی درمحراب عبادت ضربه خورد و بعداز دو روز به شهادت رسید.^{۲۲۵}

با شهادت علی (ع) مردم کوفه که می دانستند تأخیر آنها دربیعت کردن با خلیفه، بعد باعث می شود تا مجبور شوند گردن به حکم و حکومت معاویه بنهند. با حسن بن علی (ع) به عنوان خلیفه بیعت کردند.

اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان بسیار بحرانی و حساس بود در نتیجه امام حسن (ع) در تدبیر آماده سازی سپاه برای مقابله با معاویه بود. امام (ع) این خبر را به مردم ابلاغ کرد و از مردم دعوت نمود تا در قالب سپاهی نیرومند در مقابل معاویه و لشکر او بایستند.

وقتی امام حسن (ع) برای جنگ آماده شد و خیمه گاه لشکر را زد بعد از مدّت کوتاهی خبر خیانتها و کارشکنی های سپاه خود را پی در پی شنید با وجود این جریانات و شرایط بود که امام (ع) برای حفظ ارکان اصلی دین، با قرارداد شرایطی که هیچگاه از جانب معاویه اجرا نشد، پیشنهاد صلح با او را بپذیرد.

در حقیقت امام حسن (ع) بدون کمترین تغییر در جهت حرکت، سنگر را تغییر داد و به جای تجهیز سپاه، از تدبیر و نرمش استفاده کرد. معاویه بعد از صلح با حسن (ع) به کوفه وارد شد و مردم با او بیعت کردند دوران خلافت امام حسن (ع) پنج ماه و نیم بود.

ده سال از خلافت و امارت معاویه می گذشت که تصمیم گرفت برای یزید از مردم بیعت بگیرد و برای این کار لازم بود تا ابتدا امام حسن (ع) را از سر راه بردارد. (زیرا یکی از شرطهای صلح آنها این بود که معاویه برای خود جانشینی انتخاب نکند) به همین دلیل با تطمیع جعده، همسر امام حسن (ع) و دادن وعده های فراوان به او، او را وادار کردند که امام (ع) را مسموم کند. امام حسن (ع) پس از ده سال امامت، در سال پنجاه هجری به شهادت رسید.^{۲۲۶}

در زمان امام حسین (ع)، انحراف از اصول و موازین اسلام، که از سقیفه شروع شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، به اوج خود رسید در آن زمان معاویه که سالها از سوی خلیفه دوم و سوم به عنوان استاندار در منطقه شام حکومت کرده و موقعیت خود را تثبیت کرده بود، به نام خلیفه مسلمین سرنوشت و مقدرات کشور اسلامی را در دست گرفته حزب ضد اسلامی اموی را بر امت اسلامی مسلط ساخته بود و به کمک عوامل یغماگر و ستمگر خود، حکومتی سلطنتی- استبدادی تشکیل داده، چهره اسلام را وارونه ساخته بود.

سیاست ضد اسلامی معاویه، به اضافه عوامل دیگری همچون ترویج فرقه های باطل، آثار شوم و مرگباری در جامعه به وجود آورده، سکوت تلخ و ذلت باری را بر جامعه حکمفرما ساخته بود. در اثر این سیاست شوم، شخصیت جامعه اسلامی مسخ و ارزشها دگرگون شده بود، به طوری که مسلمانان با آنکه می دانستند اسلام هیچ وقت اجازه نمی دهد آنان مطیع زمامداران بیدادگری باشند که بنام دین بر آنها حکومت می کنند، با این حال بر اثر ضعف و ترس و ناآگاهی، از زمامدار ستمگر پشتیبانی می کردند.

^{۲۲۵} ۲. رسول جعفریان، تاریخ اسلام، ج ۲، صص ۵۳۹-۴۳۹- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سیدحسین روحانی، صص ۲۰۰۸-۱۹۹۷- محمد بن جریر طبری، ج ۶، مترجم: ابوالقاسم پاینده، صص ۲۶۹۷-۲۶۸۱- سیدجعفر شهیدی، تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱، ص ۱۳۴.

^{۲۲۶} ۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، مترجم: محمد باقر خراسانی، ص ۳۵۶.

با وجود اینگونه افکار و اعمال فاسد و شومی که از جانب معاویه صادر شد امکان هیچگونه قیام و حرکتی در زمان معاویه توسط امام حسین (ع) نبود زیرا امام حسین (ع) نیز همچون برادرش امام حسن (ع) در پیمان صلح با معاویه متعهد شده بود تا وقتی معاویه زنده است و شرطهای پیمان را رعایت می کند، سکوت کرده و به حکومتش گردن نهد.

معاویه در سال ۵۶ هجری، برای یزید از مردم بیعت گرفت که او را جانشین پدرش بشناسند، این کار با مخالفت های زیادی از جانب افراد مختلف مواجه شد؛ از جمله مخالفت کنندگان، حسین بن علی (ع) بود که به شدت اعتراض کرد.

معاویه در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت. بعد از مرگ او مردم با یزید بیعت کردند و این کار با بسیاری از ناسازگاریها همراه بود، همه هوش و گفتار و کردار یزید بر این پایه می چرخید که از آن چند نفری که در برابر پدرش مقاومت کرده اند، بیعت بگیرد.^{۲۲۷}

زینب (س) از بهترین شرایط تربیتی برخوردار بود. در خانه ای دنیا آمد که خانه عصمت است و در محیطی رشد یافت که محیط وحی و جوّ تطهیر است. او در دامن مادری چون فاطمه (س) پرورش یافت. گوشت و خون او از گوشت و خون فاطمه (س) بود که منبع عظمت و عصمت و تقواست.

زینت (س) شدیداً با پیامبر (ص) مانوس بود از عواطف او بهره ای بسیار و سخنانی را از او شنید که بعدها محدثان آن را از زینب (س) نقل می کردند. او در کنار پیامبر (ص) رشد می یافت و به مثابه شاخه ای از درخت نبوت و ولایت در آمد. مدارج کمال را در آن دامن طی کرد و سایه بقای اولیه علم، عفت، تقوا، عبادت، انس با خدا و خدمت به دین را از آنجا فرا گرفت و به تربیت روحانی پرورش یافت.

از جنبه دیگر زینب (س) پرورش یافته دامن ولایت علی (ع) ایت. مرگ رسول خدا (ص) و اندکی بعد از آن وفات مادر گرامیش سبب شدند که پیوند او با پدر بیشتر شود. ضمن مراقبت از پدر و رسیدگی به کارهای شخصی او از پدرش درس زندگی، اخلاق، دیانت و توحید، مبارزه و تحمل را بیاموزد و این انس و ارتباط تا زمان شهادت امام علی (ع) ادامه یافت.

زینب (س) دوران کودکی را پشت سر گذاشت و آماده ورود به دنیای تشکیل خانواده شد. او خواستگاران بسیاری داشت که برخی از آنان از اشراف و از روسای قبایل عرب بودند. در بین خواستگاران، عبدالله بن جعفر بود که در خانه علی (ع) رفت و آمد داشت و مورد علاقه رسول خدا (ص) و امام علی (ع) بود. امام (ع) او را به این امر سزاوارتر دیده با آن موافقت کرد. عبدالله پسر جعفر طیار است (شهیدی که پیامبر درباره اش فرمود: با دو بال بهشتی در بهشت به پرواز در می آید) عبدالله پس از مهاجرت مسلمانان به چشمه در آن کشور متولد شد.^{۲۲۸}

بدین سان زینب (س) با عبدالله، پسر عموی خود، ازدواج کرد و حاصل این ازدواج ۴ فرزند با نامهای جعفر، عون، علی، ام کلثوم می باشد.

^{۲۲۷} . عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، مترجم: سیدحسین روحانی، صص ۲۱۴۸-۲۱۳۵- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۲۹۱۶.
^{۲۲۸} - جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۹۸- سید عطاء الله مهاجرتی، پیام آور عاشورا، ص ۳۷.

زینب (س) به عنوان شخصیت دوم کربلا و تاثیر گذار در پیروزی نهضت امام حسین (ع)، سجایای وجودی بسیاری برخوردار است. راز این کمالات و مقالات بزرگ، پیوند عظیم او با مقام ولایت است او در زندگی خود، هیچگاه از مقام ولایت حقّه الهیه دور و برکنار بر نبود و در سایه این عظمت به مقامی رسید که در جریان مبارزاتش خود حلقه اتصال میان دو معصوم گشت.

زینب (س) زنی عامله و فاضله است. او دائماً سرگرم جمع آوری دانش و فضیلت بود و از این دید کمالات بسیاری را برای خود فراهم کرده و به شانی رسید که به گفته بسیاری از صاحب نظران و از جمله ابن حجر، به نقل روایات و احادیث می پرداخت عظمت مقام علمی و فکری زینب (س) را از مطالعه خطبه های او تنها در دو شهر کوفه و شام می توان دریافت. از میان خطبه هایش می توان حکومت یزید نه تنها آغازگر بدعت رژیم سلطنتی موروثی در اسلام بود، بلکه از نظری لیاقتی، شخص وی نیز از نظر امام حسین (ع) نامشروع بود، بنابراین با توجه به اینکه با مرگ معاویه موانع زمان او برطرف شده بود وقت آن رسیده بود که امام حسین (ع) اعلان مخالفت کند.

واینک این همان اسلامی است که پس از سالها که از رسالت و رحلت پیامبر (ص) میگذرد، دستخوش تغییرات و انحرافات گشته است که اصلاح آن نیازمند قیام برترین بنده خداست و ثمربخشی آن درگرو تأثیرات شخصیت هایی همچون حضرت زینب (س) می باشد، تا حقیقت این دین الهی برای همیشه باقی بماند.

اسلام با معارف و تربیت های خود، چنان قدر و ارزشی برای زنان قرارداد که در سایه این اعتبار، آنان رابه مقامات عالی انسانی رساند. تاجائیکه اسوه هایی نمونه چون حضرت زینب (س) در جهان اسلام پدید آمد که وجود شخصیت آنها حاصل بهره گیری از منبع سرشار حقایق دین و معارف اسلامی بود.

حضرت زینب (س) دختر اوّل علی (ع) و سومین فرزند اوست. او در پنجم جمادی الاول سال پنجم هجری در مدینه و در خانه علی (ع) متولّد شد وقتی زینب (س) به دنیا آمد حضرت رسول اکرم (ص) در سفر بود. به محض بازگشت از سفر و اطلاع از تولد نوزاد فاطمه (س) به خانه زهرا (س) رفتند.

نامی که رسول خدا (ص) برای او برگزید زینب کبری است. زینب یعنی زینت پدر. چند: بعدی بودن حیات زینب (س) و پر دامنه بودن صفات عظیمش سبب شده اند که برای او القاب متعددی پدید آید و هر فرد و گروهی اورابه صفتی خاص موسوم نمایند مواردی از این القاب عبارتست از: عقيله، عاقله، محدثه، عالمه غیر معلّمه، نائبه الزهرا، الکامله، عابدة آل علی، المؤتّقه، عارفه و ...^{۲۲۹}

دریافت که زینب (س) تاجه میزان از قرآن، تفسیر، تاریخ، اسلام، فقه و ادبیات و ... آگاه بود و از آن بهره کافی داشته است.

بعد عظیمی از عظمت زینب (س) مربوط به صبر و رضای اوست، نه صبری منفعلانه که هر فرد زبونی بدان تن می دهد و چاره ای جز قبول آن نیست بلکه صبری فعّال و هدفدار، اندیشیده و از روی برنامه.

^{۲۲۹} ۱. ذبیح الله محلاتی، ریا حین الشریعه، ج ۳، صص ۳۵-۳۰- سید نورالدین جزایری، خصائص الزینبیه، ص ۲۰- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سید حسین روحانی، ص ۲۱۹۲- عباسقلیخان سپهر، ناسخ التواریخ ج ۱ و ۲، صص ۶۸-۷۲

زینب (س) فصیح و بلیغ است. او دراحتجاج چون فاطمه سخن می گفت و در بیان حق و به کارگیری استدلال و منطق چون علی (ع) به کلام می ایستاد. فصاحت و بلاغت او بی نظیر و دلیل و برهان او در اقامه حق و دفاع از آن کم نظیر بود و این داوری تاریخ درباره اوست.

اوازه همه جهات به ویژه در جنبه سترو عفاف نائبه الزهرا (س) بود. به گفته علامه مامقانی او در حجاب و عفاف فریده زمان بود. احدی از مردان از زمان کودکی و دوران زندگی پدر و برادران تا واقعه کربلا او را ندیده بودند.

اوزنی خدا آشناست از همان دوران خردسالی عشق به خدا و معبود در درون اوست و تجلی آن به صورت پرستش و نیایش است. زینب (س) در عبارت، عابد عارفه است به هنگامی که با خدا سرگرم است، از غیر او کاملاً بریده است. دعا و مناجات، تلاوت قرآن هرگز از او ترک نشد و در این راه تنها به فکر خود نبود که دیگران را هم بدان توصیه می کرد.

زینب (س) به معنی کلامی قضیه، معصومه نیست و بسیاری از صاحب نظران به خاطر وجود مقام توقیفی در باب عصمت، او را معصوم نخوانده اند ولی او را تالی تلو معصوم خوانده اند و نوعی از عصمت توفیقی و فراتر از حد متعارفی که انسانها می تواند به آن دست یابند، برای او قائلند و این به خاطر حالات، روحیات و مقام و موقعیتی است که در طول مدت تاریخ حیاتش از او سرزده است.

او به خاطر ظرفیت ولیاقتی که داشت به مقام نیابت حسین (ع) در عاشورا رسید. امام سجاد (ع) زنده بود ولی به علت بیماری توانایی انجام وظیفه و ادامه راه و سرپرستی کاروان اسیران را نداشت و امام اداره امور بعدی و ریاست کاروان اسیران را که نوعی نیابت حسین (ع) بود، به او سپرد.^{۲۳۰}

زینب (س) در راه وظیفه شناسی و انتخاب هدف به این نتیجه رسید که به همراهی برادرش سیدالشهداء (ع) دنیای کهنه جاهلیت را براندازد و مردم را با نظامی نو و انسانی آشنا کند. او معرفی اسلام راستین و ترویج و نشر آن را هدف قرارداد. زیرا بر اساس هشدارهای امام حسین (ع) می دانست که دشمنان دیرینه اسلام به وارونه ساختن واقعیت ها پرداخته اند و با برنامه ریزی های کینه توزانه و درازمدت خود، به دنبال نابودی اسلام هستند که نمونه آن در جریان ولیعهدی یزید دیده شد.

زینب (س) جوّ زمان را می شناخت و به حيله ها و نیرنگ ها و زورمداری دشمنان آگاهی داشت، از اندیشه عامّه مردم، که در جاهلیت و غفلت دست و پا می زدند اطلاع داشت و می دانست که دشمن بدکینه است و مردم بی رمق و پست با این آگاهی، طرح حرکت و مسیر شهادت و اسارت را برنامه ریزی کرد و به گفته دکتر بنت الشاطی زمینه را برای انقراض حکومت آل ابوسفیان و بنی امیه فراهم ساخت.

در اثر فشار حاکم مدینه و عمّال او، امام حسین (ع) تصمیم گرفت تا شبانه مدینه را به سمت مکه ترک کند. او همراه تمام خانواده و اصحاب خود از مدینه به طور پنهانی خارج شد و به طرف مکه رفت وقتی در آنجا با وجود کثرت نامه ها و اعلام حمایتها، برای امام (ع) اطمینان حاصل شد، مکه را به قصد کوفه ترک کرد. اما قبل از حرکت، سفیر خود، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا از صدق گفتار و اقوال آنها یقین حاصل کند.

^{۲۳۰} ۱. عباس قمی، نفس المهموم، مترجم: سید باقر کوه کمره ای، ص ۴۳۹- ذبیح الله محلاتی، ریا حسن اللالشریعه، ج ۳، ص ۵۸- علی قائمی، زندگانی حضرت زینب (س)، صص ۱۶۰- ۱۵۶

کاروان امام حسین (ع) و یارانش، شبانه از مکه به سمت کوفه حرکت کردند، ولی هنوز چند منزل بیشتر نپیموده بودند که خبر شهادت مسلم و عهد شکنی مردم کوفه به آنان رسید سرانجام امام حسین (ع) همراه خانواده و یارانش در محرم سال ۶۱ هجری وارد سرزمین کربلا شد.

در نزدیکی کوفه، عمر بن سعد به همراه چهل هزار نفر در مقابل سپاه کوچک امام حسین (ع) صف آرای کرد.^{۲۳۱} فرمان آماده باش صادر شد و غروب روز نهم محرم الحرام لشکر بنی امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. با درخواست امام (ع)، پس از رد و بدل شدن سخنان فراوان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم سال ۶۱ هجری بود به اهل بیت پیامبر (ص) مهلت دهند.

آن شب سرزمین کربلا، محو مناجات و راز و نیاز بندگان خدا و سربازان راستین حسین (ع) بود. امام (ع) تاسپیده دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با خدا می پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت و گو می کرد و گاه به یاران صادق خود سر می کشید. روز عاشورا فرارسید. امام (ع) قبل از شروع جنگ و درحین آن، بارها به سمت سپاه دشمن رفت و آنها را مورد خطاب قرارداد و با آنها سخن گفت؛ اما هربار به سخنان حضرت بی توجهی میکردند. امام حسین (ع) با آنها اتمام حجت کرد و آنها را نصیحت نمود و به عمر بن سعد هشدار داد که با این کار نه دنیای خود را آباد خواهد کرد و نه آخرتش را و به هیچ یک از وعده های ابن زیاد نخواهد رسید. اما این سخنان نیز در عمر سعد و سپاه اموی تأثیری نداشت.^{۲۳۲}

یاران حسین (ع) نبرد قهرمانانه ای کردند اما شرایط به گونه ای بود که با شهادت هرنفر خلا حضورش احساس می شد. بعد از یاران و اصحاب، نوبت به خاندان پیامبر (ص) رسیده بود و دیگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود، پس از آنکه تمام اصحاب و خاندان امام حسین (ع) به شهادت رسید و دیگر کسی برای او باقی نماند، امام (ع) سفارشهای لازم را به زینب (س) کرد. توصیه ها درباره مراحل بعدی به نحو شایسته منتقل شد و ودایع امامت را به زینب (س) سپرد تا در موقع لازم و مناسب به امام بعدی و جانشین او سپرده شود و همچنین درباره کودکان و پرستاری از آنان، سرپرستی کاروان اسیران مطالبی را به زینب (س) فرمود و از او قول مساعد برای عمل گرفت.^{۲۳۳}

پس از وداع آخر با اهل بیت، امام حسین (ع) خود به میدان رفت. جنگ سختی کرد و تعداد زیادی از لشکر دشمن را به هلاکت رساند. وقتی سپاه دشمن متوجه شد که به راحتی نمی تواند از حمله های پی در پی امام (ع) جلوگیری کرده و او را بکشند، دور او را گرفته و حضرت را تیرباران کردند. سپاه اموی به طرز وحشیانه ای امام (ع) را به شهادت رساندند و بدین سان شریف ترین و پاک ترین بدنها بر خاک کربلا قرار گرفت.

رسالت زینب (س) با شهادت حسین (ع) و در شرایطی که امام سجاد (ع) در شرایط مناسبی برای انجام وظایف امامت نبود، آغاز شد و به جرأت می توان گفت که حذف این قسمت از حرکت نهضت حسین (ع) معادل نابودی و فنا شدن نهضت و هدر رفتن خون پاک امام حسین (ع) و یاران با وفایش بود.

پس از شهادت امام حسین (ع)، لشکر اموی به غارت خیمه های آل پیامبر (ص) مشغول شدند سپس زنان و کودکان را از خیمه ها بیرون کرده و خیام اهل حرم را به آتش کشیدند. در این هنگام چشم شمر به امام سجاد (ع) افتاد که در حال

^{۲۳۱} ۲. عایشه بین الشاطی، بانوی کربلا، حضرت زینب (س)، مترجم، سیدرضا صدر، صص ۱۰۴-۸۱

^{۲۳۲} ۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، مترجم: محمدجواد نجفی، ص ۱۰

^{۲۳۳} ۲. عباس قمی، نفس المهموم، مترجم: سیدباقر کوه کمره ای، ص ۴۳۸

بیماری درخیمه افتاده است، خواست او را بکشد، اما زینب (س) نزد او آمد و گفت: به خدا اگر می خواهید او را بکشید اوّل باید مرا بکشید. به این سبب شمر از کشتن او صرف نظر کرد.

بالاخره شب یازدهم محرم فرارسید و زینب (س) به هر طریق ممکن کودکان و زنان را جمع کرد و درخیمه ای نیم سوخته جا داد و خود تا صبح از آنان محافظت و از امام سجاد (ع) پرستاری می کرد.

سپاه اموی بعد از واقعه عاشورا دوازده روز دیگر در کربلا توقف کرد و در این دو روز بر کشتگان خود نماز خوانده و آنها را دفن کردند. سپس همراه با اهل بیت، عصمت درحالی که علی بن الحسین (ع) همچنان بیمار بود به سوی کوفه حرکت کردند.^{۲۳۴}

وقتی اسیران وارد کوفه شدند، حاکم کوفه می خواست با نمایش دادن این صحنه، فتح و پیروزی خود را به مردم نشان دهد و درواقع به مخالفان حکومت بگوید، او که حسین و پسرش را با او این معامله شد، تکلیف دیگران روشن است.

در خیابانها و کوچه ها و پشت بامها مردان و زنان جمع شده بودند، هلهله و سروصدا می کردند و شادمانی خود را نشان می دادند؛ وضع اینگونه بود که کاروان اسرا به وسط شهر رسید. زینب (س) با انگشت خود اشاره کرد که: ساکت باشید؛ و خدا بهتر می داند که این همه چگونگی خاموش شد تا حدّی که نوشته اند، نفس ها در سینه حبس شد و حتی زنگ شتران از صدا افتاد، در این هنگام زینب (س) سخنان خود را آغاز کرد.^{۲۳۵}

زینب کبری (س) با نطق آتشین و پرمعنای خود، انقلاب را آغاز کرد و اولین نتیجه ای که گرفت این بود که خاندان نبوت را از خطر بزرگ و حتمی که آنها را تهدید می کرد نجات داد، زیرا در هر لحظه ممکن بود این زیاد که اکنون مست پیروزی و از همه چیز بی خبر است، فرمان قتل عام آنها را صادر کند و یا خاندان رسول اکرم (ص) را به بردگی گیرد و به بازارهای دوردست کفار بفرستد. ولی زینب (س) چنان ماهرانه و مؤثر سخن گفت که مردم را فرسنگ ها از حکومت ابن زیاد عقب راند. سپس اسرا را وارد مجلس ابن زیاد کردند. زینب (س) در آن مجلس، با کلام و رفتار پرشکوه خود، عظمت و زیبایی حرکت و شهادت عزیزانش را به رخ آنان کشید.

اسیران را از کوفه به سمت شام حرکت دادند، آنچه در کوفه گذشت، در اینجا نیز تکرار شد و زینب (س) با اسیران هنگامی وارد شام شدند که سراسر شهر آذین بندی و چراغان شده بود. امر بر مردم مشتبه و حقایق وارونه معرفی شده بود. مردم شام برخلاف مردم کوفه واقعاً گمان داشتند که آنها گروهی از دین بیگانه اند و می خواهند با اسلام و مسلمانی مبارزه کنند و به همین جهت امیر المؤمنین شان یزید!! با آنها درافتاده است. به طور کلی شام در خاموشی و سکوت بیشتری در دین، نسبت به کوفه بود.

اسیران را وارد مجلس یزید کردند در حالیکه مجلس، غرق در شادی و جشن بود. گروهی از سران کشور و نمایندگان ملل خارج و سردمداران بنی امیه نیز حضور داشتند. شیوخ شام و ثروتمندان و مطربان و ... نیز به حضور یزید رسیده بودند تا به او تبریک بگویند.

^{۲۳۴} ۳. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سیدحسین روحانی، ص ۸۱
^{۲۳۵} ۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم: ابوالقاسم پاینده، ص ۳۶۵، سید بن اطوس، لهوف ف مترجم: ابوالحسن میرابوطالبی، ص ۱۷۰ - عباس قمی، نفس المهموم، مترجم: سیدباقر کوه کمره ای، ص ۵۱۱ - ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۳۱

دختر شجاع، اندیشمند و با فراست علی (ع) که شرایط را مناسب دید و از سوی دیگر می بایست هیئت خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و خطبه خویش را آغاز کرد.^{۲۳۶}

برای کسی که درباره ظرافت و لطافت های کلام و کنایات و استعارات زبان عربی اطلاعات داشته باشد مانند روز روشن است که علم و معرفت زینب کبری (س) براساس سخنانش، اکتسابی نیست؛ بلکه مانند علوم انبیاء و اوصیالدنی است زیرا جز معصوم و یا کسی که نزدیک به مقام عصمت است کسی نمی تواند چنین سخنانی را بدون تفکرات و زمینه چینی های قبلی بیان نماید.^{۲۳۷}

نورانیّت سخنان زینب (س) آنچنان بر جان خبیث یزید غلبه کرد که در بالای تخت خود کوچکترین حرکتی از خود نشان نداد تا اینکه حضرت، تاحدی که می خواست درباره مناقب و فضایل آل محمد (ص) و پایداری خلافت آنها و نابودی بنی امیه و گرفتاری آنها در دنیا و عذاب آخرت سخن گفت و با نهایت فصاحت و بلاغت آنها را مورد هجوم کلام خویش قرار داد.

سخنان زینب (س) آنچنان نفس ها را در سینه حبس کرده بود که یزید و اطرافیانش جرأت نکردند که سخنان او را قطع کنند و به این ترتیب هر کلام از سخنان او مانند تیری مسموم بر پیکر بیمار آنها نشست. در حالیکه با وجود بغض و عداوت یزید، بعید به نظر می رسید که تحمل کند تازنی از خاندان حسین (ع) او را اینچنین مورد اهانت و سرکوب قرار دهد.

این مسئله خود نشان دهنده کرامت و بزرگی زینب (س) است و این سخنان سنجیده او زمینه را برای خطبه معروف و مهمّ امام سجاد (ع) در دربار یزید آماده ساخت. زیرا با وجود کبر و نخوت و سرمستی یزید از پیروزی ظاهری و عمق دشمنی او با خاندان پیامبر (ص) و عظمت جنایتی که انجام داده بود، این سخنان زینب (س) بود که او را مجبور کرد تاتن به سخنرانی امام سجاد (ع) در دربار خود دهد و تا آن حد مورد اهانت و سرزنش و بی حرمتی قرار گیرد.^{۲۳۸}

جبر زمان و شرایط محیط اجتماعی، یزید را از کرده خود پشیمان کرد. او آنچنان نبود که از گناه خود نادم گردد و یا کینه خود را به آل علی کاهش دهد، بلکه به این نتیجه رسید که باید به نوعی از بوجود آمدن آشوبها جلوگیری کند.

اوبه مصلحت ندید که اسیران را نزد خود نگه دارد و در صدد دلجویی از آنان برآمد. سرانجام امام سجاد (ع) را احضار کرد و او را متحیر کرد که در شام بماند یا به مدینه و یا هر جایی که مایل است برود. امام سجاد (ع) مسئله را موکول به رأی و نظر زینب (س) کرد و سرانجام قرار شد از شام به سوی مدینه بروند و این مسئله یزید را خوشحال کرد و در پی آن شد که مقدمات این سفر را فراهم کند.

پس از چند روز عزادارای در شام، برای کاروان اسرا، محمل بستند و قرار شد با جلال و جاه و عظمت به مدینه برگردند. به خواست زینب (س)، کاروان به سوی کربلا، حرکت کرد تا به زیارت حسین (ع) در اربعین نائل شوند. کاروان به کربلا رسید. با حضور در کربلا خاطرات عاشورا زنده شد.

^{۲۳۶} . مجید باقر مجلسی، بحار النوار، ج ۴۵، مترجم: محمد جواد نجفی، صص ۱۳۵ - ۱۳۳ - سید بن طاوس، لهوف، مترجم: ابوالحسن میرابوطالبی، صص ۸۱ - ۷۹.

^{۲۳۷} ۳. ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۲.
^{۲۳۸} . همان، ص ۱۸۴ - سید نورالدین جزایری، خصائص الزینبیه، ص ۲۲.

اهل بیت چند روز در کربلا ماندند و پس از آن به سوی مدینه حرکت کردند و وقتی که به مدینه رسیدند فردی را جلوتر فرستادند که به مردم شهر خبر ورود کاروان اهل بیت را بدهد.

عزاداری ها آغاز شد، آنچنان که مدینه عزاخانه شد، گروههای متعدد از خانواده های مختلف از زنان و مردان به عنوان تسلیت گویی، سراغ خاندان پیامبر (ص) می آمدند و زینب (س) نیز در ضمن بیان وقایع و رساندن خبر شهادت حسین (ع) و یارانش زمینه را برای ایجاد انقلاب و قیام علیه عوامل بنی امیه فراهم می کرد. مردم دریافتند که با این دستگاه جنایتکار و بی دین نمی توان کنار آمد.

زینب (س) با بیانات خود در مورد واقعه کربلا مردم را بر ضد حکومت امویان تحریک می کرد و هدف کلی او در این مسیر، برچیدن نظام امویان بود، او می خواست بساطی را که به ناحق گسترده شده از میان بردارد و مدعیان دروغین اسلام را رسوا سازد.

مدینه برانگیخت و آماده طوفان بود. ولی مدینه از این جریان به وحشت افتاد و پس از سنجیدن شرایط به زینب (س) پیشنهاد اخراج از مدینه را داد و از او خواست که از مدینه خارج شود و به هرجایی که می خواهد برود.

زینب (س) در ابتدا به سختی با این امر مخالفت کرد اما وقتی اطرافیان حضرت دیدند که مخالفت با دستور فرماندار میتواند برای او خطر ایجاد کند، او را راضی کردند.^{۲۳۹}

بنابه نظر بسیاری از مورخان، زینب (س) باردیگر به شام بازگشت و برای علت این اقدام نظرات مختلفی وجود دارد به هرحال زینب (س) در هر شهر و مکانی که قرارداد داشت به بازگویی حقایق واقعه کربلا می پرداخت ولی مدّت زیادی زنده نبود و در هجرت به جوار حق شتافت.

هر مبارز و مجاهدی در مسیر انجام مسئولیت خود روش و شیوه مبارزاتی خاصی دارد که متناسب با هدف مبارزه و اهمیت موضوع جهاد می باشد زینب (س) با توجه به مخاطبان و شیوه های تأثیرگذار در انجام رسالت خود به طی طریق پرداخت و در این مسیر از هیچ کوششی کوتاهی نکرد.

روش زینب (س) در انجام رسالت و مسئولیت بزرگ خود، بیشتر بر مبنای افشاگری و آگاه سازی مردم بود و در این مسیر از شیوه های بیان و تفهیم، بت شکنی و وعظ و اندرز استفاده کرد.

در مسیر اسارت از کربلا به کوفه و شام و سپس به مدینه، زینب (س)، با افراد و گروههای مختلفی روبرو و طرف سخن بود. این افراد شامل ۳ دسته اند: گروه شیعیان که اقلیت بودند، دشمنان اهل بیت (ع) که بیشترشان از بنی امیه و طرفداران آن بودند، بی طرف ها که مسیر و جهت روشنی نداشتند. زینب (س) با دو گروه اخیر سر و کار داشت و ناگزیر بود آنان را روشن کند که در چه شرایطی نابسامانی هستند و چه جنایت عظیم و چه وحشی گری هایی از خصم سرزده است.

^{۲۳۹} ۱. عایشه بنت الشاطی، بانوی کربلا حضرت زینب (س)، مترجم: سیدرضا صدر، ص ۱۶۰- مجید جریطربری، تاریخ طبری، ج ۴، مترجم ابوالقاسم پاینده، ص ۳۸۹- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، مترجم: سیدحسین روحانی، ص ۲۲۵۴.

با بررسی زندگی زینب (س) تأثیر او در حفظ نهضت حسینی و ارکان دین اسلام به این نتیجه کلی می‌رسیم که این شخصیت، اگرچه بروز و ظهورش تنها در واقعه عاشورا و جریانات پس از آن است و به ظاهر نامی از او در جریانات قبل از عاشورا دیده نمی‌شود اما این محدودیت حضور، به این علت است که در هیچ کجای جریانات زندگی او، مرحله‌ای به حساسیت و اهمیت زمان نقش آفرینی او در واقعه کربلا نیست.

اگر تاریخ دربره‌ای سکوت او را می‌بیند، به این علت است که نیازی به فریاد او نیست و اگر در جریان حفظ نهضت عاشورا، فریاد او نظاره می‌کند، جایی برای سکوت نیست و اینجاست که باید مبارزه کند و درجایی که معصوم پیشین به شهادت رسیده و معصوم بعدی در شرایط بحرانی است، حلقه اتصال میان دو معصوم می‌باشد، و در نتیجه این تلاشها، توانست جان ولّی زمان را از خطر حتمی حفظ کند و مردم غفلت زده را نسبت به ظلم حکام جور، آگاهی بخشد و تاریخ عاشورا و نهضت حسین (ع) را آنگونه که شایسته است تا ابد زنده و جاودان سازد.

فهرست منابع:

* قرآن کریم

۱. ابن اثیر، عزالدین، **تاریخ کامل**، جلد ۳ و ۴ و ۵، سید حسین روحانی، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۲. احمدی، حبیب‌الله، **فاطمه (س) الگوی زندگی**، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۳. آل یاسین، شیخ راضی، **صلح امام حسن (ع)** (پر شکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ)، سید علی خامنه‌ای، آسیا، چاپ اول، ۱۳۴۸.
۴. بابازاده، علی اکبر، **تحلیل سیره فاطمه زهرا (س)**، تهران، محدّث، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۵. بنت الشاطی، عایشه، **بانوی کربلا حضرت زینب (س)**، آیت الله سید رضا صدر، تهران، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۶. پیشوایی، مهدی، **سیمای پیشوایان در آینه تاریخ**، قم، دارالعلم، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۷. جزایری، سید نورالدین، **خصائص الزینبیه**، به تصحیح: عبدالمنتظر مقدسیان، نجف، چاپ خطی.
۸. جعفریان، رسول، **تاریخ سیاسی اسلام**، جلد ۲ و ۳، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۹. جوادی آملی، عبدالله، **زن در آینه جلال و جمال**، قم، اسرا، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۱۰. دبیر حاج سید جوادی، حسن، **زینب (س) حماسه‌ای بر فخر از تری**، تهران، نوید، چاپ اول، ۱۳۶۰.

۱۱. دستغیب، سید عبدالحسین، **زندگانی زینب کبری (س)**، به تصحیح: سید هاشم دستغیب، شیراز، کانون تربیت.
۱۲. رسولی محلاتی، سید هاشم، **تاریخ اسلام**، جلد ۱ و ۲، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۱۳. زیبایی نژاد، محمدرضا، محمد تقی سبحانی، **درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام**، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
۱۴. سپر، عباسقلیخان، **ناسخ التواریخ** (زندگانی حضرت زینب (س))، جلد ۱ و ۲، تهران، اسلامیّه.
۱۵. ستاد برگزاری مراسم فرهنگی - تبلیغی سال امیرالمؤمنین علی (ع)، **همراه با آل علی (ع)** (از عاشورا تا اربعین)، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۱۶. سید رضی، **نهج البلاغه**، محمد دشتی، ائمه، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۱۷. سید بن طاووس، **لهوف**، سید ابوالحسن میر ابوطالبی، تهران، دلیل؛ چاپ اول، ۱۳۷۹.
۱۸. شهیدی، سید جعفر، **تحلیلی از تاریخ اسلام بخش ۱**، تهران، نهضت زنان مسلمان، چاپ دوم، ۱۳۵۹.
۱۹. شوشتری، شیخ جعفر، **خصائص الحسینیّه** (امام حسین (ع) اینگونه بود)، صادق حسن زاده، قم، آل علی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۲۰. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری** (تاریخ الرّسل و الملوک)، جلد ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ دوم؛ ۱۳۶۲.
۲۱. عسگری، سید مرتضی، **عصمت انبیاء و رسولان**، محمد جواد کرمی، قم، مجمع علمی اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۲۲. فرهادی، معصومه، **بانوی آفتاب**، تهران، نسیم انتظار، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۳. قائمی؛ علی، **زندگانی حضرت زینب (س)** (رسالتی از خون و پیام)، تهران، امیری، ۱۳۷۲.
۲۴. قمی، عباس، **منتهی الآمال**، جلد ۱ و ۲، قم، هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۳.
۲۵. قمی، عباس، **نفس الهموم** (در کربلا چه گذشت؟)، سید باقر کوه کمره ای، قم، مسجد جمکران، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.
۲۶. کلینی رازی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، جلد ۱، محمد باقر کوه کمره ای، تهران، اسلامیّه، چاپ نهم، ۱۳۷۹.
۲۷. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، محمد جواد نجفی، تهران، اسلامیّه، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۲۸. محدّثی، جواد، **فرهنگ عاشورا**، تهران، معروف، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.

۲۹. محرمی، غلامحسن، *تاریخ تشیع* (از پیدایش تا پایان غیبت صغری) قم، نصاب، چاپ اول، ۱۳۸۰
۳۰. محلاتی، ذبیح الله، *ریاحین الشریعه* (در ترجمه بانوان دانشمند)، جلد ۳ و ۶، تهران، اسلامیّه، چاپ اول، ۱۳۷۰
۳۱. محمدی اشتهاوردی، محمد، *زنان مرد آفرین تاریخ*، تهران، امید فردا، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۳۲. مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش عقاید*، جلد ۱ و ۲، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۴.
۳۳. مطهری، مرتضی، *حماسه حسینی*، جلد ۱، تهران، صدرا، چاپ ۴۳، ۱۳۸۲.
۳۴. مطهری، مرتضی، *نظام حقوق زن در اسلام*، تهران، صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۵۷.
۳۵. مفید، محمد بن حسن، *الارشاد*، جلد ۲، محمد باقر خراسانی، تهران، اسلامیّه، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
۳۶. مهاجرانی، سید عطاء الله، *پیام آور عاشورا*، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۳۷. نصرتی، علی اصغر، *نظام سیاسی اسلام*، قم، نشر هاجر، چاپ اول، ۱۳۸۰
۳۸. نصیری رضی، محمد، *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران، معارف، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۹.^{۲۴۰}

^{۲۴۰} جمعی از نویسندگان، پایان نامه‌ها، ۱ جلد، [بی نا] - [بی جا] - [بی جا]، چاپ: ۱.